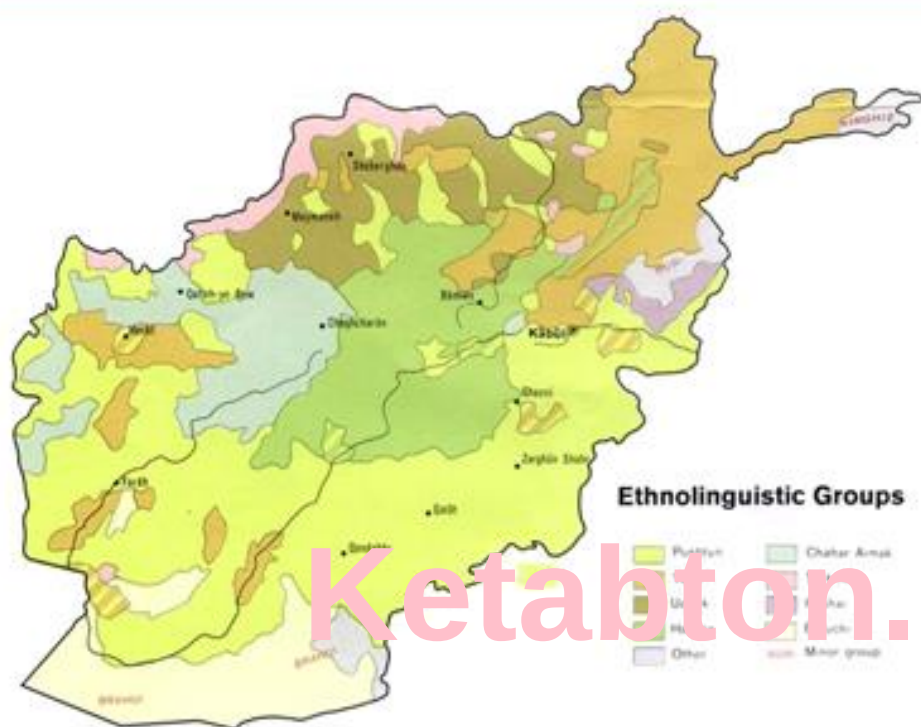


پشتون ها

(قدرت، تاثیر و حرف آخر)



نوشته ی مصطفی «عمری»

Ketabton.com

به نام آفریده کار بی همتا

پشتون ها

(مجموعه ی نوشته های سیاسی، اجتماعی و تاریخی)

نویسنده:

مصطفی عمرزی

چاپ اول

خزان ۱۳۹۳ شمسی

مشخصات

نام	: پشتون ها
	(مجموعه ی نوشته های سیاسی، اجتماعی و تاریخی)
نویسنده	: مصطفی عمرزی
تایپ و تصحیح	: م.ع
دیزاین	: م.ع
شمار صفحات	: ۲۰۹
زبان	: دری افغانی
تیراژ	: ۱۰۰۰ جلد
ناشر	: انجمن نشر دانش
نوبت نشر	: اول
سال	: خزال ۱۳۹۳ شمسی

حق نشر برای صاحب اثر، محفوظ است!

اهداء به پشون ها:

به مردمی که بیش از ۶۰۰ سال حضور سیاسی، اجتماعی، فرهنگی، تمدنی و حماسی مداوم آنان در جغرافیای آسیا، «نام» و «ننگ» را مُهر «رسمیت» می زند.

در این کتاب:

- ۱- پشتون ها (دباجه)..... ۱
- ۲- ابهام در روشنگری..... ۴
- ۳- از انتقاد پشتون ها فرار می کنند!..... ۸
- ۴- از جغرافیای جهان سوم..... ۱۶
- ۵- از هیچ پروژه ستیز سیاسی، حمایت نمی کنیم!..... ۲۱
- ۶- افتخارات مذموم..... ۲۵
- ۷- اگر حاشا می کنیم، آزردہ نشوند!..... ۳۲
- ۸- آن چه که باید دوستان خارجی بفهمند!..... ۳۶
- ۹- انتقاد یا هتاکي و بی حرمتی؟..... ۴۱
- ۱۰- ایديالوژی های وارداتی..... ۴۵
- ۱۱- برخورد های تند و توهمی..... ۵۰
- ۱۲- بغرنج تاریخ..... ۵۵
- ۱۳- به تبعیت از چه؟..... ۶۰
- ۱۴- بی نیاز از دیون..... ۶۴
- ۱۵- پیکر بی سر..... ۸۰
- ۱۶- تاریخی..... ۸۵
- ۱۷- تحرک میلیونی..... ۹۰
- ۱۸- تعبیر حُسن نیت..... ۹۵
- ۱۹- تعریف ستمی روشنفکر..... ۱۰۰
- ۲۰- جست و جوی نو فرهنگی و ادبی..... ۱۰۴
- ۲۱- جنس منتقدان بحران زده..... ۱۱۰
- ۲۲- حذر از محک عداوت..... ۱۱۴
- ۲۳- حق خویش را بخواهید!..... ۱۲۰
- ۲۴- درس هایی از سومین انتخابات ریاست جمهوری..... ۱۲۶

- ۲۵- درک حساسیت های ملی..... ۱۳۱
- ۲۶- دست آویز های سُخره..... ۱۳۵
- ۲۷- دگم اندیشی و واقعیت ها..... ۱۴۰
- ۲۸- زبان بازی..... ۱۴۴
- ۲۹- زیان های تخریب اجتماعی..... ۱۵۰
- ۳۰- سال های سیاه..... ۱۵۴
- ۳۱- ستیز و سلب استقلال فکری..... ۱۵۹
- ۳۲- شور و غوغا در میان موانع سمتی..... ۱۶۴
- ۳۳- عدم توازن در باور های ملی..... ۱۷۰
- ۳۴- عقب شعار ها..... ۱۷۵
- ۳۵- قهرمانان گمنام..... ۱۸۰
- ۳۶- کسی از ما دفاع نکرده است!..... ۱۸۶
- ۳۷- نه به نقد هارا!..... ۱۹۱
- ۳۸- همپذیری به معنی معامله و سازش!..... ۱۹۵
- ۳۹- همه را به یک معنی می گیرند!..... ۱۹۹
- ۴۰- معرفی مصطفی عمرزی..... ۲۰۳

پشتون ها (دیباچه)

تاریخ لودیان و سوریان در هند، نخستین نشانه ی تبارز مردمانی شد که بعدتر در مسیر بیش از ۶۰۰ سال، خود را به عنوان بخشی از مهمترین ظرفیت های انسانی و تاثیر گذارترین محور های اندیشه در جغرافیای آسیا حک می کنند. از آن روزگار تا کنون، مردمانی در این حدود، حقیقی می شوند که بخشی از واقعیت های این خطه اند.

سال ها پس از افول قدرت سیاسی پشتون ها در هند که با پایان حاکمیت سوریان به همراه بود، اما جامعه ی پشتون ها به عنوانی بخشی از پشتوانه ی بشری و تمدنی قاره ی هند، در نقش خان ها و صاحبان نفوذ، مجریان فرهنگ و مدنیت می مانند و فصول مهم داشته های فرهنگی و مدنی هند را تاریخی می سازند.

پشتون های روشانی پس از پیر روشن ضمیر (بازید انصاری)، چکاوک شمشیر های خویش را بر فراز مغولان متجاوز، تیره تر می کنند. در بخشی دیگر آسیای بزرگ، هنگامه ای برپا می شود که از روزگار مبارزان روشانی تا ختک ها و از خوشال بابا تا میرویس هوتکی، مقدمه های بودند جهت احیای تاریخ سیاسی ما.

حماسه ی هوتکیان که تهداب دوباره ی آزادی را برجا گذاشته بود با یادگار بزرگترین حماسه که فرهنگ های مردمان این سرزمین را در فرامرز های سرزمین افغانان، در ایران نیز پاسداری کرد، با طرد تعصب

بیگانه گان، حقایقی بر جا گذاشت که بخش های تاریخ واقعی آن کشور اند. این حماسه ها، افغانزمین را به آستانه ی مرد قهرمان و شخصیتی می برد که با گذشت قرن ها، به جز او (احمد شاه بابا)، کسی را مقام اول شان، حیثیت و وقار تاریخ افغانستان نیست.

حضور مداوم و تاریخی تبار ما که تنها در رسمیات تاریخ، بیش از ۶۰۰ سال می شود، بحث پشتون ها در جغرافیای آسیا را به حقیقتی مبدل می کند که در کلیت حقایق، اسناد و تعریف، هیچ مُعضل و گره ای را نمی توان بدون حضور پشتون ها، به خصوص در افغانستان و در پشتونخواهی بزرگ، حل کرد.

حضور متنوع پشتون ها در جغرافیای آسیا که با ۱۰۰ میلیون در افغانستان، پاکستان و هندوستان تبارز کرده است، از حماسه ها و پیکار های تاریخی تا مدنیت و فرهنگ سازی های انسانی و نقش موثر در انکشاف افغانستان که از احیای خاک ها تا ساخت نظام، پشتون ها را به عنوان آن حقیقت مسلم منطقه ی ما جا می دهند که با گذار از چند قرن، غیر قابل انکار می باشند.

در این مجموعه، تاریخ، سیاست، فرهنگ، اجتماع، تبعات و اثرات را در محور قوم پشتون، به بررسی گرفته ام. ویژه گی این مجموعه، در این است که نوشته های آن، اکثراً در برابر کنش هایی واکنش شده اند که با بار منفی، تلاش شده و می شود با ارباب، تحریف، تخویف، بهتان هتاک و بیگانه گرایی، به مردم ما بتازند. به این دلیل، ریشه شناسی مشکلات در تمام عرصه هایی که در بالا تذکر دادم، ارزش نوشته های

پشتون ها: نوشته ی مصطفی عمرزی

۳ /

این مجموعه را به گونه ای ظاهر می سازد که با توجه به علل، موضوعات را بنیانی بررسی کنیم. بنابراین، با ماهیتی که دارند، شکل رهنمودی را اختیار کرده اند که همبهاران حساس در مسایل، ضمن استفاده ی حربه وار از آن ها، با انکشاف آن ها، هرگز در تنگنای بحث هایی نخواهند ماند که از سوی جریان های عداوت پیشه، مطرح می شوند.

چنان چه آوردم، ویژه گی خاص نوشته های این کتاب در این می باشد که در برابر فرهنگ سازی های گاه و ناگاه مخالفان، تخلیق شده است؛ یعنی جواب های به موقع!

مصطفی عمرزی

۱۳۹۳/۶/۱۴ ش

کارته ی آریانا- کابل

ابهام در روشنگری

با وجود انعطاف مردم ما در پذیرش دیگران، به خصوص در قدرت که صورت سیاسی را فقط از منظر سیستم، منحصر به شاهان و امیران می کند، ذهنیت رویداد ها در سطوح مختلف جوامع روشنفکری و عامه، به گونه ای جا افتاده است تا همواره بُعد همه شمول را که از همیاری اقوام سود می جوید، نادیده بگیرند.

تجربه ی حضور سیاسی اقلیت های قومی در افغانستان که شماری به گونه ی بسیار مخرب، عمل کرده اند، حقایقی را در برابر چشمان مردم قرار می دهد که چرا باوجود ایراد و انتقاداتی که از سوی افغان ستیز ها دریافت می کنیم و بسیاری بر اثر موضع جناح های چپی و راستی، جسارت یافته اند، زمانی که آزمون خود آنان سپری می شود، خیلی بدتر از بدترین های ما عمل می کنند و بحران می سازند.

به حاکمیت نه ماه حبیب الله کلکانی، نظر بیاندازید که چه شاهکاری از عمران و پیشرفت بود؟ یا هم به حاکمیت ملا برهان الدین ربانی بنگرید که دمار از روزگار دولرداری، پیشرفت و ترقی درآورد و یا هم حضور چپاولگرانه در حاکمیت رییس جمور کرزی را مشاهده کنید که دیگران گویا برای تاراج و وند بازی آفریده شده باشند، هیچ مسوولیتی نمی پذیرند.

فکر می کنم زعامت های افغانی از گذشته تا کنون، زیر تاثیر عواطف انسانی و فرهنگ های خویش، گرچه در تمام عرصه های تمدنی،

پشتون ها: نوشته ی مصطفی عمرزی

۵ /

فرهنگی و تعمیم ادبیات حق و عدالت در دوران معاصر، پیشگام و یکه تاز بوده اند، اما متاسفانه روی عوامل گوناگون که یکی هم در فراز و نشیب و وژاگونی حاکمیت ها توجیه می شود، از جریان های لازم آگاهی دهی بهره نبرده اند تا با ایجاد ذهنیت های مثبت، حقایق تحریف نشوند.

جریان های سیاسی اقلیت ها، بدون توجه بر ریزه کاری ها، عمق مسایل و ابعاد موضوع، با هر حضور، همانند تاراج کننده گانی که حتی فراتر از حزب و تنظیم خویش نیز نمی اندیشند، افغانستان را به سوی بحران کشانده اند.

می پندارم، صرف نظر از مسوولیت های ما برای تامین رفاه مردم افغانستان، باید این حس اجتماعی همباران تقویت شود که خود شان را در زمینه ی حقوق، تاریخ، خواسته ها و مساوات، به خوبی دریابند تا از فهم ناشی از آن، حضور متنوع سیاسی، فرهنگی، اجتماعی و صددردصد مورد نیاز به آنان را گسترده بسازیم.

هرگز نتوانسته ایم از این اندیشه فارغ شویم که وقتی بخشی از سرنوشت و اداره ی ما، غیره می شود، سهل انگاری و بی تفاوتی در حالی که همانند هاله ی بلا، ما را در بر می گیرد، طرف مقابل، گویی که فقط شانس یافته است تاراج کند، هیچ مسوولیتی نمی پذیرد. آیا چنین واکنشی را نمی توان در زمینه ی روانی آنان مطالعه کرد و به این نتیجه نرسید که در حاکمیت های ملی، حاتم بخشی ها و توجه بر دیگران که حتی خیلی نسبت به پشتون ها چشم گیرتر بوده اند، اما از آرایه هایی بی

پشتون ها: نوشته ی مصطفی عمرزی

۶ /

بهره می مانند که توام با تبیین و ارائه ی حُسن نیت، جریان های غیره را که بیشتر در زمان تجاوز بیگانه گان، فرصت طلب می شوند، در منظری قرار دهند تا از پذیرش مسوولیت ها ابا نورزند.

شاهد مدعای ما، فرهنگ یک طرفه تنقید است. در تمام ابواب آن، زمانی که سلطه ی قومی ما در میان باشد، وفرت نقد بروز می کند، اما وقتی برعکس می شود، فقط به ارائه ی ادبیات تمجید و تحسین بسنده می کنند؛ هرچند می دانیم که این لحاظ، عمدی نیز است، زیرا کارنامه ی سیاه دو ارتجاع در افغانستان و پشتیانی از نیروهای بیگانه به منظور رسیدن به قدرت سیاسی، تبارز غیر پشتونی در افغانستان معاصر را بدون سیاهی و سیاهکاری ثابت نمی کند. در چنین اوضاعی، اگر تابو ها و توتم هایی که بر اثر مشروعیت دروغین آن ها، کسب درآمد می کنند، در چهره هایی معرفی شوند که حقیقت آنان است، تمام ادعای کذایی ستم ملی، مانند برج زهر مار سقوط می کند. باوجود این، نمی توان حقایقی را کتمان کرد که از دست آورد های تاریخی، فرهنگی، سیاسی، اقتصادی، انسانی، ادبی و حماسی خویش چنانی که باید و شاید دفاع نکرده ایم. افزون به ضرورت تبیین افتخارات واقعی (تاریخ معاصر)، سیاست زدایی از حوزه ی تاریخ، به طهارت اندیشه های اجتماعی می افزاید.

متأسفانه شدت تنقید خودی، کمتر از نقد بیگانه و غیره نیست. هنوز که هنوز است، افغانستان قبل از هفت ثور با تمام عظمت، ارزش و مدنیت، در ترازوی احزاب، گروه ها و افرادی وزن می شود که وزن اجتماعی

پشتون ها: نوشته ی مصطفی عمرزی

۷ /

خود آنان در چهل سال اخیر، کمتر از همه است. چون رسمیت سیاسی یافته اند و برای نخستین بار با حضور خویش، دگم تنقید (قبل از ثور) را می شکنند، نگرانی دایم به این دلیل که بار مسوولیت ها، جلو نفوذ و تبارز اجتماعی بیشتر شان را می گیرد، مستقیم یا غیر مستقیم، جزو جریانی می شوند که به نام ستمیان، دشمنان جاهل، قسم خورده و بیگانه ی ما به شمار می روند.

از انتقاد پشتون ها فرار می کنند!

اگر آن چه را که به نام نقد پشتون ها تاریخی، ادبیاتی و سیاسی شده اند، میزان کنید و آن را بدون توجه بر آن تنقیدی انجام دهید که صف به صف، به ردیف های پایینی نیز می رسند، حجمی را مشاهده خواهید کرد که کنایه ی «مثنوی هفتاد من کاغذ»، به «مثنوی چند میلیون کاغذ» مبدل می شود.

تأثیرات نقد غیر اخلاقی و میان تهی غیر پشتون ها، گونه ای از ادبیات سخیف و بازاری را نیز موجب شده است که به ویژه در کار روتین کسانی که عضو شبکه های اجتماعی اند، ستیز قومی و دامن زدن به مسایل زیانبار را شدت می بخشند، اما واکنش ها در برابر انتقاداتی که بر پشتون ها شده اند، اگر از سطح چند مقاله ی سطحی و دفاعی بگذرند، در سوی خود پشتون ها نیز آن قدر ناچیز است که گاه با مرور آن ها، در حالی که تحسینم نسبت به عزت نفس، شرافت، ایمان داری و رعایت حال دیگران برانگیخته می شود که همبتارانم بسیار صبور اند، متوجه می شوم که مردم ما با گونه ای از بی زاری و خوار شمردن آن چه به نام نقد در برابر آنان می شود، نگذاشته اند فرهنگ ابتذال، دامنه یابد.

هرچند شدت و محتوای نقدی که بر پشتون ها می شود، متأسفانه یا خوشبختانه شماری از جوانان و فرهنگیان پشتون را به مقابله ی به مثل واداشته است، اما رعایت شدید ارزش های ملی و اخلاقی، هرگز اجازه

نداده است مردم ما، واکنش های خویش را به میزان توهین هایی که به آنان می شود، حجیم سازند. در این میان مساله ای که مرا واداشت عطف توجه دهم، هياهو بر سر محتوای همان محدود انتقادات پشتون هاست که با ژست گیری های طرف مخالف ما، حیران کننده شده و بر شگفتی ما می افزایند. آنان با آن همه بی حرمتی و بی انصافی، هرگز شرمسار نمی شوند که فقط میراث ۱۷ سال هتاکي آنان منجر به چه فرهنگی شده است! اما اگر کسی از میان پشتون ها به آنان پاسخ دهد، بلافاصله با ژست مصنوعی حق به جانب، هياهو راه می اندازند که پشتون ها نباید بر ما انتقاد کنند، زیرا خدای ناخواسته «وحدت ملی خراب می شود»؛ موضوعی که وقتی در خلوت های خود، گفتمان می کنند، مدعی می شوند که با «این وحدت ملی، ما را فریب داده اند.»

در فرصت های تامل روی موضع جریان های ضد پشتونی، دریافته ام سردرگمی ناشی از این که در برابر این همه یاوه، گزافه، سخنان ضد و نقیضی که همه پا به پا، جریان های سیاسی و اجتماعی و معامله یی و انواع ادبیات سیاسی را به میان آورده اند، چه گونه می توان به نتیجه ای دست یافت که پدیده ی پشتون ستیزی در افغانستان را در چوکات یک «ایسم»، بسته بندی کرد. از یک سو بی هیچ تفکر و رعایت موازین اخلاقی و اصولی، دشنام می دهند. تحریف تاریخ و بروز عقده ی حقارت، محتوای ادعای جانب مقابل را در جایی قرار می دهند که به حق پایین است. در جانب دیگر، طرف ستیزه جو، برای بیرون رفت و رفع معضلاتی که همواره با پشتیبانی بیرونی می سازند و نیاز های جدی

پشتون ها: نوشته ی مصطفی عمرزی

۱۰ /

را ایجاب می کنند نقد شوند، بر مواردی تکیه می کند- مانند ملیگرایی- که از پرداختن به آن به نام مُعضل، با بی پروایی تمام همیشه ابا ورزیده اند.

کوتاه توضیحاتی که در بالا آمدند، در حالی که طرف ما را به عنوان بیمار روانی آشکار می کند، از دیده درایی و چشم سپیدی او نیز در شگفتی می اندازد که چه گونه با ترویج فرهنگ ابتدال، همچنانی که بر ایجاد فاصله ها افزوده اند، باعث می شوند این رویکرد نقد، در حالی دامن آنان را گیرد که بیرون رفت از معضلات افغانستان، بدون تعقیب جدی پرونده های غیر پشتون های تنظیمی، سیاسی، فرهنگی، نظامی و اجتماعی، به هیچ کجایی نخواهد رسید.

به یاد داریم که تلویزیون ژوندون با جسارت قابل وصف، کوشیده بود با نشر و فلم های مستند، طرف مقابل پشتون ها را قناعت دهد که اگر با انبوه کار مبتذل ادبیاتی و سیاسی، فقط کم آورده و دروغ گفته اید، اگر هر موردی را با بهانه ی «پشتون است و جعل کرده است»، رد کرده اید، هرگز نخواهید توانست صحت آن فلم ها و مستند هایی را رد کنید که بدترین پرونده های جنایی جناح های غیر پشتونی به ویژه از زمان کودتای هفت ثور تا کنون را می سازند.

جرات تلویزیون ژوندون برای نشر فلم های هولناک و فجایع بی شماری که باعث بدبختی های مردم ما شده بودند، ذهن اکثریت افغانان و جناح های بی طرف اقلیت ها را به خوبی در برابر خاینان برانگیخت؛ اما کسانی که در برابر چشمان ما و در برابر شهادت ملت، مجرمان

تاریخی خواهند بود، در هر فرصتی، پس از آن که پرونده‌ای از خیانت‌ها و جنایت‌های آنان با مستندات، قید می‌خورد، بلافاصله متشنج می‌شوند و بدتر از همه زیر چتر ملیگرایی، فریاد می‌زنند: «از پخش این مستندات، خوداری کنید! زیرا وحدت ملی خراب می‌شود».

با بدترین اغماض بر کارنامه‌های مثبت و کردار نیک زعمای پشتون نیز می‌توان بدترین آنان را از خوب‌ترین تنظیمیان، بهتر شمرد. آیا این درست تا بنیان معضلاتی را که از هفت‌ثور و هشت‌ثور، آغاز بدبختی‌های چند دهه‌ی پسین است، در کارنامه‌های احمد شاه بابا و عبدالرحمن خان جست و جو کنیم، اما وقتی رد واقعیت‌ها به تنظیمیان و حزیبان غیر پشتون بخورد که یا ملا ربانی می‌شوند و یا بابه‌مزاری و چهارراه‌های شهرهای آزاد شده توسط امریکایی‌ها گواهی می‌دهند در هیچ کشوری به استثنای افغانستان، وقاحت به حدی نرسیده است که تحریف تاریخ با اعضای احزاب خاین و فاسدی چون جمعیت و حزب وحدت، مدعای ستم ملی‌کسانی را زیر سوال ببرد که فقط در چهار سال حاکمیت ملا برهان الدین ربانی و ممالک مشترک المنافع اقلیت‌های قومی و مذهبی در سایه‌ی حاکمیت‌های جهادی، آن قدر خیانت، ویرانی، تعدی و تجاوز کردند که فقط چند تصویر سیمای زار مردم داغ‌دیده‌ی ما از آن چهار سال معروف، بدترین جنایتکاران پشتون را که اگر دارای درجه‌ی بدترین باشند، رو سفید می‌کنند.

دوسیه‌ی خیانت‌های بازیگران سیاسی غیر پشتون، با صد‌ها کیلومتر فلم مستند، نیازی به گفتمان خوب و بد، ستم ملی و عدالت اجتماعی

مطرح از سوی غیر پشتون ها ندارد. بنابراین، بهتر است رویکرد نقد را در شرایطی که بازخوانی تاریخی، سم پاشی نیز است، به گونه ای فرهنگ نسازیم که فقط از گریبان یک قوم بگیرد؛ چنان چه در ناکامی های حاکمیت ۱۷ سال اخیر، به سبب انحصار و اشتراک غیر پشتون ها در نظام، سهم ناکامی و ناتوانی محفوظ است. بنابراین از رهگذر تاریخی نیز جوانبی در تراژیدی افغانستان دخیل اند که رهبر و قوماندان داشته اند.

نقد ربانی و مزاری، خیلی مهم تر از انتقاد بر امیر عبدالرحمن خان، کمک می کند بدانیم چرا در چهار سال، در مسیری شاهد پیامدهایی شدیم که ملت شریف ما در گروه تمام اقوام، رنج می برند، اما سهم آنان در تعمیم فرهنگ ابتذال، ما را به جان هم انداخته است تا به نماینده گی از ما، کسانی بخورند که حرص آنان برای ائتلاف و معامله، گور تمام خانیانی را می لرزاند که در سگ جنگی های داخلی، یکدیگر را به نام پشتون و تاجک، هزاره و اوزبیک و ... دریدند و مردار شدند.

دیری ست که هتاکی در برابر پشتون ها، معامله ی به مثل شده است. از این جریان، کسانی زیان می بینند که «کور خود بینی مردم اند» و تامل در تاریخ آنان، چند کیلومتر فلم مستند از بدترین خیانت ها و ویرانی هاست.

کسانی که از مدرک مشروعیت دزد، قاتل، تنظیمی، شپشی، نوکر ایران و روس، نوکر پاکستانی و بیگانه و از رهگذر ویرانی افغانستان در چهار

سال ابراز وجود کرده و امتیاز می گیرند، فراموش نکنند که دست آویز نقد، وقتی با موج واکنش طرف مقابل برخورد، پیش تر از همه، برگه هایی را از رواج می اندازد که از بدبختی های ما، در ۱۷ سال اخیر، به نام و آدرس جانی و جنایت صادر کرده اند که نه فقط تایید کارنامه های ننگین اند، بل در آینده ای که امیدوارم دور نباشد، ثابت می کنند حاکمیت هایی که به مزاج بیگانه بسازند، چه قدر از شان مدعایی بهره می برند که در چهارگوشه ی جهان، ادارات حقوق بشر و دیموکراسی غوغا می کنند «در جهان سوم، مساله ی انسانی، موضوع نمی شود.»

جالب نیست، وقتی با هزاران سند و مدرک معتبر، اعتراض می کنم که بار کج به منزل نمی رسد (حاکمیت های ائتلافی با تنظیمیان جنایتکار، وحشی و خاین)، پارس می کنند که اینان فاشیست اند و به ستیز قومی، دامن می زنند؛ اما طرفداران بدترین خاینان و جنایتکارانی که از اثبات گذاشتن یک خشت برای عمران کشور عاجز اند، نشرات و جسله می کنند تا کسانی را انتقاد کنیم که اگر در زمان حاکمیت ربانی بر مجموعه ی زار آنان در زعامت می شرمیدیم و خجل بودیم، نمی توان فراموش کرد که آنان بر میراث فرهنگی، تمدنی، مدیریتی و عمرانی مردمانی (پشتون ها)، ناکام ترین حاکمیت های افغانستان را تاریخی کرده اند که از چوکی زیر ربانی تا تمام مجموعه ی عمرانی آن، محصول تلاش بزرگان قومی هستند که این کشور را ساخته اند.

- عبدالرحمن خان، احمد شاه بابا، شاه امان الله و امثال آنان را انتقاد کنیم، زیرا پشتون اند، اما مزاری، ربانی، بدخشی و ... را

انتقاد نکنیم که پشتون نیستند. میزان کارنامه ی دو سوی این افراد، در هر حالی به نفع کسانی است که حداقل افغانستان را از خود برجا گذشته اند.

- معاهده ی دیورند، بد است، زیرا منعقد شد، اما پایان اش خوب نیست، زیرا مربوط پاکستان می شود؟!

- کودتای ۷ ثور، خوب است، زیرا بیشترین زیان آن به پشتون ها رسید، اما تجاوز شوروی و ۸ ثور، بد نیستند، زیرا در مصایب آن ها، مور و ملخی رشد کرده اند که در هر فرصت، حاصل باروری افغانان را می خورند.

- شاه امان الله و شاه ظاهر بد اند، زیرا پس از حاکمیت های خویش، میراث های برجا گذاشته اند که تاکنون نیز از خیر جاده، مکتب، پوهنتون، فابریکه، آزادی، آرامی و رفاه آن ها، خاطرات خوش داریم، اما ربانی، مزاری، کارمل، پدرام و بدخشی، خوب اند، زیرا از زمان حضور و ظهور اینان، ویرانی، تفرقه، مهاجرت، گدایی، غلامی و بدبختی داریم.

توجه کنید! با چه منطقی ما را نقد می کنند.

شرح تصویر:

کاخ ویران دارالامان؛ یادگار عمرانی حکومت ملا برهان الدین ربانی.

پشتون‌ها: نوشته ی مصطفی عمرزی

۱۵ /



از جغرافیای جهان سوم

پس از پایان حاکمیت ها و سلطنت های فراگیر تباری ما در منطقه که هر یک با وجود گذار از مشکلات و تجاوز بیگانه گان، اسناد زیادی در امور روشنفکری، مدنی، فرهنگی، سیاسی و اجتماعی دارند، بخشی که امروزه افغانستان نامیده می شود، در حالی که در هاله ی قیود استعمار انگلیسی، مکدر شده است، اما تا کودتای منحوس ۷ ثور و بالاخره تجاوز غیر قابل بخشش شوروی نیز تثبیت می شود، گاه به نام جزیره ای که به هیچ کجای دنیا منتهی نمی شود، مورد نقد قرار می گیرد.

تاریخ منطقه، گواه است که همسو با تاریخ معاصر افغانستان، از چین تا ترکیه و از بخارا تا دریای هند، عقب مانی ها، استبداد و چپاول، نمونه هایی دارند که در بخش های بزرگ آن ها تاکنون نیز حقارت بخارایی، مغولی، پارسی، خراسانی و همانند، حس می شوند.

متأسفانه وقتی نقد مخالفان را بررسی می کنیم، متوجه می شویم که این هاریت، برای دردی که دارد (عقده مندی)، تاریخ معاصر افغانستان را در حد جزیره نشینی مطرح می کند که در تمام اکناف آن، به هیچ جایی وصل نیستیم؛ یعنی با ساخت فرهنگ منفی در حالی که خود را در خیال، جزو دیگران (کشور های همسایه) قلمداد می کنند، مثلاً نقد روزگار عبدالرحمن خان، از منظر تعاریف کنونی مدنی، هرگز سوا از عنصر زمانی لحاظ نمی شود. دشمنان می کوشند امیر عبدالرحمن خان را با اصول جوامع امروزی دیموکراتیک، نقد کنند.

زعامت های معاصر، کسی را خوش آید یا نه، بنیان های سیاسی این کشور شمرده می شوند، اما مخالفان بر اثر هاریت نقد، بی طرفی را نقض می کنند. وقتی در سلطنت انسان واقعی (اعلی حضرت شاه محمد ظاهر)، ده سال آزادی و دیموکراسی را تجربه کردیم، آزادی هایی که با ایده سازی های جنبش های ملی افغانی (مشروطیت اول و دوم)، شکل گرفته بودند، کم مانند بودند. در سراسر کره ی خاکی، به استثنای دو یا سه کشور قاره ی امریکا، چند کشور اروپای شمالی و غربی و یکی - دو کشور آسیایی، دیموکراسی و آزادی، نه فقط شناخته نمی شوند، بل بر اثر حاکمیت های توتالتر منطقه یی و جهانی، مطرود پنداشته می شدند.

این که چرا تنقید حاکمیت های پشتونی، تهی از عنصر زمانی، با تعاریف و اصولی توأم می شود که اکثراً پس از پایان جنگ سرد جهانی شدند، برای ما که عداوت و عدو را خوب می شناسیم، معما نیست؛ اما نیاز است برای عامه روشنگری کنیم موضع طرف مقابل برای تضعیف ما، دست آویز منطقی ندارد تا به اساس اصل بی طرفی و موازین اخلاقی، قضاوت کنند. دشمنان ما با رویه ی زشت، کورخوانی، عقده های روانی و عدم درک مشکلاتی که هرگز ریشه یابی نشده اند، به خود شان آسیب می زنند.

زمانی که در امارت بخارا یا از نمونه های عقب مانده گی های قرون وسطایی، کبوتر بازی و سگ جنگی می کردند، امیر فراری بخارا (سید عالم خان)، هنگام اقامت در افغانستان نیز با بیشترین تفریحات حیوانی،

مهمان ما بود. در حالی که همتباران ما سال ها پیش از امثال او، افغانستان را به حد امپراتوری وسعت دادند و با طرح نظام اداری آهنین (امیر عبدالرحمن خان)، از فرصت هایی استفاده می کردند که خود کفایی های تولیدی (ایجاد کارخانه ها)، اعمار کاخ ها و رونق دوباره ی کار فرهنگی (امارت مرحوم امیر حبیب الله خان)، به آزادی های جنبش مشروطیت می رسند.

به قول لوییس دوپری فقید، وقتی «مرحوم امیر حبیب الله خان در نور برق نیروگاه جبل السراج، کتاب های ژول ورن می خواند»، شاهان قاجاری و پهلوی، هنوز از خرسواری و صحرانوردی، کاملاً فارغ نشده بودند.

شاه امان الله، تعجیل داشت رویا های او از سفر به اروپا، ارمنستان کشور مترقی افغانستان شوند. در حاکمیت مرحوم شاه محمد ظاهر، بهترین آزادی و دیموکراسی افغانی را تجربه کردیم. در آن زمان، بدون مزایای پول هایی که ایرانی ها را متمول کردند و سرمایه گذاری هایی که شوروی برای نجات کشور های آسیای میانه از توحش فرهنگ های بخارایی، خراسانی، فارسی و مغولی انجام می داد، جامعه ی افغانی با کمترین توان مالی رو به جلو قرار داشت.

در جغرافیای جهان سوم، مردمان آسیای میانه، استعمار روسی را تجربه می کردند و مردمان فقیر ایرانی، در میان شهر های منحصر به امیران و خانواده های معدود، اما دارا، همانند مرغان مقلد، فقط یاد گرفته بودند با سرو پای مضحک، در ترویج جمود شاه پرسی، زنده گی کنند.

بشتون ها: نوشته ی مصطفی عمرزی

۱۹ /

سوگمندانه از زمانی که خواستند جزو جهان سوم بمانیم (تحمیل جنگ ها)، از همان زمان نیز معمول کرده اند نه فقط در ردیف خود شان، ترسیم شویم، بل وقتی بیماری روانی آنان زیاد می شود، ما را در جغرافیای جهان سوم، کمتر از خود شان وانمود می کنند.

بلی، ما از جغرافیای جهان سوم استیم! هرچند این اصطلاح در مهندسی جدید سیاست های جهانی، کهنه به شمار می رود، اما اصل شناخت میلیون ها انسانی دانسته می شود که به رفاه لازم، چنانی که جوامع پس از جنگ یا عاری از جنگ رسیده اند، نرسیده اند.

در افغانستان ما، اختناق نفس گیر جنگ روی عوالم، فجایع، زشتی ها و عقب ماننی بخش های دیگر جهان سوم، پرده افکنده است. گرایش های شدید آزادی، اعتراض به انحصار، خود کامه گی، تحمیل اقلیت بر اکثریت (چنانی که در ایران است) و صدها مورد دیگر، امواج عظیم انسان هایی را معرفی می کنند که بخشی با صدای جنگ و بخشی با سانسور، از دید ما نهان می شوند.

افزون بر تجربه ی حقارت بار زنده گی در بخش های از جغرافیای جهان سوم (کشور های همسایه)، آرامش هایی که مردم این منطقه را قناعت بدهند، در جغرافیای جهان سوم، یافت نمی شوند.

هنوز هم زنده گی ایده آل را در فراسوی جهان سوم می شناسیم. بنابراین، در جغرافیای جهان سوم، تفاوت های پُر رنگ زنده گانی انسان های مرفه و نادار، وجود ندارند.

پشتون‌ها: نوشته ی مصطفی عمرزی

۲۰ /



از هیچ پروژۀ ی ستیز سیاسی، حمایت نمی کنیم!

وقتی یک تبعه ی عادی و بی گناه کشورم، از آسیب و زیان ستیز افراطی و غیر انعطافی مخالفان مسلح که بار ها هستی و خانمان او را با عزیزان اش گرفته اند، فریاد می کند، شکوه سر می دهد و ما را متاثر می کند، ناممکن است در این اندوه، برای لحاظ قوم، از همدردی با او کنار بکشیم. حس هموطن و افغانیت از فراز تمام علایق می گذرد و به معنی انسان، ما را به هم نزدیک می کند.

ما موضع مردمان عادی، بی طرف و عامه ی افغانان برای پایان یافتن به آسیب ها و زیان های ناشی از مبارزه ی مسلحانه ی مخالفان را ستایش می کنیم و در کنار آنان هستیم! اما از هیچ تنظیمی، حزبی، سیاسی و فرصت طلب غیر پشتون که زاده گان بحران و مسببان تفرقه ی قومی هستند، زمانی که بحث طالب ستیزی و حکمتیار ستیزی باشد، حمایت نخواهیم.

ما می دانیم وقتی یک تنظیمی و یا حزبی و یا قوم گرای غیر پشتون می خواهد طالبان و حکمتیار را نقد کند، در حالی که در بیش از ۱۷ سال، شعار نامنصفانه و غیر اخلاقی آنان با عبارت: «طالبان، گروه قومی اند» را به یاد می آوریم، باز هم می دانیم عناصر ننگین با ستر ادعا ها و نمایشات ساخته گی، به نام حقوق بشر، آزادی بیان و دیموکراسی، با نقد طالبان و حکمتیار و فشار ناشی از آن، مزرورانه می کوشند نه تنها

در خالیگاه سیاسی، اجتماعی و فرهنگی آنان، سهم تبار ما را بخورند، بل با تحریک و انگیزش در برابر آنان، همان گونه که در تقابل با جامعه ی جهانی، نه فقط طالبان و حکمتیار، بل پشتون ها را آسیب زدند، با دور نگه داشتن آن جریان های پشتون که به راحتی می توانستند پاسخ طرف های به اصطلاح زورگوی غیر پشتونی را بدهند، استفاده ها کرده اند.

دشمنان با راه انداختن چند اوباش و ولگرد، می خواهند آن بخشی از رهبران و مدیران پشتون روی صحنه را هراسان کنند که هر کدام در کسوت تکنوکراتان، اندیشمندان، فرهنگیان و امثالهم، طرف های جنگ و درگیری نیستند و مرعوب می شوند.

موضع تنظیم ها، احزاب و تمام جریان های غیر پشتون در قبال طالبان و حکمتیار، ریاکارانه، فریبگرانه، مزورانه و فقط برای تضعیف جامعه ی پشتون ها و تلف کردن حقوق و کشاله دار ساختن معضلات عظیم و اجتماعی تبار ماست. بنابراین عطف توجه با انگیزه ی تضعیف تباری که به بهانه ی حضور طالبان و انجیر حکمتیار مطرح می شود، در آخرین تعیینات که متأسفانه بار دیگر حمایت سکتاریستی را به وزارت داخله آورد، افغانستان را وارد بحران دیگر می کند.

ما به دولت هشدار می دهیم نباید از اثرات بد سلایقی غافل شود که برای ملحوظات سیاسی، رو به اغماض کرده است. در حالی که حمایت جنگ افغانستان از منابع خارجی رو به سوی کاهش بی پیشینه است، رو آوردن به تنازع از حیث مفاد سیاسی که متأسفانه بار دیگر حقایق را

بشتون ها: نوشته ی مصطفی عمرزی

۲۳ /

خلط می کند و بدتر از آن، جامعه ی تباری ما در همسویی با آن از سوی سکتاریست های بدنام تنظیمی تحریف می شود، دولت را، هرچند در اختیار بحران اعتماد در مقام مبتکر قرار داده است، از داخل و خارج (جغرافیای حاکمیت و مخالفان) نیز تحت فشار بیشتر قرار می دهد.

التهاب سیاسی بی شباهت به رویداد های پایانی حکومت کارمل در شب ها و روز هایی که تداعی ۶ جدی، راوی اشتباهات است، در تعیین محتوای اجندا هایی که در نمادین سازی تاریخ با سرنوشت کشور ها و ملت ها بازی می کنند، برای عامه ی افغانان نگران کننده می باشد.

۱۷ سال پس از تجربه ی ناکام نظامی که فقط با حمایت تمام عیار خارجی نیز به بن بست رسید، نباید به حرصی منتج شود که تنی چند برای بقای خویش با سرنوشت ما قمار بزنند.

عدم حمایت از پروژه های ستیز سیاسی، چه در سطوح مدنی و چه در سطوح مخالفت های مسلحانه، مردم را انگیزه بخشیده است که فشار برای پایان جنگ، به هر نام و عنوان، هرچند با نارضایتی ها و عدم قناعت هایی توأم باشد، اما در زمینه ی پس از آن، به فرصت هایی نیز مبدل می شود که در پس منظر تاریخی آن، حتی حاکمیت آهنین اتحاد شوروی به آزادی مردم منجر شد. بنابراین کمک به پروسه ی صلح، آرزوی هر افغان است که در قدم نخست از سوی حکومت، ولو با کاهش امتیازات، باید مدیریت شود.

پشتون ها: نوشته ی مصطفی عمرزی

۲۴ /

در هر حالی که حکومت محتاج حمایت های مردم است، اگر پیوند هایی بگسلند که رشته شده اند، هیچ معامله و اهدایی نمی توانند جلو کشتی در حال غرق مسوولانی را نجات بدهند که با پرت کردن مردم از عرشه ی آن، در چهار سال اخیر ثابت کردند، بیگانه تر از دیگران بودند.

بر اثر بحران اعتماد، حمایت از ستیز سیاسی که فقط نفع چند معامله گر را تضمین کند، ما را در موضع «از هیچ پروژه ی ستیز سیاسی، حمایت نمی کنیم!»، قرار داده است.



افتخارات مذموم

مثل این که عقده ی حقارت قومی از بیماری های مهم و روانی مردم ما شده است. شماری با تلقین میراث بقایای حاکمیت های کمونیستی و تنظیمی که در عقب، میراث های ارتجاعی عتیقه نیز دارد، وقتی چیزی برای ابراز وجود نیافتند، بدون اندیشه بر این که حالا این مساله ی قوم هر چه باشد یا نباشد، انسانی هایی که از حیثیت و شان اجتماعی برخوردار اند، آن ها را مدیون تحصیل، دانش و تجربه نیز اند، سعی می کنند مشهور شوند.

هویت های قومی هرگز و به تنهایی کاری جهت افزودن شان آدمی نمی توانند. به این گونه، شروع تولید گونه هایی از راسیسم جهان سومی که در گیر او هام اند، مردم را متأسفانه بیشتر در حد طبقه ی روشنفکر، جدا می سازند.

اگر قرار باشد راسیسم کهنتری را بهانه ی مهتری بدانند و پشتوانه ی آن ها نیز ردیف خیالپردازی ها و توجیه اعمالنامه های سیاه چند سیاسی و تنظیمی باشد، ناچاریم به مصداق هر عمل، عکس العمل دارد، نشان دهیم در حالی که تمایل نداریم در ردیف آنان بایستیم، اما باید افتخار کنیم که به قوم خود «تعلق» داریم.

اگر دلیل آن همه تولید راسیستی، فقط توجیه خیانت ها و جنایت ها و تکیه بر خیالبافی های ادبی باشد، برعکس، قوم ما در تمام عرصه های افتخار، از کشورسازی تا حماسه های واقعی طرد استعمار، شگوفایی

مدنی و فرهنگی، آن قدر اسناد بر جا گذاشته اند که تا هنوز، مورد استفاده می باشند.

نگرش به پیرامون تاریخی، اداری، مدنی، فرهنگی، ادبی و ژورنالیسم در بیش از سه سده ی پسین، به تمام جوانب پاسخ می دهد، اما بار دیگر تلویحی نیاز می شود که می بینیم از احیای افغانستان در سلطنت احمد شاه ابدالی که در زمینه ی مبارزات مستمر و چندن قرنه ی همتباران او در پهنای بزرگی از هند تا آمو و از کشمیر تا اصفهان اتفاق افتاد، هرچند پس از حاکمیت تیمورشاه ابدالی، استعمار سیاه انگلیس در منطقه ظاهر می شود، اما کشور ما به عقب برنگشته است.

تا نخستین ارتجاع داخلی که به تحریک انگلیس و در فضای گرایش های شدید مذهبی، واقعیت ها را تحریف کرد تا بیگانه گان داخلی به تاریخ ما افزوده شوند، آن چه از زمان امیر شیر علی خان شروع شد و تا شاه امان الله، دست آورد های مختلف مدنی بود، هزاران مرتبه بیشتر از کل مجموعه ی عتیقه ی تاریخی که اگر بخواهیم یک سوراخ بودایی آن ها را مسکونی بسازیم، نیازمند میلیون ها دالر هزینه می شویم، مشکلات مردم را حل کرده اند.

شاید بتوان گفت در تاریخ بشر، کمتر تباری یافت می شود که میراث فرهنگی یا تاریخی نگذاشته باشد، اما اندازه، حجم، وسعت و دوام آن، وابسته به بقای آن مجموعه ی انسانی بوده است که آن ها را به وجود آورده اند.

در حالی که نگرش ما به تاریخ، نباید بد تاریخ را فراموش کند، ساخت حربه از آن چه که دیگر پایان یافته و در نوع نو به گونه ی دیگر رونما می شود، نباید به افتخارات مذمومی مبدل شود که وقتی در برابر دیگران قرار بگیرد، همانند تواریخ آریایی، خراسانی و فارسی نرفتار، زشت، قبیح، کریه، غیر مدنی و پُر از تبعیض و تعصب معلوم می شوند. فراز و فرود تاریخی در گذشته ی همه وجود دارد. در گذشته ی همتهاران ما نیز فراز و فرود گذشته است. اگر بخواهیم فقط از منظر خوب به گذشته بنگریم، از مزایایی برکنار می مانیم که با تنقید تاریخ تبیین می کردند اشتباهات گذشته گان ما، گریبان ما را نیز گرفته اند.

عوامل ناراض دربار سلطان ابراهیم لودی، آخرین شاه پشتون هند، به هر دلیلی که بوده باشد، در یک اشتباه محض، از یک فراری آسیای میانه (ظهیر الدین محمد بابر) که در مهد خودش بارها سرافکنده شده بود و بالاخر برای همیشه آن جا را ترک می کند، صرف به این خاطر که جمعیتی را به نام عسکری و لشکری گرد آورده بود، دعوت می کنند تا با همراهی آنان، با سلطان ابراهیم بجنگند. این خیانت آشکار، باعث شد حکومت پشتون ها در هند سقوط کند؛ هرچند شیرشاه سوری آن را احیا می کند، اما تا زمان احمد شاه بابا، نقش محوری پشتون ها در قدرت مرکزی هند، تضعیف می شود. در جریان نفوذ انگلیس در هند، بعضی ناراضیان با چراغ سبز به انگریز، در نخست جلوشاه زمان را گرفتند که می خواست قدرت افغانی را

دوباره بسط دهد. این ناراضیان خائن، پای انگلیس را به افغانستان نیز کشیدند؛ هرچند مردم ما افتخار طرد دشمن را سه بار کمایی کردند، اما نتیجه ی خیانت ها، افغانستان را در قطع و بُرش تحدید کرد.

در ارتجاع اول سقوی، بعضی همباران در زمینه ای که ذهنیت های افراطی مذهبی مردم، شانس های طلایی استعمار و ارتجاع شدند، از پشت به شاه امان الله خنجر زدند و در یک جو کاذب و دروغین مذهبی، به بیگانه گانی فرصت می دهند که ۹۰ سال پس از آن زمان، همچنان ما را می شر مانند.

دو کوتای منحوس ۲۶ سرطان و ۷ ثور به واسطه ی همبارانی نیز صورت گرفتند که برای منافع خود شان به همه پشت کردند. به تعقیب این بلایا، اخوانیسم منفور سیاسی، فرصت ساخت تا ارتجاع دوم شکل بگیرد و خلاصه در ۱۸ سال اخیر، خیانت ها و اشتباهات فاحش خودی، در نخست از گریبان خود ما گرفته اند.

تلخیص روایت ناهنجاری ها در کنار افتخارات واقعی، نشان داد اگر مذمومیت تاریخی را لحاظ نکنیم، با رویه ای که از کنار زیان ها می گذرد، در چاله ی دیگری می افتیم که با بیرون شدن از آن، بسیاری از دست آورد ها، ارزش ها و دارایی های ما را حذف می کنند.

افتخارات مذموم در تمام انواع قومی، تاریخی، فرهنگی، اجتماعی و سیاسی، به بخش هایی اطلاق می شوند که بیشتر به اثر تعصب، اثرات و تبعات ناگوار آن ها را نادیده می گیریم.

خوشحال خان ختک، شاعر، نویسنده، فرهنگی، سیاسی و مبارز به نام تاریخ ماست، اما به دلایل مختلف که بیشتر جنبه‌ی شخصی داشته‌اند، بعضاً با رکاکت به قوم خویش می‌تازد. این ناراحتی او، به این دلیل هم نضج یافته است که در نخستین تقابل با مغول که از عرشه‌ی خدمت به آنان دور انداخته می‌شود و از صوبه دار سند به زندان رنته‌بور نزول می‌کند، می‌دید مردم در برابر داعیه‌ی ضد مغولی او، تحریک نمی‌شوند؛ زیرا او را خادم پیشین آنان می‌دانستند. اگر این جنبه را در زنده‌گی خوشحال ختک نادیده بگیریم، در برابر سوء استفاده‌ها از هجویات و انتقادات او به پشتون‌ها، مستاصل می‌شویم. در این اواخر، الگو سازی‌های او در میان ستمیان، بیشتر به این خاطر است که از انتقادات بی‌جا، بی‌معنی و زشت او بر پشتون‌ها، نه فقط به نام اصول استفاده کرده ایم، بل دیگران به تاسی از آن، سعی می‌کنند ما را تضعیف کنند.

تنقیدات اصلاحی در تمام عرصه‌ها کارساز اند. با درک اوضاع فردوسی در اواخر عمر که هجویه‌ی زیر، حقیقت خودش و شاهنامه را به تصویر کشید، مردمانی معافیت حاصل می‌کنند که وقتی در نقد میراث فرهنگی شعوبه غافلگیر، سرافکنده و شرمسار می‌شوند، می‌توانند به این افشاگری‌های فردوسی رجوع کنند که آن چه از مضحکه‌ی شاهنامه باعث خجالت جمع غفیر یک قوم می‌شود، فقط دروغ‌هایی بوده است که به دلیل تنازع سیاسی و فرهنگی با مسلمانان، کارنامه‌ی تبلیغاتی شعوبه به شمار می‌رود.

پشتون ها: نوشته ی مصطفی عمرزی

۳۰ /

هجو یه و ندامت نامه ی مشهور فردوسی در مثنوی یوسف و زلیخا:

نگویم کنون نامه های دروغ
سخن را به گفتار ندهم فروغ
نکارم کنون تخم رنج و گناه
که آمد سپیدی به جای سیاه
دلم سیر گشت از فریدون گرد
مرا زان چه کو ملک ضحاک برد
ندانم چه خواهد بدن جز عذاب
ز کیخسرو و جنگ افراسیاب
بر این می سزد گر بخندد خرد
ز من خود کجا کی پسندد خرد
که یک نیمه عمر خود کم کنم
جهانی پُر از نام رستم کنم
دلم گشت سیر و گرفتم ملال
هم از گیو و طوس و هم از پور زال
کنون گر مرا روز چندی بقاست
دگر نسپرم جز همه راه راست
نگویم دگر داستان ملوک
دلک سیر شد ز آستان ملوک

پشتون ها: نوشته ی مصطفی عمرزی

۳۱ /

دو صد زان نیارزد به یک مشت خاک
که آن داستان ها دروغ است پاک

شرح تصویر:

یک نقاشی فانتزی فارسیستی. در این توهّم، اسپ شاهزاده ای که احتمالاً از نسل رستم است، در حال حمله و تویخ شیری می باشد که شاید می خواسته شاهزاده ی خواب بُرده را بخورد.



اگر حاشا می کنیم، آزرده نشوند!

سهم تبار ما با احیای کشور، رونق دوباره ی مرکزیت ها و بالاخره آن چه که ما را جزو مقال ملت ها، بین المللی کرد، نه قابل انکار است و نه چشم پوشی. این که این ایجاد با نام های افغان و افغانستان، حقیقت ماست و نسبت به هر ایستگاه تاریخ افغانستان، مستند و ارزش دارد، چه بخواهند و چه نخواهند، مُهر جهانی نیز خورده است.

در روزگار ما تضمین هستی و بقای انسان در جایی که رفاه داشته باشد، مولفه ها و اجندا هایی می خواهد که هر کدام پیوسته به باور های ملی، پدیدار های اقتصادی و آزادی های مبنی بر فرهنگ ها و تجربیاتی که شاخص های ملی اجتماعی را می سازند، به وجود می آیند. بنابراین کسانی که از این روند، کنار می روند، با اختیار انزوا، بیش از همه، زیان خواهند کرد.

درونکاوی ماهیت مخالفان ما، به شگفتی به علاقه برای بازی با سرنوشت دیگران بر می خورد. این گرایش نادرست، بی هیچ مستند واضح تاریخی و دلایل منطقی، توأم در ادبیات و میراث هایی تخیلی می شوند که در بدترین مثال، فراموش کردن زمان حال در گذشته است. آیا نمی دانند در وقت مواجهه ی مدعیات مضحک با واقعیت ها، چه چیزی بیشتر از نفی و طرد، انگیزنده خواهد بود؟

از هنگامی که سوژه های خنده آور آریانا، آریایی، خراسانی، فارسی و غیره، محتوای بخشی از ادعای طرف ها را نه فقط برای وضاحت، بل

برای خواسته ها تشکیل می دهند، از اصرار شماری در تعجب می افتیم که چه گونه از تمایل بیگانه گان که بیشترینه مغشوش و غیر مستند است، قالب می سازند تا فقط افغانستان را مسخ کنند.

کسانی که خود شان را در گذشته های بی مفهوم نامشخص کرده اند و خیالات بر آنان چیره شده است، از ما می خواهند آن چه را که به قول خود شان سهم ما می داند، در مقوله ای به بزرگی کشور و ملت نفی و حاتم بخشی کنیم.

در جهان امروزی که اسناد ملکیت مرغ و خروس نیز رسمی می شوند، آنانی که اصرار دارند خود را مطابق دلخواه آنان تحریف کنیم (چشم پوشی از افغان و افغانستان)، آیا عقل دارند که وقتی بدیل می دهند، در جایی ایستاده اند و در فضایی تنفس می کنند که گذشته گان ما ساخته اند!

عداوت پیشه گان مریض، از ما دعوت می کنند حقایقی را که در آن ها زنده گی می کنند و شان صاحب یک کشور و ملت را به ما بخشیده اند، به نفع خیال و گذشته ای که نیست، بدیل کنیم؟

اگر از آریانا تا آریایی و از خراسان تا خراسانی، فارسی یا پارسی، حاشا می کنیم، نه فقط منوط به این است که اشکال وخیم دارند و طنزی اند، بل منطق مخالفان برای کنار گذاشتن حقیقت و اختیار تخیل در جای واقعیت، موضع ما را برای نفی، محکم تر می کند.

خوب ترین صورت پذیرش، در تعامل دو جانبه می شود. به این معنی که اگر از منظر ادعای تاریخی، واقعیت های دیگران را نفی می کنند،

همین دست آویز، در زمان واکنش، می تواند روشنگر شود و در جایی به واقعیت برسد که حقایق کنونی در مسیر رقابت با عقده های دیگران، ملموس، محسوس و وجود دارند.

موضع ادعایی دیگران را نه می پسندیم و نه آن قدر مهم اند که در پاسخ آنان، زمان را هدر دهیم. ما در کشوری زنده گی می کنیم که میراث آبا و اجداد ماست. مستندات مدنی، فرهنگی و ارزش های آن که در کار حاکمیت و هستی اند، نتیجه ی زحمات مردان و زنانی هستند که این صورت واقعی و مستند (افغانستان و افغان) را پذیرفته اند و برای آن ها کار کرده اند.

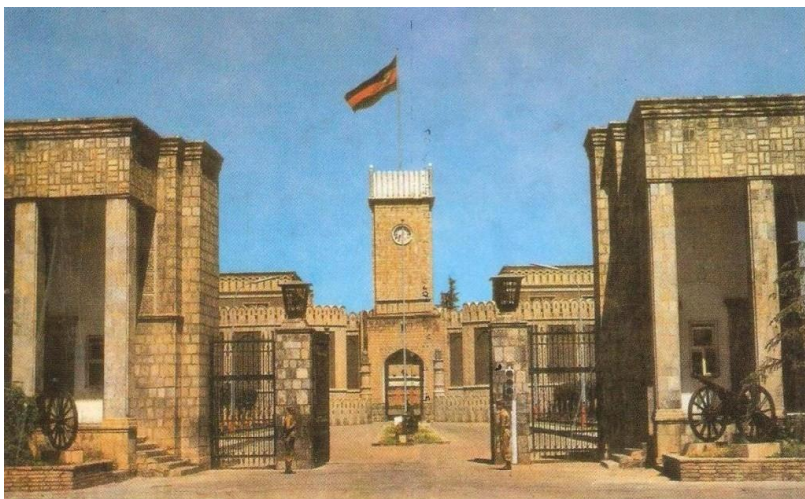
هیچ منطقی نمی تواند در برابر حقیقت افغانستان، ما را به آن صراط نامستقیم بکشانند که می کوشند با تعمیم و نهادینه گی، موضوع افغانستان در حد رسمیت قباله ی غیر افغانی، ادعای کسانی را ثابت کند که سال ها پس از غوغا و هیاهوی تجزیه و جدایی، وقتی افتیدند، دماغ های شان به واقعیت زمین افغانستان خورده اند.

افاده ی ساده تری نیز برای مدعای ما وجود دارد. برای انواع جعل، تحریف و دروغ توهم دارند که اگر به تغییر جاهلانه (تغییر نام ها) رو آوریم، اسناد افغانستان باطل می شوند. نخیر! مخالفان مریض اگر از توهم تاریخ به حرص افتیده اند که با تغییر (خوانش قباله یی)، استفاده می کنند، جانب ما که قباله دارد و از مزایای پنج قرن حضور مداوم سیاسی، اجتماعی و فرهنگی، به قدرت منطقه یی اثر گذار مبدل شده است، چرا زیان کند؟ بنابراین چند بی مقدار فراری که به حد اذعان

پشتون ها: نوشته ی مصطفی عمرزی

۳۵ /

اعتراف می کنند از این جا نیستند، به ما در کشور ما می گویند تغییر نام
ما، به زیان ما نیست!



آن چه که دوستان خارجی باید بفهمند

ائتلاف بین المللی مبارزه با القاعده و طالبان، زمانی که باعث حضور بیش از چهل کشور در افغانستان شد، ما را در مسیر تجربه ای نیز قرار داد که پس از ۱۷ سال، جاذبه ای که برای مسرت از پیوند با جامعه ی جهانی داشتیم، بسیار ناچیز شود. در این مقاله از مفادی که از این پیوند، متوجه افغانان شد می گذرم و بر این بسنده می کنم که آیا آن چه را که دوستان خارجی به عنوان تامین حقوق انسانی در افغانستان، یادآور می شوند، جفایی جهت تضعیف اکثریت نبود؟

حاکمیت طالبان با کمترین فهم سیاسی سقوط کرد و جامعه ی پشتون های افغانستان پس از تجربه ی تجاوز شوروی و کشیده گی های ناشی از حاکمیت منفور تنظیمی، خود شان را در میدان دیگری یافتند که ظاهراً و به معنی تامین عدالت و سهم سایر اقوام نیز سرنوشت آنان و اقلیت های افغانستان را در گرو احزاب، تنظیمیان، اشخاص وابسته و بقایای حاکمیت سیاه ملا ربانی قرار می داد.

دوستان بین المللی که اکنون اعتراف می کنند هیچ برنامه ی مدون و درستی برای افغانان نداشتند، فقط پی گیری موضوع دشمنان خود را اولویت می دادند. آنان در این مسیر و در همراهی با جناح هایی که دوسیه های قطور جنایی و پشتون ستیزی داشتند، موضوع تامین عدالت اجتماعی را به نفع گروه های همکار و تاراج های برنامه ریزی شده ای

که از سوی انجو ها تطبیق می شدند، بیشتر از همه به زیان تبار ما رقم زده اند.

پس از گذشت فقط چند سال از حضور جامعه ی جهانی در افغانستان، پشتون های افغانستان با بیشترین زخم های ناشی از جهاد و حاکمیت تنظیمی و بار اشتباهات طالبان، فقط بر اثر همت معدود سیاستگران و فرهنگیان خویش، قامت برافراشته اند. آنان در سرزمینی که با زور ابا و اجدا آنان، دوباره احیا شده بود، با سختی و دشواری، برای تامین حقوق خود در جایگاه سیاسی، اجتماعی و فرهنگی ایستاده اند.

آن چه بر نارسایی کار ها می انجامد و به گونه ای مانع رسیدن مردم به رفاه و تامین عدالت اجتماعی واقعی می شود، تحمیل برنامه های خارجی و ناتجربه شده بود که با تقسیم غیر عادلانه ی قدرت و ذهنیت های ایجاد شده ی آن، وانمود می کردند آن چه زیر سایه ی خارجیان انجام می شود، شکستن انحصار پشتونی برای درآمد غیر پشتونی نیز است.

پس از ۱۷ سال تجربه، اکنون از آدرس دوستان بین المللی می شنویم و می خوانیم که یکی از مهمترین دلایل برای کشاله دار شدن قضیه ی ناامنی و بحران افغانستان، به حاشیه کشاندن پشتون ها و تفویض امتیازات بیش از حد برای مخالفان آنان بود که به نام دیموکراسی و تامین حقوق اقلیت ها نیز توجیه می شد.

جامعه ی افغانستان را برای جفایی که با پشتون ها کردند، از این رهگذر، با بی توجهی و تبعیض، با بستر های بزرگی از سرباز گیری

پشتون ها: نوشته ی مصطفی عمرزی

۳۸ /

مخالفان و کشت کوکنار به حاشیه کشانده اند. عدم توازن در تقسیم قدرت دولتی و انحصار گروهک های غیر پشتون در مرکز که به دلخواه خود هرچیزی را از قلب کشور در چهار سوی مملکت هدایت می کنند، در واقع نخستین ستم واقعی ملی با تحمیل فشار بر اکثریت را شکل داده است که بُعد بسیار مهم قضایای چند سال اخیر می باشد.

پیام ما برای خارجیان این است که افغانستان، پیش از آن که درگیر دیموکراسی انجوبی و سفارشی باشد و در آینه ی دیگران، گویا قامت تمدنی و رفاهی ببیند، از مسیر تجربه ی افغانی، صاحب شان و عزت بود! بنابراین برای این که واقعاً و براساس معیار های اخلاقی، حداقل مفاد واقعی خارجی برسد، جامعه ی ما را با واقعیت های آن پذیرد! اجازه دهید براساس تجربیات و باور های خود ما، رشته ی قطع شده ای را که با کودتای ناخواسته و شوم سرطان ۱۳۵۲، باریک کرده بودند و در هفت ثور ۱۳۵۷ کاملاً قطع شد، دوباره وصل کنیم.

بهتر است با آگاهی از تجربیات تاریخی، دیموکراسی واقعی یا خاطرات خوشی را که ده سال تجربه کرده بودیم و در ماضی اش دو جنبش فکری و آزادی خواهی مردم ما (مشروطیت اول و دوم)، پشتوانه بودند، با شناختی که از سیاست ها، همسایه گان و بیگان گان یافته ایم، ضمن توجه بر نیاز های واقعی خود، در مسیری برویم (حق) که استحقاق مردم دردمند و رنج دیده ی ماست.

تأمین عدالت اجتماعی در هیچ کجای دنیا و در هیچ تاریخی سابقه نداشته است که در ماجرای همانند تقابل طالبان و جامعه ی جهانی که

خود بخشی کاملاً مجزا است، کسانی و افرادی را مجری سیاست ها و تطبیق برنامه ها کنند که به دنبال القاعده و طالبان، از سوراخ ها و کوه ها خود شان را داوران قضیه ی افغانستان ساختند. آنان با برچسپ طالب، بخشی از جامعه ی افغانستان (پشتون ها) را به حاشیه کشاندند. آنان با توزیع غیر عادلانه ی قدرت، ذهنیت هایی ایجاد کرده اند که اینک در سالیان پیمان استراتژیک با امریکا و ناتو که دور دوم مناسبات مهم ما با جهان را رقم زد، گرایش های قومی در بستر چور و چپاول دارایی های عامه، مبدل به فرهنگ شده است.

دشمنان با اراده هایی که به عمد و قصد، مساله ی طالبان را به بن بست می برند، با گونه ای از ستم ملی واقعی و معضلات اجتماعی گوناگون، به ویژه پشتون های افغانستان را جهت تامین حقوق، برای تحریک افراطی و عصبی نیز تشویق می کنند که پیامدی جز تداوم بحران اجتماعی نخواهد داشت.

امیدوارم دوستان بین المللی با درک اوضاع و واقعیت های جامعه ی افغانستان، در این نوبت که بر اساس پیمان ها و تعهدات، خوداختیاری های غیر قانونی نیز ندارند، برای کمک به افغانستان و جامعه ی پشتون ها که کمترین اغماض در برابر آنان، بستر دیگر مشکلات فرامنطقه یی نیز خواهند ساخت، ما را با در نظر داشت ظرفیت ها، نیاز ها و خواسته های ما در مسیری کمک کنند تا با تجربیات داخلی عدالت اجتماعی، دیموکراسی واقعی و آزادی بیان متکی بر ارزش های اخلاقی و انسانی را خود نهاده سازیم.

پشتون ها: نوشته ی مصطفی عمرزی

۴۰ /



انتقاد یا هتاکي و بي حرمتي؟

بررسی و تدقیق آثار و آن چه پیرامون پشتون های افغانستان نوشته اند و بخش عمده ی غیر پشتونی نیز دارد، برای کسانی که به درستی به ماهیت جریان های غیر مردمی تنظیم های وابسته به بیگانه، آگاهی دارند، پوشیده نمانده است. بخش عمده ی محتوای این پرداخته ها در جایی که انتقاد نامیده می شود، هرگز و به هیچ صورت، مقوله ی انتقاد را افاده نمی کند.

در واقع فشار های ناشی از دشنام و فحاشی که نقد می نامند، بیشتر برای جلوگیری از رویکردی نیز است که اکنون چه بخواهند و چه نخواهند، جامعه ی فرهنگی ما و جناح های بی طرف را تشویق می کنند ضمن روشنگری بر کردار زشت، با استفاده از ابزار عداوت، اما با این تفاوت که نقد ما، فحاشی و دشنام را مجاز نمی داند، همان گونه که سایر تعصبات را نفی می کند، در مقام تحفظ ارزش های خویش بکوشیم. بنابراین، اندیشه ی تحفظ ملی و تباری، مردم ما را دچار عصبيت مثبت می کند تا هزار برابر بیشتر در تبارز و الگوسازی فرهنگ ها و ارزش های خویش مصمم بمانند. خوشبختانه عملکرد منفی مخالفان، بهترین شناسه ی ابعادی شده است که ما را متوجه می کند، با چه کسانی مواجه هستیم!

این که بخش عمده ی آدرس های به اصطلاح رسانه یی و فرهنگی عداوت، برکنار از عامه ی جوامع اقلیت ها، متشکل از جریان های

حزبی و تنظیمی اند، می دانیم که به استثنای عوامل و گروهک هایی که از وابسته گی های گوناگون بیرونی به حد مزدور صفتی، سود می جویند، اندیشه و ملاحظه ی زیادی وجود ندارد تا یقینی نشویم آن چه پیرامون ما منفی می شوند، نقد نه، بل بیشتر اغراض سیاسی اند. متأسفانه ثقلت تنقید غیر اخلاقی، همواره باعث شده از حُسن محدود موارد به جا و درست انتقاد نیز به دور بمانیم؛ گرچه بسیار ناچیز اند، اما نقدی که سازنده و درست باشد، در صورت پذیرش، خالی از مفاد نیست.

با نگارش این مقال می خواهم این ذهنیت را ایجاد کنم که آن چه پیرامون تنقید پشتون ها در افغانستان، پرداخته می شود، افزون بر محتوای بی ارزش، اکثراً به حد ادبیاتی ست که مردمان کوچه و بازار مستعمل می کنند. در مانده گی در حد چنین کنشی، دلایل بسیار دارد. اصرار مدام بر تنقید یک جانبه، روی ملاحظات سیاسی استوار است. تداخل اقلیت ها در فرصت های حضور خارجی که همواره با انحصار و چپاول قدرت و دارایی های عامه توأم بوده، جای آنان را در افت اجتماعی در حدی قرار می دهد تا با فرط نقد منفی، روی اغراضی پرده بیا فکنند که تراژیدی چهل سال اخیر، راوی مستند آن هاست. در گیری مداوم ناشی از تنقید که همواره به ضد اکثریت میلان می کند، وسیله ی موثر ذهنیت سازی هایی ست که اجازه نمی دهند حول یک محیط سالم، خیانت ها و جنایات همه را آشکار کنیم.

تشدید هتاکي يا بي حرمتي، به خصوص در مقاطعي که هنگامه هاي همه گیر اجتماعي، چون انتخابات، فراهم مي کنند، ضرورت برخورد جدي با عوامل و انگيزه ها را اهم مي سازد؛ چه بيرون شدن از تکدر اجتماعي و سياسي که در عدم تنقيد سالم و بي طرف رونما شده است، سايه ي عناصر دني را در حاکميت گسترده مي سازد.

در حالي که شباهت هايي در جانب ما رونما مي شوند، اما اين معامله ي به مثل، هرگز از حياط اخلاقي خارج نمي شود. مشكوريّت اين كنش که وابسته به درك اجتماعي، منشه از مزايای فرهنگ افغاني دارد، جانب ما را مطهر مي سازد، اما تداوم به اصطلاح تنقيد يا در واقع هتاکي و بي حرمتي مخالفان، ناگزيري كنش هايي را ايجاد مي كند که حداقل در موضع مدافعان ارزش ها، منافع و تبار، به گونه اي بايد عمل كنيم که ضمن درك نزاکت هاي اجتماعي، عملکرد ما، مخالفت هاي رذيلانه را بزدايد.

سالميت اجتماعي، بدون تنقيد سالم، به وجود نمي آيد؛ زيرا ستيز مداوم در افغانستان که کاملاً افاده مي شود بر اثر تنازع سياسي شکل گرفته است، گروهک هاي تحميلي، به خصوص زاده ي بحران را تشويق مي کند برای جلوگیری از ضايعات منافع، همواره سعی کنند با يک طرفه شدن انتقاد، در جای مردماني قرار گیرند که با ابواب گسترده ي تحريف تاريخ افغانستان، طرح هاي اصولي پاکسازي نظام به نام دشمني هاي اقليت ستيز، دولت را در کام ادارات ائتلافي فرو ببرند.

پشتون ها: نوشته ی مصطفی عمرزی

۴۴ /

در برابر جریان مضاعف به اصطلاح نقد یا هتاک و بی حرمتی، اجرای چند مامول، مهم به نظر می رسند. در نخست با تشدید مستندسازی، برخلاف نکوهش هایی که در فضای اجتماعی می مانند، دوسیه های جنایتکاران را متعدد بسازیم. در قدم دوم، تشخیص آدرس هایی که با اصرار هتاک، از جنبه ی جرمی افتراء مصئون مانده اند، مهم است.

اگر در ۱۷ سال اخیر، پی گیری قضایی، گریبان مفتریان و اشاعه دهنده گان دهن گنده گی را می گرفت، اکنون فرهنگ هتاک و بی حرمتی، حربه نمی شد تا به حد شخصیت کشی مستعمل شود.

در نهایت، اما با رعایت موازین اخلاقی، اصرار بورزیم حربه ی نقد، بلافاصله متوجه منتقدانی شود که در جریان چهل سال اخیر، وابسته بوده اند. عطف به این بُعد، در تبیین این واقعیت کمک می کند که فرط تنقید بر اثر تنازع سیاسی نیز می باشد؛ زیرا از هفت ثور تاکنون، سوء استفاده از قدرت و انحصار آن، مردمان زیادی را ممتول کرده است. تحفظ عیش و عشرت حرام، خائنان را تشویق می کند با انحرافی ساختن تنقید، دیگران را سترون کنند.

ایدیالوژی های وارداتی

جامعه ی ما در نبود رهبری و زعامتی که بتواند در کنار دفاع از داعیه ی قومی از نیاز های انسانی دفاع کند، در پرتگاهی افتیده است که از شوربختی، بُرش های زیادی از ظرفیت های بشری مردم، در گیر تطبیق ایدیالوژی های وارداتی می شوند و بدتر از همه برای آن ها از جان و هستی خویش می گذرند.

پس از احیای افغانستان در مسیر بیش از ۶۰۰ سال، جامعه ی ما با زعامت روحانی، گاه زیر چتر فرهنگیان و زمانی با رهبری و خرد مردان شمشیر و قلم، اما شعور و نگرش خویش را برای حفظ منافع نیز پاس داشته است. گذشته گان، اجازه نداده اند بیگانه گان از مزایای آنان، بهره مند شوند.

زعامت های ما در تاریخ معاصر با خصلت گرایش فراقومی، نه فقط نماینده ی اقوام خود بودند، بل بدون توجه بر اقتداری که منشای آن می باشند، اقوام دیگر در کسوت همکار و دستیار، مولف و دوست، ماهیت حاکمیت های آنان را رنگ ملی بخشیده اند.

بدبختی ها، فقط در گرو این نیستند که در کنار بیگانه پرستان مانده ایم، بل با تفاوت این که سهم ما در بدبختی ها به اندازه ی جامعه ی بزرگ و اکثریتی ما بوده است، نشان می دهد سهامداران بزرگ، زیان های بیشتری را متحمل می شوند.

بشتون ها: نوشته ی مصطفی عمرزی

۴۶ /

پس از کودتای منحوس ثور که جریان چپ، مجرم و مسوول آن است، افراد خام، مزدور و نادان در حالی که میراث ۶۰۰ سده یی پدران خویش را به قیمت هیچ در بازار توهین و دشنام فروختند و از حاصل آن، سقوط حاکمیت های تره کی و امین رقم خورد و تجاوز شوروی نهایی شد، در پی آمد، در حدود ۴۰ سال می شود که باوجود حضور اکثریتی و بزرگ، حق ما در کشوری که خود ساخته، پرداخته و نگه داشته ایم، تلف شده است.

کتله های بزرگ مردمان قربانی که در جبهه ی مخالف کمونیستان، در حریق کمونیسم سوخته بودند، در سرزمین های بیگانه، برای ایدیالوژی هایی نیز پخته شدند که در ناچیزترین آن ها هم سهم ناچیزی برای منافع انسانی افغان ها نگذاشته بودند.

طرف کمونیست، خود را در بهشت چپی، سهامدار ناموس دیگران می دید و طرف اخوانی، در انتظار ۷۲ زن بهشتی، هستی حلال و خداپسند خودش را فراموش می کند. از تقابل دو جریان مهم بحران ها در افغانستان، اینک شاهد آن نسل مردم خویش هستیم که اگر برای شناخت و آگاهی از سرگذشت تلخ آنان نبود، پذیرفتن کسانی که کردار، تفکر و خواسته های آنان، بیش از آن که منافع و حقوق انسانی و قومی خود شان را تضمین کنند، تضمین بربادی مادر وطن و خیانت به ملت افغان اند، با هیچ توجیهی مجاب نمی شدیم آنان را از خود بدانیم.

بشتون ها: نوشته ی مصطفی عمرزی

۴۷ /

این نیز از بدبختی های بزرگ ماست که در کنار مواجهه با مشکلات داخلی، بخشی از جامعه ی ما برای بدبختی های خود ما هزینه می شود. مردم ما از رهگذر پذیرش اندیشه ها و باور هایی که زمینه های بسط تاریخی آن ها شدند نیز معضل دارند.

چهل سال پس از شهادت محمد داوود، بینش او با عبارت «ایدیالوژی های وارد»^۱، هرچند در غرقاب سیاسی، خودش را هلاک کرد، اما به هشدار دایم می ماند که مردم ما در هر فرودی، در معرض تخریب سیاسی بنیان برافکن استند.

۱۸ سال پس از هیاهوی ایدیالوژی های وارداتی، پشت کردن به میلیارد ها دالری که به حد تریلیون رسیدند، تمام بازیگران نمایشنامه ی مضحک مدنی را رخصت کرده است. با میلیون ها دالر و با هیاهوی بسیار، سیاه سری را به فضا فرستادند و به تعقیب آن، الگوی این فضانورد افغانی، سوژه ی صدها گزارش غربی بود، اما در پایان، چنانی که خبری شد، با پوست کردن کچالو در رستورانتی، ما را متوجه پایان فلمی کردند که باید خلاص می شد.

تهدید انحلال اردو و طفره رفتن در برابر حداقل دست آورد هایی که حداقل دست ما را باز گذاشته بودند خائنان را به راحتی اخباری بسازیم، سایه ی ایدیالوژی های وارد شده را در درگیری فساد سیاسی، بار دیگر روی مردم، پهن می کند.

تمام جوانب خوب و بد، دولتی و غیر دولتی را کنار می گذاریم. آیا آن چه باز مقرر کرده اند، افغانی است؟ پاسخ به تغییر ۱۸۰ درجه، به

سنگ مانع می خورد. ۱۸ سال پس از عادت هایی که به حد مریضی، مردم را به آزادی خو داده اند، سفارش غذای خام و غیر صحی که یک طرفه سفارش می شود، اگر در مقال ایدیالوژی های وارده تعریف نشود، چرا گفتمانی فراموش شده است که مردم ما در آستانه ی پذیرش یک تحمیل دیگر، چه تضمین هایی برای رفاه دریافت خواهند کرد؟

کسانی که در تنازع وحشتناک ۴۰ سال کشته دادند و می کشند، بدیعی است که دنبال دستمزد استند، اما عامه ی مردم ما که قرار است باز یک سناریوی دیگر ایدیالوژی های وارده را متحمل شوند، در کجای تعینات اخیر، مقرر شده اند؟

از هفت ثور شوم که بالاخره ثبوت مدعای شهید داوود برای اضرار ایدیالوژی های وارده بود تا حال که ۴۰ سال آزرگار رنج می بریم، آن چه به دلخوری و آزرده گی عامه ی افغان ها منجر می شود، عدم تضمین حقوق انسانی آنان است.

می روند و می آیند، بیایند و بروند، اما محو فقر، ویرانی ها، بی کاری، مهاجرت، بی سوادی در زمینه ای که طبیعت اش در هیاهوی سیاسی دست نخورده مانده است، جزو اجندای کدام چپی و راستی، ریشدار و بی ریش است که صف بسته اند بر ما حکومت کنند، اما به مصداق پاسخ ملایان محیلی که با توهین به مردم حکومت کردند و آخرین ته مانده های اقتصادی آنان را به نام خدا، عشر و ذکات می گرفتند، با «والله خیرالرازقین»، خود را به کوچه ی علی چپ می زنند که به ما مربوط نیست!

پشتون ها: نوشته ی مصطفی عمرزی

۴۹ /

جمهوری اسلامی افغانستان نه، امارت اسلامی؟! چه تضمین هایی در این سناریوی ایدئالوژی های وارده برای بازسازی، آزادی های مردم، کار، استفاده از منابع طبیعی، خودکفایی، کیفیت تحصیل، رفاه و کرامت انسانی افغان هایی وجود دارد که ۴۰ سال پس از مصایب، باید اجازه داشته باشند با تنقید اخلاقی، از گریبان ملایی نیز بگیرند که پشت قران و حدیث پنهان می شود تا بدتر از ملحد و سیکولار، سوء استفاده کند.

چپ و راست، ریشدار و بی ریش با نسخه های ایدئالوژی ها وارداتی، سرنوشت ما را به بازی گرفته اند. مردم ما در آستانه ی یک تحول دیگر، در خواب نمانند!

برخورد های تند و توهمی

گرچه به تکرار ناگزیرم رویداد های تاریخی و تلخ گذشته را ادبیات بسازم، اما ارزش این کار در این است که نفس این رویداد ها، بهتر از آوردن ده ها ایسم و پسوند های مکتبی، مفهوم را در ذهن طرف جا می دهد؛ همانند آن واژه گان، عبارات و مخفف هایی که بار معنایی زیاد دارند، جلو زیاده نویسی و توسن قلم را می گیرند و حوصله ها برای دریافت مسایل، زمانگیر نمی شوند.

تجاوز شووری در افغانستان، زمینه را برای آن دسته های پشتون ستیز مساعد ساخته است تا با اطمینان از پشتوانه ی نیرو ها و ظرفیت های بشری بیگانه نیز در برابر ما، مواضع خصمانه ی توام با آدرس زور، اتخاذ کنند.

پس از شکست های شرم آور و مفتضحانه ی طرف متجاوز، اما متأسفانه دشمنان ما همانند خیالاتی ها پنداشته اند که وضعیت به نفع جریان های پیش از کودتای ثور نیست. این که آیا واقعاً اقتدار پشتون ها در افغانستان، انحصاری بوده است، بار ها نوشته ام و دلیل زعامت های تک قومی، برهان آن نیست.

این که جناح هایی با مدعیات چپی و راستی که همه استوار بر ایدئالوژی های کمونیستی، رادیکال و در طرف دیگر، ارزش های اسلامی را عمل و نقل می کردند، چه گونه می توانند در جای ادعای قومی بنشینند، قضیه ی پیچیده شمرده نمی شود.

جوامع اقلیت های افغانستان می دانند. امکان ندارد یک تاجک افغانستان نداند که جمعیت و شورای نظار، با چه محتوایی ظهور کرده اند؟ همین گونه، سایر اقلیت ها نیز می دانند که جریان های سیاسی، حزبی و تنظیمی غیر پشتون ها با چه پشتوانه هایی ابراز وجود کرده اند. اصولاً ادعای دفاع از حقوق قومی در افغانستان که مردم از هیچ گرایش قومی حمایت نمی کنند و آن را عمل مذموم و زشت، برخلاف فرهنگ های اسلامی و انسانی خویش می دانند، نمی توان احزابی چون جمعیت، شورای نظار، حزب وحدت و امثالهم را نماینده گان اقوام افغانستان دانست؛ زیرا این پدیده ها اگر در ظاهر، همه شمایل وطنی دارند، گاه از عصییت های قومی که با خواسته های خلاف ظاهر، در فزون خواهی ها و سهم در قدرت، مشحونیت می سازند، بیشتر بعد سیاسی یافته اند.

این جرات که در جامعه ی همانند جامعه ی افغانی با وفرت خلط و آمیزش قومی که همه را به گونه ای شریک و خانواده ی یکدیگر قرار داده است، نواختن ساز قومی، اگر آغاز قوم محوری های رسمی نباشد، در واقع آغاز آن سهمیه بندی و جیره بندی هاست که با نمایان شدن حقیقت ظرفیت های بشری اقلیت ها، آنان را در میزان رسید سهم، به گونه ی رسمی به حاشیه خواهد کشاند. چنین است که حتی بدترین پشتون ستیزان در افغانستان، جرات ایجاد احزاب قومی و زبانی فزون را ندارند.

پشتون ها: نوشته ی مصطفی عمرزی

۵۲ /

اما آیا این واقعیت که خود به گونه ای مردم ما را در باور های فراقومی و پذیرش باهم بودن کمک می کند، توانسته است در همان پندار هایی نیز جا باز کند که متاسفانه قشر روشنفکر و آگاه ما نامیده می شود. رئیس جمهوری غنی، چه خوب آنان را تعریف می کند: «همواره کشور را به سوی بحران کشانده اند؟

جریان هایی که در عمل، واقعیت های افغانستان را تجربه کرده اند، جای شگفتی نیست که تندروترین آن ها نیز در امر گرایش قومی، حقایق را رعایت می کنند، اما کسانی که نخواسته اند و نمی خواهند افغانستان را به دور از کتابخانه ها و تفاسیر بیگانه گان بخوانند، باید بدانند که پس از مواجهه با حقیقت، دنیایی که در آن تدوای شوند، دنیای خیالی آنان نیست.

می خواهم بگویم که برخورد ما با کسانی که ما را «خیال کرده اند»، خیالی نیست و هرگز از آسیبی در امان نخواهند ماند که در برخورد با حقایق، سنجش آنان روی محاسبه و واقعیت ها استوار نبوده است.

جالب است، وقتی صحبت از نفوس کشور شود، بدون توجه بر واقعیت های جامعه ی پشتون ها، بهانه می آورند که چون رقم درستی از سرشماری نفوس نداریم، بحث «پشتون ها اکثریت اند» کذایی است؛ اما وقتی از آنان پرسید که بدون سرشماری دقیق نفوس، بحث اکثریت کذایی نیز باطل می شود، از پی گیری قضیه، طفره می روند.

بخشی از دشمنان ما که اکنون از شر شبکه های اجتماعی، صد ها تن آنان را در ظواهر یل های فیس بوکی می شناسیم که از ترس از آوردن نام و آدرس واقعی خود ابا می ورزند، از خود کش بیگانه پرست نشوند! این واقعیت که تجاوز بیگانه، زمینه های محدود را در برابر بزرگتران به وجود می آورد، وقتی «محدویت» می شود، در واکنش به رفع آن، با شدتی رونما می شوند که متاثر از سلوک زشت مخالفان، حتی به ارزش های زنده گی گذشته ی مهتران با کهتران، کمتر توجه می کند. از تاریخی که سرزمین ما با ایثار و کارنامه ی پشتون ها احیا شد و امتداد یافته است، از آسیب تجاوز بیگانه نیز در امان نبوده ایم، اما چرا تجربه ی این تقابل توانسته این فهم را جاری نگه دارد که حضور بیگانه در هیچ زمان و در هیچ برهه ای فرصت و زمینه ی واقعی برای حل مشکلات نیست؟

خوب نیست با قراردادن خود در جای ویژه، سهم خود در ایجاد مشکلات را فراموش کنیم. آن مشکلات ما که اکنون به اثر ایدیالوژی های وارداتی، ایسم می شوند، با ماهیت های بیرونی که حول منافع، سرزمین ها و طبایع دیگران است، با طبیعت و نفوس داخلی افغانستان، عجین نمی شوند؛ زیرا طبیعت ما در تنوع آفرینش، پدیده هایی دارد که هر کدام با خصوصیات خویش، در خاکی نشات می یابند که خاستگاه و آرامگاه آنان باشد.

ما برای حل دشواری ها، بیش از تجربه ی دیموکراسی توریدی، کمونیسیم، بنیادگرایی و باور های فرهنگی بیگانه، بی نهایت نیاز داریم

پشتون ها: نوشته ی مصطفی عمرزی

۵۴ /

تجربه ی زنده گی و حفظ سرزمین خویش را بازخوانی کنیم و به
درستی بنویسم تا فهم آن ها نیز واضح باشد.

بغرنج تاریخ

تواریخ ما و بیگانه گان در افغانستان و در منطقه، از زمانی که هویت های قومی کنونی را می شناسیم، در دو سوی متفاوت نیز طی طریق می کنند. افغانستان که در هنگام انزوای ۲۴۰ سال در اوج کشاکش های بیگانه گان صفوی، شیانی و گورگانی در گیر بود، اگر در مسیری جلو رفته است که حاکمیت های معاصر را نهادینه می کند، در عقب این جریان، به گونه ای واقع می شود که در زمینه ی نمودار های کوچک رونق تمدنی و فرهنگی حوزه ی حاکمیت تیموریان هرات، در میان مخروطه های باقی مانده از تهاجم و ویرانگری های خوارزمشاهیان، غوریان، سلجوقیان، مغولان، ستیز ها و کشاکش هایی که گاه برای آستان بوسی خلیفه ی بغداد، مثال عمروی صفاری را هدیه داده بودند، با آن چه از این همه بلایا باقی مانده، شکلی اختیار می کند که در سردرگمی ناشی از حاکمیت هایی که با آن همه حدود و مرز هایی که داشته اند، کجا شده اند، در منگنه ی عدم وضاحت نیز قرار بگیرد.

اگر در تاریخ نویسی نو بیگانه در افغانستان از جغرافیای های توهم (آریانا و خراسان)، عمق تاریخی می خواهند و در این سیر نمی توانند در برابر جیوپولیتیک کنونی، واضح باشند، سعی کرده اند با قایل شدن به حوزه ی به اصطلاح تمدنی و فرهنگی، برائت بیابند تا در هرج و مرج تاریخ، زیر پا نشوند.

پشتون ها: نوشته ی مصطفی عمرزی

۵۶ /

تشخیص این که از میان آن همه درگیری با آن همه ابهام تاریخی که بسیاری نشات یافته از ادبیات اند (مثلاً شاهنامه ی تخیلی را مستند تاریخی وانمود می کنند)، زمانی که موضوع اصالت و اصلیت در میان می شود، چه گونه ممکن است از گذشته ی به شدت آمیزش یافته، تاریخ راست (کلیت متجانس)، بیرون کنند؟

در این اندیشه مانده ایم که با آن همه ابهام و تنوع که زمانی به اثر رواج زبان و گاه بدون انتساب به قوم که اکثریت مطلق به اصطلاح دانشمندان و فرهنگیان دوران به اصطلاح پارسی گویان، از رهگذر هویت شناخته نمی شوند، زیرا با شناسه های کنونی قومی که در گذشته های دور، به تعبیر امروز، معنی ندارند، چه گونه بر طبل مدعا می کوبند؟ مثلاً عادت و رواج زبان، باعث نمی شود عربی نویسی ابن سینا و البیرونی، به معنی عرب بودن آن ها تلقی شود. بنابراین، ابهام هویت در تواریخ بیگانه، به وضوح دیده می شود.

اکثر مردم ما از روی ناگزیری و به اساس نیاز های سیاسی، در حالی که به گرایش های افراطی قومی التفات نمی کنند، گاه در موضع دفاع از حقوق تباری، نیازمند توضیحاتی می شوند که اگر برداشت ها از مجموعه ی کتب وارداتی یک قرن اخیر، به خصوص از ایران را منفی کنیم که بیشتر در پی توجیه هجوم فرهنگی اند، در سوی مصرف کننده ی داخل افغانستان، اما به طفیل هایی برمی گردانند که جز چند مجموعه ی شعری و داستانی ندارند که حتی رونمایی آن ها کاستی و کاهش دارند. به این دلیل، چه گونه با آن همه گذشته ی مغشوش، خود

را در جای بالا قرار می دهند و در برابر دیگران که حضور شان در چند سده ی پسین، روایت اقتدار و حاکمیت است، ادعای سروری می کنند؟

بیش از ۶۰۰ سال حضور مداوم مردم ما در جغرافیای منطقه، آن قدر حرف اصالت و اصلیت دارد که هر قدر بر میزان نقد منتقدان بی انصاف افزوده شود، تضعیف نمی شود. در این میان، شناخت موج نو پژوهش های ایرانیان، اما برخلاف توجیه پدیده ی فارسیسم که از تکرار دروغ های گذشته، دل زده است، ما را با نام های کسانی آشنا کرد (پورپیرار، شهبازی، غیاث آبادی) که بیش از هر موردی محتوای عمده ی کار های آنان، روشنگری بر آن زوایای تاریخ گذشته می باشد که مغرضان از روی توهم، ستیز و ابهامات هویتی، حوزه ی تمدنی نام نهاده اند.

حاکمیت های معاصر نیز مقصر اند. رقابت های منفی بر سر پدیده های باستانی، باعث شدند، بدون کم ترین توجه به پی آمد بزرگنمایی ها، خود را از حقایق تاریخی پیش از چند سده ی پسین، به درستی واقف نکنیم.

آیا زمان آن فرا نرسیده است با تشخیص ارزش های تاریخ معاصر، توجه کنیم، امتعه ی وارده در حوزه ی تاریخ عتیقه، ارزش عمل و نقل دارد؟ زیرا فشار آن ها از تسریع پروسه ی تحول و تغییر اجتماعی مثبت می کاهد؟

غزنی با آن همه بزرگ نمایی های تاریخی، چهره ی دیگر نیز می گیرد؛ زیرا حالا پرسیده می شود از آن همه فر و شکوه خیالی، چرا چند قبر، چند سکه ی شکسته و چند بنای ویران بر جا مانده اند؟

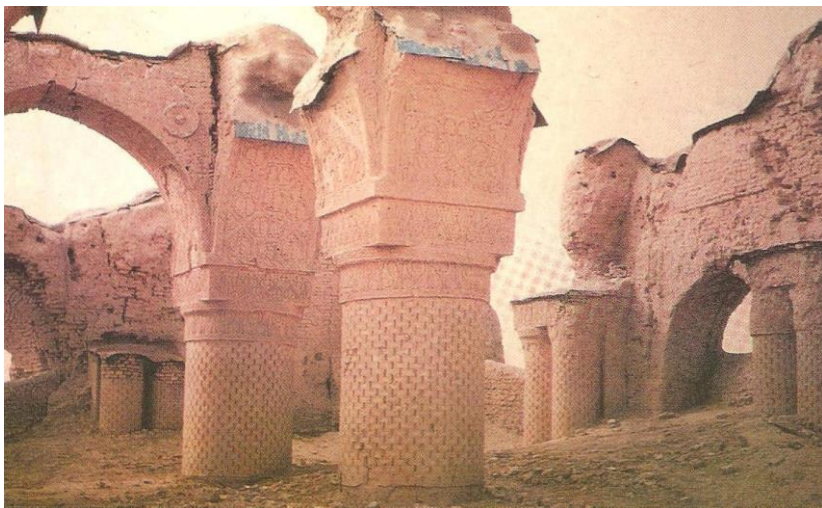
توهم ما به اثر جعلیات تاریخی، وقتی وارد حوزه ی غزنویان می شود، شاید به پهنای جغرافیایی که از چند کشور کنونی درست کرده بودند، رونق و عمران را تصور کند. برخلاف، آن چه از این نمونه ها باقی می ماند، فقط مرکزیت هایی هستند که در همان جغرافیای وسیع، یگانه جا های ساخت و ساز عمرانی بودند. به استثنای لشکرگاه که بیرون از حدود غزنی می باشد و به همین گونه، به استثنای ابنیه ای که از مغولان در کابل یا از تیموریان در هرات باقی مانده اند، عمرانات عتیقه ی تاریخی، به اندازه ای کوچک اند که نمونه های آن ها فقط در حد مرکزیت های تاریخی، یافت می شوند.

در تمام دوران مورد منازعه ی مغولان هند، شیانیان و صفویان، اراضی تحت تصرف آنان که خارج از مرکزیت ها بودند، در واقع مردم را به عنوان تامین کننده گان احتیاجات، نوکر، غلام، کنیز، مالیه دهنده و اجیر می شناختند.

درازنمای فتوحات گذشته، اگر از تاریخ معاصر بگذریم، امرا و شاهانی را جمع می کند که توسعه ی جغرافیایی را فقط به منظور تسلط بر خانمان، هستی، زنده گی و مال دیگران می دانستند. به این دلیل، آن چه از رسمیات تاریخ عتیقه، باقی مانده است، شبیه دو روی یک سکه ی تقلبی نیست؟»

پشتون‌ها: نوشته ی مصطفی عمرزی

۵۹ /



به تبعیت از چه؟

از منتقدان داخلی خواهشمندیم، پس از این که تاریخ و حضور ما را تحریف می‌کنند، در کنار آن همه تنقیدی که بیشتر، جز هتاک‌ی نبوده‌اند، حداقل نمونه‌هایی را بروز کنند که بهتر از ما باشند.

با چشم پوشی از بلایا و مصایبی که غیر منصفانه، حضور بیگانه‌گان را در آن‌ها نادیده می‌گیرند، اما همه را روی دوش دیگران بارگذاری می‌کنند، احساس به تطهیر باور‌ها، نیرومند می‌شود. این که چرا به چنین منطقی متوسل می‌شویم، درک تجربیاتی ست که از حضور سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و کشورداری دو ارتجاع معاصر، ناشی می‌شود.

غیره، در دو حاکمیت ارتجاعی تاریخ معاصر افغانستان، اسنادی بر جا گذاشته که در هیچ موردی تبعات مثبت ندارد. ما می‌دانیم با آن مثال‌ها، نوعی که غیر منفی آن‌ها را ثابت کند، وجود ندارد.

تدقیق رویداد‌هایی که چه گونه دو ارتجاع داخلی بر ما حاکم شدند، از خواسته‌های ما از مدعیان نیست؛ زیرا حضور سیاسی، اجتماعی و فرهنگ تبار ما در تاریخ معاصر افغانستان، تمام دست‌آورد‌های رفاهی و مدنی کنونی را که ارزش مصرفی دارند، مختص کرده‌اند. در این پروسه، افزون بر دانش سیاسی، ادبیات مورد استفاده‌ی آن که نو است، نیز اکثراً منحصر به مردم ماست.

پشتون ها: نوشته ی مصطفی عمرزی

۶۱ /

آن چه به توهم تاریخ، نشتر می زند، این سوال است که آیا می شود با فرهنگ های عتیقه ی گذشته که بیشتر در آثار به جا مانده از چند شاعر مداح و صوفی، فرهنگی شده اند، در روزگار تکنالوژی و تجربه، دانش بسازیم تا سوا از میراث شعوبیه، توهم و ارتجاع، به ذهنیت هایی بیانجامند که مردم را از مدرک دانش نو، به رفاه و آسایش می رسانند. تجربیات کنونی، ثابت کرده اند باوجود اندوخته های بشری از کردار گذشته، تغییر به عنوان اصل، جهت تکامل و حتی افت، بشر امروزی را آموزانده است که برای بقا و پیشرفت، گاه ناچار باید با تجدید نظر و شکستن تابو ها، هرچند مقدس و فرهنگی، اما با ملاحظه ی زمان، مجزا فکر کنند.

میراث های کهن با بقایایی که هنوز به هزاران ابهام دارند، اگر در مخروبه ها و گنجینه های احجار کریمه و فلزات، توانسته اند ملموس شوند، یقیناً هیچ کدام به جز مواردی قابل مصرف نیستند. مرگ تاریخ، واقعیت است، اما مغرضان با کاوش گذشته، ابوابی می گشایند که فقط در تقابل غیر منطقی، جا باز کرده اند.

میراث های مدنی، فکری و فرهنگی گذشته گان، بخشی از تاریخ اند، اما در حالی که می دانیم، عامل استعمار و اغراض، صورت درست جغرافیای های درنوردیده را تحریف کرده است، هزاران ابهام در واقعیت مسایلی بروز می کنند که هنوز هم در تمام دایره های هستی، به شمول لایه های دین، فلسفه، عرفان و غیره، نوعیت بقا، مغشوش به نظر می رسد.

سیاحت در گذشته، تماشای منظری ست که در واقع کشورداری، نماد های استبداد می شود و فرهنگ توجیه غارت، در حد تخلیق تاریخ جعل، مداحان درباری را فرهنگی وانمود کرده است.

اعمال ظلم، پس از شدت فشار، بنا هایی برجا می گذارد که اگر رنج های بشری را فراموش نکنیم، اهرام مصر در میان تراژیدی های بزرگ دنیا، نمونه های تاریخی برجا مانده از قربانی هزاران انسانی اند که مُردند تا کسانی با پوشیده گی مومیایی ها، به عصر ما برسند.

به درستی که در زمان ما، درک گذشته از یافت ارزش های دینی، اخلاقی، حماسی، فرهنگی و معنوی که همه نیازمند تنقید اند، در حدی مستعمل می مانند که جنبه های مثبت داشته باشند.

قبول ضعف ها، اشتباهات و زیان هایی که افغانستان را تحدید کردند و در زمینه ی آن ها ارتجاع، مُدل داخلی عقب گرد بود، صفحات زیادی را رقم زده است که با رعایت انصاف، خوشبختانه در پرداز تاریخی ما، ما را متوجه می کنند، درک تاریخ را بدون شمردن عیوب تاریخی، کامل ندانیم، اما چنین بینشی، نه در متن و نه در ظاهر پرداز مخالفانی یافت می شود که سعی می کنند با تحریف ما، اما از گذشته ای روایت کنند که کمتر جای خوب و درست دارد تا برای مردمی الگو شوند که در تبارز تاریخ معاصر، در دو ارتجاع در تمام زمینه ها، کم آورده اند.

در تنازع کنونی، اگر حضور، ظرفیت و روایت خویش را در برابر دیگران نفی کنیم، باید به تبعیت از بهتر، در منگنه نمایم. متأسفانه چیزی که بهتر از ما باشد، شناخته نمی شود. شاید یکی از گرایش ها به

بشتون ها: نوشته ی مصطفی عمرزی

۶۳ /

توهم تاریخی خراسانی / فارسی که در عمق تاریخی آریایی نیز گم می شود، در این باشد که در مستند دو ارتجاع و روایت چهل سال اخیر کهتران، به کمترین جنبه هایی هم نمی توان دل خوش بود که بهتر از ما باشند. این سوال در این زمینه همواره بی پاسخ مانده است که اگر از ما خوب نیست، به تبعیت چه، مسیر دیگران را اختیار کنیم؟ چه چیز های خوب در ارتجاعات داخلی و چهل سال خیانت های کهتران، وجود دارند؟

شرح تصویر:

افراد حزب جمعیت به اصطلاح اسلامی در حال رژه در مقابل کاخ ویرانه ی دارالامان.



بی نیاز از دیون

انتقاد بر پشتون ها، نه فقط منحصر به حال آنان است، بل زمانی که صورت مساله، عمق تاریخی می یابد، گذشته ی شان را نیز دربر می گیرد. نقد هار غیرپشتونی که منطق آن به همه گان آشکار است، وقتی صورت پشتون را در آینه ی تاریخ می نگرد، نخست می کوشد شفافیت را مکدر کند تا پس از سیاهکاری، به راحتی تصویر بسازد.

این که گاه در تنقید خویش بر پشتون ها، از ارقام ۲۵۰ و یا ۳۰۰ سال استفاده می کنند، گونه ی دیگری از دشمنی است که با محدود کردن قوم پشتون در این ارقام، جایگاه ما را در تواریخ مبهم، اما طولانی (به اصطلاح ۵۰۰۰ سال)، پایین بیاندازند و به این گونه، کم را کمتر جلوه دهند.

چنان چه بار ها نوشته ام و اسناد، نقش تاریخی قوم ما را سپیدتر کرده اند، خود را در هاله ی نقد هار غیر پشتون ها، مقید نمی سازیم، اما برای این که اذهان را جهت ناچیز بودن دشمن، ایجاد کرده باشیم، در این نوشته، توجه هموطنان را به آن رویکرد نقد جلب می کنم که با دست آویزش، نه فقط بر ما تاخته اند، بل باعث شده اند در دنیای تخیلی دیگران، مدیون نیز بمانیم.

شناخت ما از هویت های قومی در افغانستان، به خصوص با اسمای کنونی، بیشتر پس از حضور شکوهمند فرهنگ اسلامی است. تطور زبان، پیش از رسمیت زبان عربی که در پرتو آن، زبان دری و زبان های

دیگر، با رونق نشر کتب گسترده شده اند، صورت های گوناگون نام و اقوام را متبارز می کند که چه به لحاظ شکل و چه از لحاظ معنی، تا زمانی که آگاهی ما در حوزه ی زبان شناسی، حجیم نباشد، راحت درک نمی شوند. بنابراین، بحث هویت های قومی با نشانی هایی که پس از ظهور اسلام و نضج فرهنگ اسلامی در سرزمین ما واقع می شود و از همین مقاطع و سده هاست که هویت های قومی کنونی را واضحت می شناسیم، فقط بیش از هزار سال را در بر می گیرد.

تا زمان ورود فرهنگ اسلام در افغانستان، تاریخ در پیداوار بودایی، آیین های ارتدادی و سخیف که در امتداد زردشت منزجر می کردند، سرزمین های ما را پیوسته و منقطع در گرو این و آن اندیشه و باور قرار داده بود که نشانی های آن ها در گونه های استوپه، معابد، مجسمه ها و همانند این ها، نمونه های زیاد و منکشف دارند.

۵۰۰ پیش از میلاد، رومی ست که تاریخ ما را از زمان ورود کوشانیان از شمال شرق منطقه، قید مستند می زند. متأسفانه ۲۵۰۰ سال دیگر که جمعاً ۵۰۰۰ سال را می سازند، نتوانسته است اسنادی آشکار کند که مقوله ی تاریخ را بدون ابهام و پرسش ها، به درستی تعریف کنیم. البته دیرینه گی تاریخ در شمال و جنوب کشور به ۲۰ و ۵۰ هزار سال می رسد، اما صورت آن ها با جزئیات افراد و سلسله ها، در هیچ چوکات و پرداز های کنونی قومی قرار نمی گیرد؛ یعنی برای شناخت این دیرینه گی ها، اسنادی نداریم که مثلاً پس از کوشانیان، تاریخ را با نمونه، آبد، خط، هنر و فرهنگ معرفی می کنند.

پشتون ها: نوشته ی مصطفی عمرزی

۶۶ /

قصه ها و افسانه هایی که بیشتر در بند داستان های دروغین شاهنامه قرار دارند، شوربختانه به اثر رقابت های منفی دولتمردان افغان و ایرانی، بیش از یک قرن می شود که برای موثق بودن آن ها، صد ها خیال و قصه ی مفت را مدعای چاقی و چله گی تاریخ شمرده اند. این جعلیات، زمانی که در باور به جداسازی حقیقت از تقلب می افیم، کسانی را که سواد بیشتر داشته باشند، در مسیری رهنمون می کنند که فردوسی شعوبی مجوسی مسلک، اعتراف کرده بود:

دو صد زان نیارزد به یک مشت خاک

که آن داستان ها دروغ است پاک

ادعای قومگرایانی که برای خواسته های باطل خویش پشتوانه می سازند، در مسیر تعقل، منطق و اسناد تاریخی، هیچگاه نتوانسته است بیش از ثبوت رویداد هایی برود که در انبوه دستکاری های دوره ی معاصر در ایران، از حدود به اصطلاح طاهریان هرات شروع می شود و در افت چپاول و تاراج چنگیزی و تیموری، چیزی زیادی برای روزگار پشتون ها باقی نمی گذارد.

هویت های قومی کنونی به خصوص غیر پشتونی، فقط در جریان ۵۰۰ سال که به گونه ی کوتاه آن ها را مرور خواهم کرد، یگانه پشتوانه هایی هستند که برای دلگرمی منتقد پشتون ها، هیزم می شوند.

کوشانیان، یفتلیان و هندویسم حاکم بر افغانستان پیش از اسلام و باور های سستی که از زردشت آغاز و تا مانی و مزدک و ابومسلم به اصطلاح خراسانی و در واقع مجهول، امتداد پیوند های قومی کنونی

افغانستان را به جز از تعلقات دینی که هندوان را در بر می گیرند و گروهک های کوچکی چون پارسیان (مجوس) که هویت دینی بوده و به پیروان دین زردشت اطلاق می شود، فاصله ی ما از نگاه پیوست های قومی با گذشته های پیش از اسلام را زیاد می کنند. به این دلیل، همه را توانایی آن نبوده تا به استثنای جعلیات نوع شاهنامه و جعلکاری هایی که زیر تاثیر باستان شناسی مرکز های مغرض غربی صورت گرفته اند، اصالت های قومی را چند هزار ساله وانمود کنند و در برابر دیگران برج بسازند.

از مواردی که همواره باعث تمسخر شده، آوردن آن تنقید غیر پشتونی است که در حدود ۲۵۰ یا ۳۰۰ سال گذشته، حاکمیت پشتون ها بدون دست آورد، تحمیلی و از جانب اجانب و با زور بر جغرافیای ما تحمیل شده است. یا از سر ناآگاهی و یا هم از سر عمد، وانمود می کنند که پیش از پشتون ها، گلزاری بوده است که خر و گاو این سرزمین، در بستر هایی همانند بهشت برین، جامعه ی صلح آمیز داشته اند و در کنار مردمان بومی و تمدن ساز، شاید که از اصطبل ها و طویله های طلایی نیز استفاده می کردند.

جریان متداوم حضور پشتون ها در منطقه ی ما، در حدود ۶۰۰ سال می شود که جزئیات فرهنگی، تمدنی، حماسی، انسانی و روشنفکری آن را تا حدی در همین مقال، بازخواهم گفت. این، جدا از هویت قدیمی آنان می شود که حتی پیش از اسلام تا مرز ۱۷۰۰ سال می رود و مستند

است؛ یعنی بُعد بومی بودن و اصلیت آنان را پیش از هر کسی به عنوان وارثان و صاحبان واقعی این کشور، تضمین می‌کند.

تلاوه نخستین هویت‌های قومی پس از فرهنگ اسلام در افغانستان با ظهور پدیده‌ای با شهرت ابومسلم خراسانی و نام عربی عبدالرحمن در ابهام تاریخی، کوفت دل دشمنان مسلمان را برآورده و تا خلافت اموی، پیشروی می‌کند. این شخص مجهول که تاریخ، فقط دیوانه‌ای از وی ترسیم می‌کند و هویت‌اش، بیشتر عربی‌ست تا به اصطلاح خراسانی، زیر ستر جعلیات، در واقع محصل استقلال است و با آن همه فتح الفتوح، عربی از جنس عرب را با نام عباسی، کمک می‌کند که بالاخره خودش را قیمه می‌کنند. این زعیم بی نفوذ، پس از توته و تکه شدن در دربار عباسی، نه میراثی می‌گذارد و نه جغرافیا و سهم او، مستقیماً و همانند میراث پدر به فرزند حلالی، اما از عربی به عرب دیگر می‌رسد و آن لشکریان و غول‌های تاریخی که تغییراتی جهت‌محو اسلام (در ظاهر به نام عرب) به وجود آورده بودند، بی هیچ ایرادی، به گواهی تواریخ خراسانی پول می‌گیرند و پس از آن همه جان‌فشانی، در جغرافیای تخیلی خراسان، خُر و پُف می‌شوند. این آدرس که در اوجگیری فارسیسم متعفن در ایران، جزو محموله‌های کتاب به افغانستان می‌آید، از تکیه‌گاه‌های پشتون ستیزان به شمار می‌رود.

جنبش‌های دیگری همانند سیس و بابک، در آن روزگاران جهالت که آزاده‌گی به معنی فرمانبری آدمی به نام شاه بود، در امتداد ابومسلم مجهول، تحاریفی هستند که ارائه می‌شوند.

از هنگامه ی ابومسلم مجهول تا مجهوله ی دیگری به نام طاهریان، جز تخیلات و جعلیات، هیچ سند معتبر، از کمترین نشانه های فرهنگی، تمدنی، انکشافی، آزادی، رفاه و راحتی توده ها نداریم.

مجهوله ی طاهری نیز در امتداد برآوردن عقده ی حقارت، دورتر از دربار عباسیان، به صدور آزادی هایی می پردازد که با مفاهیم کنونی آزادی، زمین و آسمان تفاوت دارند. مجهوله ی طاهری بدون کمترین سندی که باعث تقویت قوم پرستان کنونی شود، جایگاهش را با مسگران یا رویگران (صفاریان)، تعویض می کند که در یک ماجراجویی که به درستی نقد نشده است، تا آن سوی آمو می روند و بالاخره با عمری عرب ستیزی، از سوی همتای منطقه یی دیگر (سامانی) به خلیفه ی عرب، تحفه داده می شوند. در حالی که آغاز یک حاکمیت دیگر شروع می شود، سلسله ی صفاریان با به جا گذاشتن چند منزل گلین در ریگزار ها که فقط شاهد بگیر و ببند آنان برای توسعه ی سیاسی بودند، دفن می شوند.

سلسله ی شمشیر به دست صفاری در حالی که کمترین نشانه ای برای دلگرمی های تمدنی برجا نگذاشته است، زمانی که شمشیر به دست، رازخواهی می کند، آن سیمای تاریخی می یابد که صورت توانایی شان را به عنوان حاکمیت های مدام، زیر سوال می برد. صفاریان پس از جنگ ها، اگر پیروز می شدند، به ناچار دنبال جنگ دیگر بودند تا آن چه را به دنبال خویش گذاشته بودند، دوباره به دست آورند.

پشتون ها: نوشته ی مصطفی عمرزی

۷۰ /

سلسله ی سامانی یا دهقانانی که بر اثر ضعف عباسیان، فرصت یافته بودند، پس از تحویل دهی عمروی صفاری (برادر یعقوب لیث) به خلیفه ی بغداد یا رهبر القاعده ی همان روزگار، سند مشروعیت عربی به دست می آورد. آنان در کوتاه مدتی که برای نخستین بار میسر شده بود اسلام ستیزی و عرب ستیزی را از طریق کار فرهنگی، دنبال کنند، ضمن ساخت و ساز زبان دری از بخش عظیم واژه گان عرب که در دنبال مقال عرب ستیزی بالاخره به وسیله ی ترکان، «زبان» می شود و به مرور زمان زبان می ماند، یگانه یادگار های خویش را به عنوان نخستین حاکمیتی که تعلق به قبل از اسلام را به بهانه ی اصل و نصب و هویت، رسمی می کنند، بر جا می گذارند. پس از این سلسله است که تفرقه ی قومی با امتیازات قوم محور، دوباره زنده می شود. سامانیان یا بانیان نهضت پلید شعوبیه (ضد اسلام و ضد اقوام) با ایجاد کار های چون آفرینش شاهنامه ها، میراثی بر جا می گذارند که پس از هزار سال از سقوط سامانیان، الحق که اگر فاشیسم، راسیسم و هر ایسم دیگر مکتب های تفرقه و تنفر را ریشه یابی کنیم، سهمی دارند که باعث آن، دهقانان و اهل کشاورزی نیز بوده اند؛ اما سامانیان به زودی به سوی زوال می روند و تاریخ، چیزی به استثنای میراث تعصب آنان، از شکوه و فر تمدن ها نمی شناسد.

غزنویان با غلامان کشاورزان (البتگین و سبگتگین)، از فرصت ها استفاده کرده و سامانیان را دچار سرنوشت صفاریان می کنند. محور غزنویان به نام محمود غزنوی است که با دور انداختن منطق اسلامی،

پشتون ها: نوشته ی مصطفی عمرزی

۷۱ /

بار ها مردمان هند را بی چاره می سازد. او در آن روزگار نبود سازمان های بشری، حتی دروازه ی بزرگترین عبادتگاه آنان را به غزنه می آورد. متأسفانه این سند بربریت، بسیار نمی ماند و انگلیس ها، به گمان اغلب، کاپی ساخت خود شان را برای هندیان استعمار شده، سوغات حُسن حضور به هند می برند.

حضرت محمود غزنوی با چپاول های وحشیانه، در اواخر عمر از حضور قبیله ی دیگر ترکان (سلجوقیان)، ناراحت نمی شود و یا شاید هم بر اثر کهولت سن، توان مبارزه نمی یابد. او با مقداری نصیحت، خودش را از شر آنان رهایی داده و به راحتی به دنیای دیگر مواصلت می کند.

هنوز چند صبحی از فوت حضرت محمود غزنوی نمی گذرد که پسرش (مسعود غزنوی) با واپس گیری تمام بخشایش پدر، ماهیت دیگر فرهنگ های قبل از پشتون ها را به نمایش می گذارد. به گواهی تاریخ، مسعود غزنوی که با برپایی کاخ سکس (معروف است که او کاخی با صد ها نقاشی مستهجن جنسی ترتیب داده بود)، مورد عتاب پدر قرار داشت، هنگام سلطنت، با چپاول مردم که به غنایم تاراج کرده ی محمود، دل خوش کرده بودند، خودش را به زودی از اندیشه ی مردم جدا می کند. او در نبردی که به قول مورخان، خیلی شبیه بدبختی های عمروی صفاری بود، هنگام وزش گرد و خاک (توجه شود که بسیاری از انجام جنگ های تاریخ به اصطلاح پارسی (مجوس) را با همین خاک پاشی طبیعی، قید کرده اند)، شکار

بشتون ها: نوشته ی مصطفی عمرزی

۷۲ /

سلجوقیان می شود. اگر عدالت های آن زمان را در نظر بگیریم، به درستی معلوم است که مسعود غزنوی، هیچ امیدی برای زنده ماندن نداشته است.

پایان محوریت غزنی که حالا برای مرکز ثقافت اسلامی، چیزی زیاد ندارد، نیز عجیب می نماید. گروهک دیگری به نام غوری که از دارایی های تمدنی آنان فقط مناری به نام جام و چند قبر و دیوار برجاست، با ارائه ی قهرمان شاعر به نام علاءالدین جهانسوز در یک ماجرای انتقام گیری خیلی شخصی، پس از شکست بهرام شاه غزنوی، دود مرکز تمدنی آن زمان را به هوا کرده و خاکش را در توبره می ریزد. ظاهراً در شعری که به وی منسوب کرده اند، پس از افتخار انتقام گیری، خودش را از نسل عباسیان، تحویل تاریخ می دهد. آوردن این نکته که جهانسوز صاحب، خودش را عرب دانسته است، برای تعدادی که دنبال خسی نیز اند تا کاه خود را کوه بسازند، شاید ناراحت کننده باشد.

جهان داند که من شاه جهانم / چراغ دوده عباسیانم
علاالدین حسین ابن حسینم / که باقی باد ملک جاودانم
چو بر گلگونه دولت نشینم / یکی باشد زمین و آسمانم
اجل مصرع زن گرد سپاهم / اجل بازیگر نوک سنانم
همه عالم بگیرم چون سکندر / بهر شهری شهی دیگر نشانم
بران بودم که از اوباش غزنی / چو رود نیل جوی خون برانم
و لیکن گنده پیرانند و طفلان / شفاعت می کند بخت جوانم

بیخشیدم بدیشان جان ایشان / که بادا جان شان پیوند جانم
 در ادامه ی ماجرا های تاریخی پیش از پشتون ها، تا زمان غوریان دیدیم
 که جغرافیای منطقه ی ما شاهد چه تمدن ها و فرهنگ هایی بوده است.
 به گواهی تاریخ، مشاهده می کنیم که غوریان، طعمه ی سلجوقیان می
 شوند و سلجوقیان هنوز به درستی مزه ی حاکمیت های وحشیانه ی شاه
 محور و تک محوری را مزه نکرده بودند که غز های وحشی از بیابان
 های شمال، آنان را تار و مار کرده و سلطان سنجر سلجوقی به عنوان
 وارث امپراتوری سلجوقیان، سه سال تمام و اسیر مردمان وحشی، حدود
 سطنت اش را نظاره می کند که چیز زیادی برای نسل های آینده ی این
 خطه، باقی نخواهد گذاشت. روایت است غزان وحشی، او را برای مهر
 قباله هایی که در قبال پول یا هدایای خود شان می دادند، همانند یک
 کاتب که می نویسد، مجبور می کردند.

هجوم وحشیانه ی مغول، ولگردان خوارزمی، بقایای سلجوقی و غوری
 را به خود می آورد. در فرجام، تمام جغرافیای منطقه تا ظهور تیمور
 لنگ را در می نوردند تا آن شاهکار های ویران را ثبت تاریخ کنند که
 به گواهی آن ها، می توانیم ادعا کنیم تا ظهور پشتون ها، چیزی های
 زیادی که بتوانند دست آورد های مهم تمدنی، فرهنگی، اجتماعی و
 نظام سازی قابل مصرف باشند، باقی نمی ماند.

شهرسوزی های مغول با هولوکاست های وحشتناک، هولناک ترین
 روایات تاریخ اند. در افغانستان ما که چهل سال قربانی شراکت سیاسی
 کهلران شده است، بازخوانی تاریخ مغول را برای درک هر چه بهتر

حقوق بشر، به کمیسیون به اصطلاح مستقل حقوق بشر افغانستان، سفارش می کنم.

بیش از یک سده از بربریت مغول نمی گذرد که تیمور لنگ، لنگان لنگان، هرچه آدم و هستی می یابد، تحویل قبرستان مسلمانان می دهد. بیشترین قربانیان تجاوزات تیمور لنگ، مسلمانان و جغرافیای های اسلامی بودند. او در حالی که در بستر مرگ، پشیمان از کردار ننگین بود، فتوای فرمایشی می گیرد که برای تقاص خون هزاران مسلمانی که کشته بود، بهتر است برای جهاد با کفار برود، اما در این سفر، راهی جهنم می شود. بازمانده گان او در بزرگترین بزرگ نمایی های جعلی، وارث تمدنی معرفی می شوند که رنسانس شرق نامیده شده است.

در جغرافیایی به پهنای تجاوزاتی که تیمور انجام داد، شهرکی و چند آبدۀ ای در هرات که از تیموریان باقی مانده اند، به تناسب ویرانی هایی که تیمور لنگ از یک سوی آسیا تا دیگر سوی قاره ی اروپا انجام داد بود، مانند نقطه ها به نظر می رسند.

در حدود پانصد سال پیش از امروز، آخرین حاکمیت غیر پشتونی که تیموریان هرات نام داشت، پایان می یابد. تنها بررسی فجایع، تخلکامی ها، تجاوزات، وحشیگری ها، شهرسوزی ها و بدبختی های همین در حدود ۵۰۰ سال، کفایت خواهند کرد که تا پایان هستی، چیزی بر مقال غم و اندوه نیافزاییم.

کوتاه نظری از ابو مسلم خر-آسانی تا تیموریان هرات، به درستی نشان می دهد که حاکمیت پشتون ها بر چه بستری ایجاد شده است. اگر

پشتون ها: نوشته ی مصطفی عمرزی

۷۵ /

گفته شود که افغانستان کنونی با تمام امتیازات احیای سرزمین، محور حاکمیت های دوباره، نظام سازی، ایجاد شهر ها و مراکز تجارتي و بالاخره معرفی فرهنگ و تمدن نو که با ساخت و ساز کاخ ها، اعمار جاده ها، مساجد، خانه ها، مکاتب و در این امتداد، تشویق آزادی ها، ایجاد معارف، رواج کار فرهنگی و رسانه یی نو، بالاخره تا شهادت محمد داوود، از ژورنالیسم تا ادبیات و دیموکراسی، جلب کمک های متوازن، ایجاد زیربنا های اقتصادی، تامین امنیت، انکشاف اردو، قوای هوایی نظامی و ملکی و با هرچه پیوسته به فرهنگ و تمدن معاصر می باشد، در حاکمیت و حضور پشتون ها شکل گرفته، نه حرف زیاده است و نه جعل.

بیش از ۱۴۰ سال مبارزه ی روشانیان پشتون با مغولان، مبارزه ی ختک ها در این امتداد، جنبش هوتکیان و مقدمه ی نخستین حاکمیت ملی مستقل که در برابر اوباش گورگانی هند، شیپانی و صفوی شکل گرفت، توده های قوم سرفراز، دلاور، باننگ و مسلمان پشتون را برای احیای سرزمین تاریخی، از نقطه ی صفر تشویق می کند که در حاکمیت اعلی حضرت احمد شاه بابا، تهداب این سرزمین را با قوت تمام در دل خاک های منطقه، ریشه ی محکم ملت افغان می سازد. از برکت این حضور نیک، تاکنون و به نام مردمان تاریخ ساز، توانسته ایم سربلند بمانیم.

پایان حاکمیت تیموریان هرات، خلایبی را باعث شد که بدون مبارزات پشتون ها برای آزادی، هیچ نشانه ای از حضور دیگران و یا به اصطلاح پشتون ستیزان، از بومیان به چشم نمی خورد.

۲۵۰ سال استبداد گورگانی، شیبانی و صفوی، با بی مقدارترین نشانه های فرهنگی و تمدنی که یکی چهل زینه ی کندهار و دیگری مسجدی در کابل است و همتایان چند انگشتی ناچیز دیگر، سرزمین ما در طول بیش از ۷۵۰ سال، چنان ماجرا های خونین و فرهنگ ستیزی ها، ویرانی ها و وحشیگری هایی را متحمل شده است که اگر جامعه ی افغانستان را از رهگذر قوم بزرگ، منسوب به پشتون ها کنیم، با پس منظری که از خون های ریخته شده و چپاول ها رفته اند، شکی وجود ندارد که حتی بنیاد های بشری این کشور نیز با جامعه ی انسانی پشتون ها ساخته شده اند.

از آغاز سلطنت احمد شاه بابا تا نیم سده پس از او، آوای جنگ ها از خاک های اصلی مردمان این سرزمین دور می شود. با وجود تاریکی های قرن نوزده که با سایه ی هیولای استعمار اروپایی به همراه بودند و ستیز ها برای حفظ استقلال و حاکمیت صد سال اخیر که تا سقوط محمد داوود تمدن ساز، فرهنگی، انکشافی و در تمام ابعاد، باعث شگوفایی بوده اند، اگر کتاب پاره های انباشته از درونمایه ی بیش از نود درصد آفرینش های شعر مداحی، جنسی و عرفان های انحرافی و تفکرات سنگین و جا افتاده ی شعوبی را که با چند جلد تاریخ نیمه تمام و انبوه واقعه نگاری های سراپا جعلی مجوسی، دست آویز های مهم در

دست منتقد بدانیم، سرزمینی که با نام افغانستان و با حضور پشتون ها برپا می شود، بر زمینه و بستری با تاریخ و گذشته ای در اختیار قوم پشتون قرار می گیرد که با گذار از بدترین پستی های تاریخ، مواردی که در شمار دارایی های غیر پشتونی، بسیار مهم شمرده شود، ندارد. در واقع پشتون ها برای حضور، فرهنگ، تمدن، قدرت و حاکمیت خویش، میراث های مهمی نیافته اند که در زمان آنان، شکل کامل داشته و بسیار قابل مصرف می بودند.

افغانستان کنونی، روی سه زمینه ی تاریخی قرار دارد:

۱- تمدن ها و فرهنگ هایی که پیش از ظهور اسلام، یادگار های عظیم دینی دارند و به استثنای نقش تاریخی، فاقد مصرف می باشند.

۲- فرهنگ اسلامی؛ ضمیمه ی اندک میراث های مهم افغانان ترکتابار که در حواشی تاریخ برجا مانده اند.

۳- نقش تاریخی پشتون ها که در نوسازی، حفظ و روشنگری در بیش از ۶۰۰ سال در تمام منطقه ی قلب آسیا و در حدود سه قرن در جغرافیای افغانستان کنونی، خاص بوده است.

حاکمیت های افغانستان با محوریت پشتون ها، دوباره مراکز سیاسی این سرزمین را اساس گذاشته اند که با جاذبه ی آن ها، فرصت ها برای عطف توجه به حدود شکل می گیرند و مرز های ما را میان ملت های دیگر، وضاحت می بخشد؛ اما عبور از قرن نوزده، ارتجاع پس از شاه

پشتون‌ها: نوشته‌ی مصطفی عمرزی

۷۸ /

امان الله و تجاوز شوروی با پی آمد حضور گروهک‌ها و احزاب وابسته و توجیه‌گر تجاوز بیگانه، تاریخ رسمی پشتون‌ها در افغانستان را در آن جاهایی که نقش فعال تمدنی و فرهنگی داشته‌اند، ایست می‌دهند.

در روزگار ما که به اصطلاح مردمسالاری، انجوا، موسسه و برنامه‌های خارجی را بهانه‌های چپاول یافته‌اند، مدعیانی که از هیچ بی‌شرمی و هتاکی دریغ نمی‌ورزند و حضور بیگانه‌گان را فرصت‌ها برای تاراج می‌دانند، به شهادت آن‌ها، اما خودمحورتر از گذشته، نه فقط در دفاع از خویش، بل می‌خواهند هزینه‌ی خیانت‌های دیگران را نیز ما بپردازیم.

مردمی که روزگاری در سرزمین تمدن‌ها (هند)، حاکمیت کرده بودند و هنوز خان‌های آنان، جامعه و هنر سینمای هندیان را زینت می‌دهند، قومی که از قدرت‌های منطقه‌یی (گورگانیان، صفویان، شیبانیان)، تکه پاره‌های تاریخی را کشور ساختند و توده‌هایی که برای دفاع از حیثیت مسلمان در پانی‌پت جنگیدند تا به جبران خساراتی نیز بپردازند که سومنات ناخواسته را سوغات ما کرده بودند و سه بار امپراتوری خورشیدی که غروب نمی‌کند را غروب دادند و از سد شیطان سرخ گذشتند و ملایان مدرسه‌ی آنان در برابر بیش از ۴۰ کشور موضع دارند و در سوی دیگر، حامیان زبان دری، پیشگامان ژورنالیسم و آزادی‌اندیشه، معرف معارف نوین، سازنده‌گان نظام و کشورداری، برپاکننده‌گان آیین قرآنی شور و شورا (جرگه) و بانیان قانون اساسی،

پشتون ها: نوشته ی مصطفی عمرزی

۷۹ /

مدیران افغانستان جدید که تمام دارایی های آن از مکاتب نو تا پوهنتون ها، جاده ها، فابریکه ها، شفاخانه ها، نیروگاه های برق، شهر های نو، بانیان نهضت اناث و تجربه ی زنده گی جدید و داشته هایی که در مسیر حضور آنان در این کشور شکل گرفته اند می باشند، در این مسیر، در این جا، مدیون هیچ کسی نیستند.



پیکر بی سر

جامعه ی پشتون ها، از زمانی که حضور شکوهند و محسوس تاریخی را در بیش از ۶۰۰ سال تاکنون، تداوم بخشیده است، از مزایای آن حاکمیت ها و رهبران خویش نیز مستفید شده اند که نه فقط پشتون، بل همه پذیر بودند.

پس از شهادت محمد داوود، مردم ما مانند پیکره ی بی سر، در حالی که بخش قابل ملاحظه جوامع اقلیت ها تحت چتر تنظیم ها و احزاب چپی و راستی منسجم و جهت خواسته های قومی بسیج می شدند، در خلای رهبری قومی قرار گرفتند. آنان با تعهدات میان تهی و ناشی از بدفهمی و اشتباهات هر دو جانب چپی و راستی، در جایی افول کردند که رفقای کمونیست (خلقی)، بدون کمترین زمینه های اجتماعی، با حماقت تمام، سهم و دارایی های قوم خویش را نیز بخشش می کردند. رفقای خلقی با تیشه به ریشه ی بنیاد های سیاسی و اجتماعی ما، با شورویان، ستمیان و پرچمیان، خیانت های هایش را توجیه کرده اند. متأسفانه جناح دیگر با فرو رفتن در اعماق اخوانیسم سیاسی (در واقع تروریسم بین المللی) و تعهداتی که آنان را ناگزیر و حتی غافل می کردند بخشی از مردمان زیر لوای شان، بخشی از جامعه ی پشتون های افغانستان اند و حقوق قومی نیز دارند، به ما آسیب زده اند.

دو جانب چپی و راستی، مردم ما را دچار بلایا ساخته اند. اینک در افول مردمسالاری توریدی، در جوی که برای اقلیت ها، تنوع رهبری می

سازند تا به گونه ای بحث ستیز قومی برای انحصار گرمتر شود، با چنین رویکرد هایی به بزرگ نمایی محور هایی نیز پرداخته اند که در همه ی آن ها، عداوت با ما به چشم می خورند.

روند ستم ملی بالای بزرگترین قوم افغانستان (پشتون ها) و ضیاع حقوق آنان، از شتاب نمانده است. متأسفانه تحمیل حاکمیت های ائتلافی که با پشتوانه ی خارجی به مغز استخوان مملکت رسیده اند، روی اصل پشتون ستیزی نیز استوار می باشند. اگر چنین نباشد، توزیع قدرت به اساس سهمیه ی قومی، هرگز با این انتقادات توأم نمی شد تا با چشم داشت به حقوق اکثریت، بی خانمانی اجتماعی را به نفع مخالفان وسعت بدهند.

این که بستر اجتماعی پشتون های افغانستان به شدت خشن شده است، در نبود رهبری قومی نیز است که تا قبل از هفت ثور، وابسته به شخصیت ها ملی و پشتونی بود. مردم ما را با خلای فکری، به جبهه ی مخالفانی می کشاند که به سهولت با تادیه ی اسلحه، آنان را قادر می سازند به سوی بی عدالتی ها آتش بگشایند.

نیاز ها برای رهبری واحد قوم پشتون، همانند سر برای این پیکر عظیم اند. با ساخت این تعقل، بیش از همه، توحید ظرفیت های بشری ما جلو تشت و بحران عظیم فکری را می گیرد؛ زیرا گروهی را مخالفان مسلح و بعضی را مخالفان داخلی به انزوا کشانده اند؛ شماری را جهت منافع دیگران بسیج می کنند و توده های کثیر را در بی خانمانی عظیم قرار داده اند تا با بلا تکلیفی، گوشت دهنه ی هر سلاخی باشند.

در یک زمینه‌ی مدنی که از کثرت و تنوع قومی کشور یادآوری می‌شود، شاید تجویز نسخه‌ی فرد محور، درست به نظر نیاید، اما در جامعه‌ی ما که زمینه‌ی مدنی نیز به ابراز وجود ابعاد منفی انسانی کمک می‌کند، دیدیم که اگر حول محور تباری گرد نیایم، مردم ما که در گروه‌های مختلف قبیله‌یی، شهری، روستایی، ایدیالوژیک، دری زبان، پشتوزبان و جناح‌های متخاصم سیاسی از چپی به راستی و از شمالی به جنوبی تقسیم می‌شوند، چنانی که در پس منظر تاریخی از یک بازوی واحد عمل کرده‌اند، محروم می‌مانند.

البته ادعاها برای داعیه‌ی قومی ما کم نیستند، اما مجریان این ادعاها با کمترین آگاهی از تنوع تباری ما و لغزش‌های فرهنگی، سیاسی و اجتماعی خویش، بیشتر نماینده‌گان بخش‌هایی‌اند که با چند نفر گردآمده‌اند. مثلاً دفاع در دایره‌ی زبان پشتو، میلیون‌ها پشتون دری زبان یا غیرپشتو زبانی را از احاطه‌ی وحدت دور می‌کند که اگر به سطح منطقه توجه کنیم از هند تا آمو و از کشمیر تا اصفهان، تاریخ و تنوع فرهنگی دارند. در بُعد دیگر، عدم لحاظ مذهبی بودن مردم ما، آن فعالان پشتون را دچار مصیبت می‌کند که هرچند از قوم می‌گویند، اما طرز برداشت اکثریت مذهبی یا روستایی ما از داعیه‌ی آنان، به شرک قوم پرستی تعبیر می‌شود. افزون بر این، توجه بر نزاکت‌های اجتماعی که در این کشور، در کنار بیش از ۲۰ میلیون پشتون از مجموع سی میلیون افغان، بیش از ۳۰ زبان و ۵۰ قوم دیگر داریم که نه فقط فرهنگ

ها و هموطنان شمرده می شوند، بل افغان، برادر، پدر، مادر، خواهر و شرکای زنده گی ما بودند و هستند.

در مثال دیگر، هراس های ناشی از تشت آرای پشتون ها، به این درک کمک می کند که بر اثر تقسیم آن ها، تضعیف می شویم. محور تباری کمک خواهد کرد مردم ما حول منافع مشترک، اعم از دری زبانان و پشتوزبانان، جوامع روستایی و بخش قابل ملاحظه ی جامعه ی دینی ما، به ویژه زمانی که سرنوشت افغانستان (انتخابات) در میان است، گردهم آیند تا حداقل در کمترین توقع، برای دشمنان خویش، رای ندهند.

رهبری واحد ما، نباید تنها به مفهوم بسیج پشتون ها برای تامین منافع قومی، بهانه شود. چنان چه آوردم، جامعه ی پشتون های افغانستان با تنوع، خلط و حضور جغرافیایی عظیمی که در ۳۴ ولایت افغانستان دارند، بر اثر ملکیت ها و تعلقات قومی و خویشی با دیگران، بدون غیرپشتون ها به راحتی نخواهند توانست به عدالت اجتماعی برسند؛ اما اگر ذهنیت های غیرپشتونی حاکم باشند و از فرصت های تجاوز بیگانه، استفاده کنند، مردم ما حق دارند تحت رهبری واحد قومی، سمت خود را با درک حقوق انسانی خویش جهت روشن شدن موضع دوست و دشمن، واضح سازند و اجازه ندهند بر اثر شرایط، وقتی فقط بحث انتخابات در میان است، از تفاهم صحبت کنند، اما زمانی که از امتحان گذشتند، دشمنی ها را به نام حقوق، توجیه می کنند.

پشتون ها: نوشته ی مصطفی عمرزی

۸۴ /

بار ها دیدیم که در خوان ما شریک شدند، اما پس از بُرش آن، از نان ما به نام خویش می خورند. افراد زیادی را می شناسیم که از سوی پشتون ها وارد دولت شده اند و بر ضد ما، سوء استفاده می کنند. رهبری قومی را در صورتی که جامعه ی افغانستان در کل در مسیر آرامش، رفاه و امن طی طریق کند و نیازی به موانع نباشد، حداقل در شرایط کنونی و مقطعه یی برای رهایی ظرفیت های بشری خویش از چنگال سیاست ها و برنامه های مذبوم می خواهیم که زیان آن ها نه فقط ارمنان فقر و اندوه قوم پشتون بوده اند، بل با نبود وحدت فکری همباران ما، کشور را تهدید می کنند.



تاریخی

در مسیر تاریخ، چنان چه معمول است تغییر، اصل بوده و به اساس این اصل، گذشته ی مردم ما نیز تغییرات بسیار یافته اند. افول لودیان و سوریان و بُرش هایی که از خاک های اصيل افغانی در خاک پاکستان کنونی، میراث استعمار اروپایی - نوع انگلیسی - شدند و آن چه بر خاک های افغانی در شمال رفت - مانند پنجد - گذشته ی ما را در مرز های سه کشور همسایه، در تواریخی نیز تشریح می کند که اجبار، باعث گسست آن شده است.

در این مقال همین قدر می کوشم تا سهم فرهنگی - مدنی مردم ما فقط در جغرافیای افغانستان کنونی به گونه ی اجمالی تصویر شود. هدف از این ترسیم، شفافیت هر چه بیشتر آن سیمای گذشته گان می باشد که در هر نوبت تجاوز، متجاوزان برای آن که التهاب بیمارگونه و روانی خویش را تسکین دهند، آن را مکدر کرده اند؛ زیرا این جغرافیه، هویت ملی ما را جهانی ساخته است.

پس از سقوط آخرین حاکمیت مرکزی بیش از ۵۰۰ سال قبل (سلسله ی تیموریان هرات)، نهضت روشانیان با سالاری بایزید انصاری، معروف به پیر روشن، آغاز به مبارزه ای کرد که گرچه رنگ مذهبی آن را بیشتر کرده اند، اما در واقع ستم گسترده ی بیگانه گان، این حرکت را یک جا با آزادی خواهی ها به مرز ۱۴۰ سال می رساند. پی گیری این بحث حماسی، شرح بیشتر می طلبد، اما آن چه مبرهن

است، این جریان متداوم تاریخی، در کنار بذر آزادی، با ایجاد زمینه، اندیشمندان این سرزمین را به تخلیق وامی دارد. بایزید، مرد دلاور و فرهنگی، با آفرینش آثاری در زبان های دری و پشتو، چنانی که راه را گشوده بود، میراث فکری خویش را برای توجه به مفاهیم فکری، فرهنگی و ادبی در سرزمین های افغانی، بر جا گذاشته است.

در بستری که با جریان روشانیان به میان می آید، مردم ما با مردی به بزرگی خوشال بابا، فضای باز را وارد عصر هوتکیان می کنند. پا به پای جریان های آزادی خواهی، میراث فکری و قلمی بخش هایی از جامعه ی افغانان آن روزگار در محور سرزمین های اصلی و مردمان بومی، اشکال نو می یابند.

در حاکمیت احمد شاه بابا با دور شدن میدان های جنگ از مرز های افغانی و با سلطنت تیمورشاه، بیش از نیم قرن، آرامش هایی به میان می آیند تا در فرصت های آن ها، مفاهیم ملی، پس از حماسه های نبرد با انگلیس ها، مردم را با شعور صاحبان ملوک و مملکت، به باور های یک ملت، عادت دهند.

بالاخره در حاکمیت مرحوم امیر حبیب الله خان، با گذشته ی چند قرن مبارزات، در فضای کشور سازی و مدنی، چنانی که شهر ها توسعه می یافتند، مردم با دست آورد های جدید، با پشت سر گذاشتن توهم فرهنگ های جعل و تحریف (خراسانی - فارسی) در یک رنسانس واقعی، خود را در قرن بیست می یابند.

نهضت معروف مشروطیت و طیف فرهنگانی که شمار زیاد آنان از قوم پشتون اند، در تمام عرصه ها، به خصوص در مطبوعات و فرهنگ، مردم را با مفاهیمی آشنا می کنند که سنگ بنای تمام ارزش های کنونی مدنی شمرده می شوند.

نوآوری هایی که در حاکمیت مرحوم امیر شیر علی خان، اساسگذاری شده بودند، گرچه در سایه ی امارت امیر آهنین پنجه، تنفس راحت ندارند، اما در حاکمیت امیر عبدالرحمن خان، نظام افغانستان با ساختار بسیار متفاوت از گذشته ها که با مرگ و میر هر امیر و هر خلیفه، زیر و رو می شد، از نوسان مدیریتی رهایی می یابد. ثبات این واقعیت تا حاکمیت نحس تنظیمی، حیات قابل اطمینان همه بود.

حاکمیت امیر عبدالرحمن خان با توجه به روزگار او، هرچند از مفاهیمی تهی است که فقط پس از جنگ دوم جهانی، ارزش های مدنی را به نام حقوق زن، آزادی بیان و رسانه ها جهانی می سازد، اما در ایجاد کشوری که واجد تمام مولفه های جیوپولیتیک بود، به قرن بیست می رسد.

در حاکمیت امیر عبدالرحمن خان، نیروی قدرتمند امیر، امنیت می آورد و علاقه ی او برای ساخت و ساز بنا ها و عمارات، افغانستان را در راه انکشاف و توسعه ی شهری قرار می دهد.

در زمان امیر حبیب الله خان، نوآوری ها وسیع تر می شوند. مسوول جدید که از رهگذر نوع مدیریت، خیلی با سلفش تفاوت دارد، افغانان را مجال می دهد در کنار کار فرهنگی، به ادامه ی نوآوری هایی که

نیروگاه برق، جاده های اسفالت شده، کاخ ها و بنا های جدید ملکی و نظامی را توسعه دادند، با رفاهی آشنا شوند که به اساس نیاز های واقعی مردم، آنان را از فرهنگ های عتیقه، مجزای می کرد.

فراخ خاطر امیر حبیب الله خان، جامعه ی افغانان را کمک می کند، کار های فکری را با شگوفایی در ژورنالیسم، ادبیات، ترجمه، تالیف، تحقیق و ایجاد جریان هایی که با جنبش مشروطیت، پروسه ی سیاسی را نیز متغیر کردند، در حاکمیت مرحوم شاه امان الله، به توسعه ی هر چه بیشتر کار های مدنی، فرهنگی و اجتماعی نایل اند.

از حاکمیت شهید اعلی حضرت نادر خان تا سقوط سلطنت مرحوم اعلی حضرت شاه محمد ظاهر، افغانستان ما در تمام عرصه های مدنی، به انکشافاتی می رسد که چهل سال پس از بحران، هنوز هم رونق آن ها، به تنویر عمومی می افزاید تا با تداعی، به ارتجاع، نه بگویند.

سال ها پس از حاکمیت طالبان که در حفظ تمامیت ارضی کشور، حتی در گونه ی رادیکال خویش مزیت دارد، امروز نیز سهم مردم ما در ایجاد افغانستان نو که با مفاهیم گسترده ی آزادی زنده گی می کنند، بیشتر از همه است.

احیای سرزمین ها، تشکیل امپراتوری نیرومند که باعث شد زمینه برای حفظ مرکزیت میسر شود و ساخت افغانستان نو، از ساخت نظام و معارف جدید تا گسترش مکاتب، تاسیس پوهنتون ها، ایجاد شاهراه ها، زیر بنا های بزرگ اقتصادی که به اثر سیاستگذاری های موفق، حمایت های جهانی را به ارمغان آوردند، آزادی زنان، قایل شدن به

پشتون ها: نوشته ی مصطفی عمرزی

۸۹ /

مردم سالاری و هر آن چه نماد های مدنی کنونی است، مردم ما را قادر می سازند با گذار از چند مرحله ی تاریخی، اکثر ارزش ها را در انحصار خویش داشته باشند و با نگرش به این گذشته، هیچگاه از عرصه ی سیاسی طرد نشوند.

فقط در صد سال اخیر، سهم پشتون های دانشمند، اندیشمند، هنرمند، شاعر، نویسنده، سیاستگر و کار فهم که فقط در حوزه ی زبان دری، ظاهر شده اند، آن قدر برجسته می باشد که تفصیل آن از تذکره های جعلی پارسی، بیشتر است.

هرچند در جغرافیای جهان سوم در گیر مانده ایم، اما در فرصت هایی که جنگ نبود، نشانه هایی تاریخی شده اند که با وجود ضعف های اقتصادی که در نمونه ی ایران، از منابع نفت جبران می شدند، کسانی بوده اند که برای رفاه مردم و ثبات کشور، آگاهانه کار می کردند. چهل سال پس از هیاهوی کهتران، هنوز هم اذهان مردم، رفاه را قبل از هفت ثور، اذعان می کنند.



تحرک میلیونی

روزی هنگام صحبت با فرزند محمد قسیم فهیم، از این که از سخنان گزافه و توهین آمیز بعضی هم ولایتی هایش عقب پدرش شکایت می کرد، در شگفت شدم؛ هرچند مردم عادی را به خاطر سردر نیاوردن از عمق مسایل، مسوول نمی دانم، اما یقینم بیشتر شد که بعضی از عواطف انسانی، تهی شده اند.

ادیب فهیم حین گفت و گو بر موردی اشاره کرد که درست نفس این مقاله را می سازد. او در ادامه ی شکایت از کسانی که به نام محمد قسیم فهیم و از کمک های پدرش همواره پروار شده بودند، به نکته ای اشاره کرد که چه گونه عدم ملاحظه، باعث می شود فاصله های ایجاد شده، بزرگ تر شوند.

ادیب فهیم، یادآوری کرد که بعضی با نقد پدرش، بر او می تازختند که باعث شد پشتون ها، سوء استفاده کنند و امتیاز به دست آورند. در این جا لازم نمی بینم در قبال این که آیا واقعاً محمد قسیم فهیم چنین خلایی ایجاد کرده است، بحث کنم؛ زیرا قرائن و اسناد، خلاف آن را ثابت می کنند؛ اما مساله ای که وامی دارد با تذکر ادیب فهیم، این مقال را وسیع بسازم، کورخوانی شماری ست که در به دنبال توام خویش، نخواسته اند یا نمی خواهند حقایق جامعه ی افغانستان را از نزدیک و از طریق تماس و گت و گو با هموطنان، حل کنند.

مردم ما در ۶۰۰ سال حضور مداوم سیاسی و تاریخی از سخت ترین بحران ها، نشیب و فراز تاریخ گذشته اند. قربانی های آنان در برابر استعمار انگلیس، روس و هرج و مرجی که ناشی از حضور همکاران بین المللی بودند، نشان داده اند که طرد تبار ما که در ژرفای تاریخ ریشه دارد، آسان نیست تا آن ها را به فاصله ی چند دهه و چند سال، منزوی کنند. مردم ما یاد گرفته اند در شرایط سخت، دشوار و در تنهایی های خود شان، چه گونه بسیج شوند و از حقوق و حیثیت خویش دفاع کنند.

پس از شهادت محمد داوود که به گونه ای از زعامت قومی نیز محروم شدیم و عملاً در گرو جریان های حزبی، تنظیمی و سیاسی سقوط کردیم و این جریان ها در گروه های چپی و راستی، بیشتر متعهد به ایدئالوژی ها وارداتی بودند، مردم ما متأسفانه در گیر جوی می شوند که ظرفیت های شان را به نفع دیگران، هدر می داد.

تجاوز شوروی که عمده ی فشار و زیان آن را پشتون ها متحمل شدند و بالاخره قرار دادن عمدی قوم ما در تقابل با جامعه ی جهانی که دولت های سالیان اخیر، حتی در سوی بی طرف، نتوانستند ساده ترین نیاز های شان را برآورد سازند، در نتیجه، این پیکر بی سر (جامعه ی پشتون ها)، بدون مدافع، زیر آماج توهین ها، بی حرمتی ها و تجاوزاتی که با نقاب مبارزه با طالبان، عمداً و بار ها آنان را نشانه رفته اند تا خاطرات تلخ زمان شوروی را زنده کنند که چه گونه گروهک های پرچمی و ستمی، اردوی سرخ را در مناطق پشتون ها رهنمون می شدند

و به بهانه‌ی مخالف، با فشار، ظلم و ستم، به هستی آنان، تجاوز می‌کردند.

باوجود تمام فرو گذاشت‌ها و حق تلفی‌هایی که در حق قوم ما صورت گرفتند، حضور محسوس، نیرومند و فشار مضاعف ظرفیت‌های بشری، تبار ما را به عنوان بزرگ‌ترین قوم افغانستان که همواره موانع را از جلو برداشته‌اند، اما در نبود رهبری قومی که بتواند نماینده‌ی جوامع متنوع‌شان (دری زبان، پشتو زبان، شاخه‌های مختلف، شهرنشین، روستانشین، تحصیل کرده، بی سواد، عامی و متشخص) باشد، راه را به دشواری طی می‌کنند. در این راه، در واقع هیچ آدرس مطمئنی وجود ندارد که داعیه‌ی قومی ما را در تحرک ملیونی، به مطالبات تضمین شده مبدل کند.

جریان‌های کوچک حزبی نو تشکیل، احزاب تنظیمی و کسانی که به نوعی کوشیده‌اند با شعار، دفاع از حقوق مردم ما را طرح کنند، در نبود پذیرش عام از سوی همه و احتراز مردم ما از آن گرایش‌های قوم‌محور که آنان را در میان سایر اقوام افغانستان، منزوی می‌کنند، در کلیتی که هیچ وقت و کاملاً از آنان دفاع نشده است، بی سرنوشت مانده‌اند.

گروهک‌های مدعی نیز پس از شعارها و هیاهو، وقتی کلیت ما مطرح می‌شود، این حقیقت را با توجه به برداشت‌های خودشان، تقسیم‌بندی و در واقع وزن می‌کنند. بنابراین، اگر معیارهای توهم آنان را

برآوردیم، به زعم خویش از خود می پندارند. چنین کنش هایی، مردم ما را در حاشیه ی مسایل حقوقی اقوام افغانستان، قرار می دهند. ما برای کسانی که با توهم خویش، برای قوم ما، جا و امتیاز می دهند و آنان را در فرصت های حضور بیگانه، مُهر می کنند، با وضاحت پیام می دهیم که پشتون ها، اجساد نیستند!

از مبدای حضور فعال سیاسی در جغرافیای منطقه، این مردم ما بوده اند که برای دیگران سرنوشت ساخته اند، نه این که در گرو لطف دیگران، هستی یافته باشند. به این دلیل، اگر احترام می گذارند، احترام می کنیم. اگر حرمت قایل می شوند، از ما نیز چنین خواهد رفت. اگر راستگو و گرویده ی حق استند، مردم دین مدار ما، رهرو آنان نیز می شوند، اما اگر فکر می کنند که با سرنوشت ما، به اجبار بازی می توانند، چهل سال اخیر، گرداننده گان را محک زده است.

تداعی خاطره ای که از یک میراثخوار تنظیمی، سوژه یافت، در فضایی که باورهای تنظیمی، هنوز سیاست های افغانستان را در هرج و مرج نگه می دارند، به این جهت مهم می باشد که دست یابی گروهک هایی به قدرت، با حرص انحصار، اگر تنقید و تدقیق نشود، واقعیت هایی را با حذف و تحریف، کتمان می کنند. به اثر این چشم پوشی هاست که پیچیده گی مسایل، صلح و ثبات را به حسرت و حرمان مبدل می کند.

حضور پشتون ها در افغانستان، به تحرک عظیم می ماند که اگر مانع جریان طبیعی آن شوند، سدهایی را می شکنند و خورد می کنند که در

پشتون ها: نوشته ی مصطفی عمرزی

۹۴ /

آخرین آزمون تاریخی، جامعه ی جهانی را نیز با چالش مواجه کردند. اگر جامعه ی جهانی با طوالت خویش، نتوانست طبیعت افغانستان را متغیر کند، عقل حکم می کند که دشمنان ما با ستیز غیر منطقی، انتحار سیاسی نکنند.



تعبیر حُسن نیت

در حاکمیت رییس جمهور کرزی، برای آن که روی زخم ها و جراحات سال ها ستیز تحمیلی، مراحمی گذاشته باشند، شاهد فرمان ها و القابی بودیم که روسای ما بدون کمترین ملاحظه پذیرفته اند. آنان برای دلخواسته های دیگران عطایا کرده اند و می کنند. در این میان اعطای القاب فزون که به استثنای چند مورد، یک سره پُر اشکال بوده اند، در کنار حاتم بخشی های عظیمی نیز ردیف می شوند که فقط بر تجمع مخالفان افزوده اند. متأسفانه این بخشش ها، نه فقط به نام اعمال خوب جهت برداشتن موانع و حُسن نیت، تعبیر نشده اند، بل باعث شده اند مخالفانی که از همه چیز برخوردار شدند، با گونه ای از حس خودخواهی و اعتماد به نفس کاذب که بیشتر از حضور خارجی نیرو می گیرد، ادبیاتی را معمول کنند که آن را همواره جهت خواسته های نامشروع خویش توجیه می کنند و تعمیم می دهند.

برای افغانان شکی وجود ندارد که اگر حضور نظامی جامعه ی بین المللی نبود و تقابلی که جریان طالبان با آنان یافتند و بر اثر آن، همبشاران ما با فشار های مضاعف و خواسته های بی جا مواجه می شوند، هرگز چپاول افغانستان استمرار نمی یافت. در این میان، مخالفان طالبان که تا پرتگاه حذف رفته بودند، حتی در دسته هایی همانند جیره خواران و وابسته گان جمهوری اسلامی ایران که زیر سایه ی امریکایی ها در کابل، از خمینی تجلیل می کنند و از دیموکراسی انجویی و

مدیون غربی ها برای ایدیالوژی ولایت فقیه برنامه ریزی کرده اند و از بزرگ ترین دشمنان این کشور و منافع امریکا به شمار می روند، خواب آن چه را یافته اند هم نمی دیدند.

بدون شک اغراض، سیاست ها و خواسته های مخالفان، زمانی که وضع مقطعه ی پایان یابد و یخ ها آب شوند، در حالی که آنان را شرمسار می کنند، در پی آمد، بی عدالتی های اجتماعی را نیز به گونه ای استمرار می بخشند که پس از تحمل آن همه بدبختی و تلخی، بایسته بود به جای ستیز قومی، جامعه ی ما همانند اروپای پس از جنگ دوم جهانی، با هرچه فزون خواهی های مذموم بود، خداحافظی می کرد.

مردم ما (پشتون ها) با نقش مهم و سرنوشت سازی که در اداره ی کشور یافته اند، ضمن مسوولیت عظیم رهبری، گاه در امتحاناتی نیز شرکت می کنند که ولو نیازی به آن ها نباشد، اما عزت نفس، ما را قناعت داده است بار دیگر نیز آزمون دهیم.

در شرایطی که تحمیل، ناگزیری های زیادی به میان آورده است و بدتر از همه، سرمایه گذاری ها جهت ذهنیت سازی ها ضد پشتونی، از تومان ایرانی تا روبل روسی و حتی دارایی های اوفزاده گان فقیر برای تضعیف مردم ما هزینه می شوند و بر اثر آن ها، پدیده های نو منفی، مقوله های جدید حقوق و سیاست شده اند، بهتر نیست درب حاتم بخشی های بی جا را که سر به افراط بُرده اند، ببندیم؟ بایسته نیست با بدیل های خوب، جهت تعاریف روشن عدالت اجتماعی، حقوق

مساوی و قانونمندی هایی که مردم خود ما نیز فراموش نشوند، برنامه ریزی کنیم؟

در شرایط کنونی، هر حُسن نیت ما، مالیخولیایی ها را به تحریف معنی می کشاند. ساده ترین درک این حُسن نیت را که فقط برای منافع و حفظ وحدت ملی است، چنین تعبیر می کنند: «به زور گرفته ایم و حق ماست!»

مردم ما تا زمانی که بر مقدرات و کشور خویش به درستی حاکم نباشند و در کنار غیره، همچنان برنامه ریزی کنند، به جز اتلاف حقوق خود و ایجاد بدعت ها، حتی به جوامع اقلیت ها ستم کرده اند؛ زیرا آن چه در پای احزاب، تنظیم ها و گروهک ها ریخته ایم، سرمایه هایی بوده اند که جهت منافع بیگانه گان، هدر داده ایم. اگر غیر این است، چرا از زمانی که حضور جریان های سیاسی غیر پشتون از هفتم ثور تاکنون در سیاست و تاریخ افغانستان مفرط شده است، شرایط اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی و سیاسی اقلیت ها، اندوهبار و رنج آور اند؟ مگر جریان های غیر پشتونی، همواره به نام و حقوق آنان، فزون خواهی نکرده اند؟ چرا عامه ی هزاره گان، در حاشیه مانده اند و کسی از مستضعفان تاجک، دفاع نمی کند؟

بهرتر است پیش از این که ناراحتی ها در برابر گزافه های فرصت طلبان، به سرحد عبارت «به زور گرفته ایم و حق ماست!»، شعاری شوند، تعامل و حُسن کردار را سنجیده و بر اساس واقعیت و وزن طرف، ظاهر کنیم.

اگر امضای تکنوکراتان هم‌تبار ما نبود، کسی در افغانستان، جرات صدور مجوز قهرمان ملی و ساخت تشکیلات اضافی را نداشت؛ هرچند همه در سایه ی خارجی آمده اند، اما قانونی ساختن مواد مورد دلخواه، امضای افغانی می خواهد.

کسانی که کرزی را برای منتگذاری از خارجی، متهم می کنند، یاد شان نرود هرگز در سریر قدرت، جرات و جسارت نمی کردند شناسنامه ی قهرمان ملی صادر کنند. در حالی که موتلفان جبهه ی عقب نشینی کرزی، از وجاهت او، سود ها جستند، اما وزن او در میزان بی انصافی آنان، خائنی ست که در واقع می خواست افغانستان را احیا کند. تایید ما از حُسن نیت در قبولی به اشتباه رسیده است که می بینیم حتی موضوع مهم تباری ما، قربانی مکتوب ها و مجوزاتی می شود که به هر نام، صادر کرده ایم. این اعمال، برگ های بُرنده ای را مانده شده اند که در هر فرصت، افغانستان و افغانان را می بُرند.

وضاحت این خیر که حُسن نیت ما، نباید تعبیر «به زور گرفته ایم و حق ماست»، تعمیم یابد، در جایی نیز به پی آمد و ماحصل خوب نمی رسد که می بینیم رشته های هستی چند ولگرد تاریخی، به استحکام تار های جولاست. اگر خراسانی و پارسی را معادل بی شعوری ندانیم، کمتر از آن هم نیستند.

بزرگ نمایی افیون تخیل، تا زمانی برطرف نمی شود که از سردی یخ های افغانستان، خواب بُرده گانی را بیدار نکنیم که به سوی نابودی تعجیل می کنند. آنان بی خیال از «علاج حادثه، قبل از وقوع باید کرد»،

پشتون ها: نوشته ی مصطفی عمرزی

۹۹ /

گرد و خاک راه انداخته اند. در این خاک بازی، مُخ های خویش را
پاک می کنند تا عاجز بمانند «هر عمل، عکس العمل دارد». ادعایی که
بنیاد نداشته باشد، به علف هرزه می ماند.

توان به حلق فروبردن استخوان درشت
ولی شکم بدرد چون بگیرد اندر ناف
اندرز قدیمی



تعریف ستمی روشنفکر

در فرصت هایی که زمینه ی گفت و گو با طرف های به اصلاح ستمی میسر شده است، از ارتباطات آنان با پشتون ها پرسیده ام. در این زمینه پشتونی که مطلوب شان باشد را نیز تعریف کرده اند. آن چه بسیار جلب توجه می کرد، آوردن عبارت «پشتون روشن» بود. برای آن که از ابهام موضوع کاسته باشم، خواستار توضیح شده ام. شاید برای شما نیز جالب باشد که تعریف آنان از «پشتون روشن»، چیزی بیش از یک موجود میان تهی، بی سواد و بی شعور نیست که اگر هر چه در مورد قوم او گفتند پذیرفت، روشن یا به اصطلاح روشنفکر می شود.

آن چه را به نام «پشتون روشن» از پشتون های در ظاهر موافق حال خود، تعریف می دهند، انسانی ست بی خاصیت؛ بی سواد، ناآگاه و سست عنصر که پس از پذیرش بدون چون و چرا یا از سر ناآگاهی و بی سوادی و یا هم برای اغراض شخصی اش، هر آن چه را که امروزه می دانیم جز مدعیات بی معنی، توهین ها و زیاده روی های بی شرمانه ای ستمی در مورد ما نیستند، تایید می کند.

اگر در جایی با آن پشتون هایی برخوردید که به ویژه بی خاصیت باشند و از «پشتون روشن» به طبع ستمی ها حرف بزنند و یا با افرادی برخوردید که همسو با ستمیان توجیه بیاورند، بی هیچ شک و شبهه ای بپذیرید که وقتی یک منتقد معلوم الحال و یا هم از رده های پایینی و بالایی ستمی، از او خوشش بیاید، به خودی خود تبیین می شود.

می دانیم که ادعای ستمی گری در افغانستان با آن چه مستند کرده اند، از پایه بی بنیاد است؛ زیرا به اساس مطلوب هایی ارائه می شود که به تنوع، کثرت قومی، ارزش های فرهنگی و تاریخ افغانستان، اعتنا نمی کند. عدم تمکین با هاریت سیاسی، آنان را وامی دارد برای تامین منافع گروهی و فردی خویش، حتی به ارزش های اخلاقی، نه بگویند. رجوع به کارنامه ی فرهنگی و رسانه یی آنان، ثبوت مدعای ماست.

در فرهنگ ستمی گری، به جز ضعف اخلاقی، چیزی یافت نمی شود. سردمداران آنان، بی اعتنا به اثرات رفتار زشت خویش، بیش از همه به خود آسیب می زنند. پدرم ناقل، در هرازگاه تداعی تاریخ اعلی حضرت غازی شاه امان الله، با دشنام های «پدر لعنت» و «مردی روسپی خانه» نیز ستمی گری را معرفی کرده است.

شاید کسانی با خوانش این مقاله، ایراد بگیرند که اگر مساله روی شخصیت استوار باشد، تمام پشتون هایی که از مزیت افتخارات به اصطلاح ستمی، بهره مند شده اند، بی خاصیت نباشند! زیرا افرادی در حد تحصیل کرده نیز در میان آنان به چشم می خورند، اما من می گویم اگر می پذیریم که ادعای طرف مقابل ما در بازخوانی، تحریف تاریخ و حقایق، چنان چه همه می دانیم ۹۹ در صد نادرست است و بر اثر یک درصد نیز نمی توان بر هیچ قضاوت مطلوب آنان دست یافت، بدون شک و شبهه، آنانی که از لطف، کرم و هدایای ستمی بهره مند می شوند، شامل همان هایی قرار خواهند گرفت که ساده ترین تعریف آنان، بی خاصیت است؛ زیرا منتقد هار، دوست دارد همباران ما از الف

پشتون ها: نوشته ی مصطفی عمرزی

۱۰۲ /

تا یای تاریخ، ارزش ها و هستی خویش را به نفع اغراض آنان نفی کنند. لطف و دوستی آنان مانند تبیین قرآنی ست که پرودگار برای مسلمانان اهدا می کند: «تا زمانی که وارد صف شان نشوید، دوست شما نمی شوند!»

عبداللطیف پدرام یا عبد بیگانه گان با دو معاون پشتون و هزاره به کمیسیون مستقل انتخابات رفت و ثبت نام کرد. به هر صورت، قبل از سُخریه ی این کمیدی، چهره ی او با افغان ستیزی های زشت اش در پارلمان که به لطف شورای نظاری ها، به ویژه ملا معنوی در تاریخ شورای افغانستان وارد شد، ما را به تقدس بیشتر ارزش های افغانی وامی دارد؛ زیرا این دون به نام افغان، زیر چتر افغانستان، خوشبختانه یا بدبختانه با یک معاون پشتون، ثابت کرد که بدون تایید ما، دون تر از آن است که خود اعتراف می کنند. او در وب کم تحریک اقلیت ها به ضد پشتون ها، اعتراف کرده بود که اگر وضعیت تغییر بخورد (خروج خارجی)، حتی از ارائه ی طرح های خویش نیز عاجز خواهند بود، چه رسد به اجرای آن ها.

هرچند جای خالی ترکتباران در کنار پدرام، معانی زیاد دارد، اما ما نیز خاطر آزرده داریم که به هموطنان ترک ما، کم التفاتی می شود. زمانی که امثال پدرام ها به شاه امان الله توهین می کردند، آنان در جوزجان و فاریاب زیر تصویر او، جشن استقلال را به افتخار برگزار می کردند.

پشتون ها: نوشته ی مصطفی عمرزی

۱۰۳ /

خار چشمان یا به اصطلاح ستمیان «پان تورکیست ها» که در اعتراضات حمایت از قیصاری، اُبْهت خویش را به پان فارسیست ها نشان دادند، ستمیان را ترسانده است.

جای خالی ترکتبان در کنار ستمیان، نوید خوش است، اما استعانت بعضی از همتباران ما، مانند شخصی با تخلص وردگ که می دانیم ربطی به اکثریت وردگیان با عزت و بسیار با همت ما ندارد، چنان چه در آغاز این مقال آوردم، شاید جزو مطلوبان تعریف «روشنفکری» ستمی باشند.

ایوبی ها، وردگ ها و امثال آن همتبارانی که در کنار پدرام ها بروز می شوند، حتماً با معیار های ستمی سنجیده شده اند. بنابراین، اگر وسیله می شوند، مردم ما به اساس منطق ستمی تعریف روشنفکر، از آنان حذر کنند.

بهترین صورت حال ستمیان در کار نشراتی، فرهنگی و رسانه یی آنان نمایان است. کم سوادى نیز می تواند محکى باشد برای سنجش افرادى که در کنار پدرامى ها قرار می گیرند.



جست و جوی نو فرهنگی و ادبی

جامعه‌ی ما با گونه‌ای حساسیت در برابر فارسیسم و سیاست‌های ایرانی، اما متأسفانه در آن جاهایی که مسایل روی محور کار ادبی و فرهنگی می‌چرخند، مقلد بوده است؛ گرچه بدعت‌ها و نارسایی‌های فرهنگ ایرانی، وارد جامعه‌ی ما شده‌اند، اما کار غیر متوازن با زبان دری و نیازهایی که برای منابع ایرانی دیده می‌شدند، محتوا و نفس کار را در گرو تعاریف فارسیسم، قرار می‌دهند.

بخش عمده‌ی آفرینش‌ها و انتشارات دولتی و آزاد در افغانستان، به ویژه در عرصه‌ی ادبیات، تاریخ و زبان‌شناسی، در مسیر آن برداشت‌ها و داده‌های ایرانی است که جزو صادرات کتب ایران نیز می‌باشند. این موضوع از بیش از نیم سده تاکنون، ما را در گونه‌ای از دگم و کار کلیشه‌یی قرار می‌دهد.

اگر فرآورده‌های امروزین عرصه‌ی دری را که به اثر گرایش‌های سیاسی و تنبلی‌های ناشی از فرهنگیان دری‌زبان، سیر رکودی داشته‌اند، نادیده بگیریم که خود را با تولیدات دری ایرانی مصروف ساخته‌اند و این باعث می‌شود نه تنها فرهنگ دری ما در گروه دری ایرانی و فارسیسم، تحریف و به نفع دیگران آرایش یابد، بل محتوای تورید کتبی که از آدرس بی‌نهایت سیاسی توأم با جعل و تحریف گسترده می‌آید (ایران)، ناهنجاری‌های فرهنگی ما را به نفع ستیز قومی و برآوردن امیال بیگانه هم تقویت کرده است.

بشتون ها: نوشته ی مصطفی عمرزی

۱۰۵ /

متاسفانه مُعضلات در حالی واقع می شوند که کاملاً از روشنگری های نو ایرانی که آدرس های بزرگانی چون استاد ناصر پورپیرار، رضا مرادی غیاث آبادی، عبدالله شهبازی و دیگران را محرز می کنند و به نفع مایند، بی خبر مانده ایم.

بعضی فرهنگیان ما با نوع تقلید ایرانی - فارسیستی، در مخروبه های باستانی و مبهم، مصروف مانده اند. آنان با کند و کاو، عقب نسخه های کهنه می گردند تا حجم تروشات فکری و تخلیقی مردمان قدیم را که فقط تاریخی و تاریخ گذشته اند، نه فقط ردیف کنند، بل از محتوای آن ها برای امروزی ها مضمون بسازند.

حوزه های فرهنگی ما، بدون توجه بیشتر به ادبیات و تخلیقات معاصر و زمینه های گسترده ای که برای آفرینش های نوین و متنوع ایجاد شده اند، خود را در هاله ای گیر انداخته اند که با چند اثر ریخته و پاشیده ی قدیمی، چندین دهه می شود محضرداران ما، به ویژه پس از فراغت از پوهنتون ها و کار در ادارات و نهاد های فرهنگی، انواع ادبیات افغانی تقریباً شبیه «پارسی سره» را به وجود بیاورند. بنابراین، هزاران تن را با دگم و جمود فکری، روانه ی اجتماع می کنند. حالا چه نیاز است خود را در گذشته گم کنیم و آن قدر در ژرفای گذشته گان فرو رویم تا یاد ما برود نیاز های امروزمین، خیلی با گذشته در تفاوت اند.

تاثیر روانی محیط فارسیستی بالای جامعه ی فرهنگیان افغان، گاه به اندازه ای مخرب است که حتی باور های ملی شاعران و نویسندگان ما

پشتون ها: نوشته ی مصطفی عمرزی

۱۰۶ /

را آسیب می رساند. به جرات گفته می توانم که فرهنگ و ادب کنونی افغانی، درگیر کم مضمونی و بی مضمونی است.

کسانی که محضر موسسات و نهاد های علمی افغانستان را تجربه کرده اند، پس از عبور از فلتر نصاب آریایی، خراسانی و پارسی، مثل این که از سانسور گذشته باشند، مقلدانه فقط آن چه را به عنوان آموزه های پوهنتون و مثلاً آکادمی علوم یاد گرفته اند، تقدیم جامعه می کنند. این تکرار مکررات، وزن و پیمایش میراث های پیشین در جایی که توان فطری در کار باشد، اجازه نمی دهند در زمینه ی متنوع کنونی، فرهنگ و ادب ما مثلاً بیش از ده و روستا، ترسیم کننده باشد. بنابراین، از بس دچار تکرار شده اند، فقط رنگ کاری و توجه بر ظواهر، محتوای یک نواخت آن ها را می پوشانند.

گاهی با شنیدن کلمه ی «علمی» از زبان یک فرهنگی داخلی، مثل این می شویم که پُتکی را بر سر ما کوبیده باشند. سنگینی بار این «علمی»، زمانی بیشتر می شود که مساله وارد حوزه ی فرهنگ و ادبیات تخیلی می شود.

یک تن از اساتید ما کتابی نوشته است در رابطه به روش نویسندگی. با مشاهده ی عنوان کتاب، دچار شگفتی شدم که عموماً پس از فراگیری دستور زبان، مشکل نگارش را مرفوع می سازیم.

دانش دستور زبان برای کسانی که به گونه ی کسبی نیز نویسندگی می شوند، ممد خوب است؛ ولی هیچ گاه برای کسانی که فطراً نویسندگی اند، سفارش نمی شود. ببینید! ادبیات دری در هر سه حوزه ی لهجه

پشتون ها: نوشته ی مصطفی عمرزی

۱۰۷ /

های افغانی، تاجکی و ایرانی در بیش از هزار سال، در آن جا که مساله روی تمرکز بر آثار تخلیقی است، چه قدر نوسان داشته که به تازه گی و پس از هزار سال، به این نتیجه برسند که با قایل شدن به مساله ی «انواع ادبی»، هر نوع تعریف و قیودی را که با کلیت علمی محدودیت وضع کند، از دور ادبیات بردارند. این بُعد حقیقی که مقید به تجربیات است، نظر به ظرفیت ها و شگفتی های فکری و انسانی هم مانع نمی شناسد.

در حوزه های فرهنگی و ادبی زبان ما، چنان جمود، کلیشه و دگم های انباشته و سر به سر حاکم اند که با گذشت هر دهه، یکی روی دیگر، بلند منزل های فکری نصاب آموزشی و علمی ادارات افغانستان می شوند.

فرهنگیان ما، چه بخواهند چه نخواهند، فرهنگ های افغانی در مسیر تاریخ، روی عوامل گوناگون، از بخش عمده ی آثار قدیمی، محروم شده اند. بر اثر فراز و فرود، تکرر و تنازع گذشته گان ما در منطقه ای به بزرگی بخشی از آسیا، حتی منحصر به محیط خانواده ها نمی مانند.

بهتر است در کنار وارد کردن تنوع سوژه از رهگذر ترجمه که طی صد سال گذشته، ایرانیان را در شگوفایی ادبیات دری ایرانی، توان فکری و کار گسترده ی سیاسی و اجتماعی، دست بالا داد، دنبال تنوع فرهنگی در تخلیقات جهانی باشیم.

با ترجمه ی آثار متنوع به زبان های رایج کشور، هاله ی دگم و کلیشه را برطرف کنیم. پس از ایجاد زمینه های گسترده، فرهنگ و ادب ما با

اخذ سوژه از راه ترجمه و ورود موضوعات نو در نصاب آموزشی، چه از لحاظ کمیت و چه از لحاظ کیفیت، دورنمای بهتری را در اختیار کسانی قرار می دهند که توان فکری بیشتر دارند.

متأسفانه زیرساخت های فکری در افغانستان، به اندازه ای روی باور های فرهنگی ما تاثیر منفی گذاشته اند که درک نیاز های روز را منتفی می کنند. در این که جریان ترجمه به خصوص در زبان ملی پشتو، خوشبختانه متکی به کار داخلی است و از این حیث جلو تداخل ایده های افغان ستیز به خوبی گرفته می شود، شک ندارم، اما گسترده گی ندارد؛ هرچند اعتراف به این که بازار های فرهنگی کساد داریم و به این لحاظ اقتصاد لازم به وجود نمی آید، اما تهدید تنازع سیاسی، همواره باعث نگرانی بوده است.

جست و جوی نو فرهنگی و ادبی، روی این منطق نیز استوار است که هجوم فرهنگی با تنوع داده ها، به راحتی روی محیطی سایه می افکند که مقید به داشته های عتیقه است. عموماً از رهگذر تفحص کلاسیک، اگر افراطی شود، نسخه های شوونیسم نیز زاده می شوند، اما در روزگار واحد های سیاسی، برای ساخت ناسیونالیسم مورد نیاز، تاریخ و داشته های فرهنگی - ادبی گذشته را مثال می زنند. افزون بر ارزش آن ها، اما قیودی که هاله می سازند، جلو افق های گسترده را می گیرند؛ چه تنوع هجوم فرهنگی از رهگذر تولیدات تکنالوژی، سکسولوژی، سیکولاریسم و جلوه های جوامع مدنی، ابوابی دارد که از رهگذر مانند در گذشته، چنانی که جلو نفوذ آن ها را بگیرد، نسخه ندارد. البته این

پشتون ها: نوشته ی مصطفی عمرزی

۱۰۹ /

خرد، با نفی شبیه سازی و تقلید، اما به گستره ی موضوع متوجه است. اگر اروتیسم مُدل خارجی را نمی پذیرم، بدیل به گونه ای شود که ضمن طرد آن، جوابگوی نیازهای جوامعی باشد که از چهار طرف با دست بالای تکنالوژی خارجی، محاصره شده اند و به اثر کثرت دریافت در زمینه ی سوژه و تنوع آن، به نفع بیگانه استحاله می شوند.

جنس منتقدان بحران زده

درست تا این مقال، در همه جا از نقد بی رویه، نامنصف و غیر اخلاقی ای یادآوری کرده ام که شاید در حد بخشی از محتویات این نوشته ها شود.

ما انتقاد را به عنوان عنصر مهم جهت اصلاح و توجه بر معضلات می دانیم؛ اما توضیحات ما پیرامون تنقیدی که به تبار ما می شود، به هیچ عنوان به این معنی نیست که ما، ملائکی هستیم که درستی و خوییت، جزو شان ماست و چیزی دیگری از ما سر نمی زند.

آسیب های جدی از رهگذر نقد یا در واقع دشنام ها و بی حرمتی هایی که بر مردم ما روا داشته اند، باعث ایجاد فرهنگی شده است که اگر تداوم یابد، جامعه ی متنوع افغانی باوجود خلط و آمیزش های قومی، به سنگر هایی مبدل می شود که زمانی با زور ایدئالوژی های بیگانه، حکومت تنظیمی تاریخ معاصر افغانستان را به عنوان الگوی آن ها ساخته اند.

پیرامون چیزی که به نام نقد جا انداخته اند، به تفصیل نوشته ام؛ ابعاد و پی آمد های آن نیز بر کسی پوشیده نمی ماند، اما تهوع و اشمئزاز آن زمانی زیاد می شود که زاده گان بحران، کسانی که در جریان چپ، کشور را برای روسان فروختند و دروغیره ی آن، رقبای حراجگاه افغانستان از طلبه ی مدارس پاکستانی تا اعراب فراری بودند، پدیده ی تنقید در افغانستان، آن قدر بی ارزش و مبتذل می شود که اگر بگوییم

«دزدی به دزد دیگر سفارش می کرد با دزدی اموال مردم، نزد خدا رو سیاه و مجرم می شوی!»، شاید چیزی در حد تفهیم منظور ما، بسط یابد. من، زمانی تا مرز تنفر از انتقاد دور می شوم که مشاهده می کنم بخشی از منتقدان ما، نوکران و وطن فروشان کمونیست، چپاولگران تنظیمی، بنیادگرایان طالبانی و آن پسامدرن های مبتذل اند که برای به محاکمه کشاندن آنان برای خیانت به مملکت و تجاوز به ناموس مردم، نسل های سه دهه ی افغانستان گواه اند و نیازی نیست اسناد آنان را مرور کنیم.

در واقع سخن سرایی آن منتقدان ما که الگوی های تبارز تاریخی، شخصیتی و قومی آنان، چند ولگرد تاریخی، دزد سرگردنه و از مجریان حاکمیت های ننگین پس از ۷ ثور اند، برای هیچ کسی خوش آیند نیست.

یک دهه پس از طالبان، مهمترین سوژه های نقد افغانستان، کسانی شده اند که به بهانه ی پشتون بودن، حداقل وقتی تاریخ حاکمیت، رفاه اجتماعی، دست آورد های مدنی، معارف نو، حضور اجتماعی زنان و وجاهت بین المللی افغانستان را در زمان آنان مرور کنیم، از مرحوم امیر شیر علی خان تا امیر عبدالرحمن خان، زنده یاد امیر حبیب الله خان، امان افغان، شهید نادرخان، اعلی حضرت شاه محمد ظاهر (رح) تا شهید داوود، فصول عمران و آبادانی آنان، بی هیچ نیست؛ حتی طالبانی که منسوب به تبار مایند، اگر فرصت نیافتند بفهمند حاکمیت مدنی چیست، در بزرگ ترین کارنامه ی سیاسی خویش، آن جنایتکاران، قاتلان و

خاینانی را به حداقل ظرفیت بشری رساندند که اگر کرزی، از شر پاتکسالاری فزون در امان ماند، این طالبان بودند که با قلع و قمع شر و فساد، نود درصد افغانستان را پاک کردند. حماسه و قربانی های آنان برای حفظ تمامیت ارضی افغانستان که در پرتگاه تجزیه قرار داشت، هرگز از یاد ما نمی روند.

در حالی که نقد پسا هفت ثور را برای ریشه یابی مشکلات کنونی، اهم می دانیم، از تنوع نقد در ابعاد مسایل، روگردان نیستیم؛ اما انصاف نیست بدترین جنایتکارانی قهرمان، رهبر، مصلح و مبارز شوند (غیر پشتون ها) که از تاریخ مستند آنان به خوبی پیداست «رو سیاهی به ذغال می ماند!»

مخالفان ما (زنده و مرده) محکی برای حضور، انحصار و چپاول هایی استند که بر اثر مشروعیت این فرهنگ سخیف، میزان عدالت اجتماعی در افغانستان در میلان به خجالت ناشی از امتیازات ناروا، جزوی از دوسیه ی حاکمیت های ناکام می ماند؛ اما در سوی دیگر، متاسفانه کسانی انتقاد می شوند که از ۷ ثور تاکنون، هنوز از مزایای حداقل صد سال حاکمیت های آنان، تمام دسته ها و گروهک های افغانی و ضد افغانی، در مجموعه ای از دست آورد های عمرانی، ته و بالا می روند. مخالفان در ارگی، دم از عدم می زنند که اگر یک خشت آن از دست یک ستمی - سقاوی، یادگاری می بود، مساله ی حقوق ارثی موتلفان حاکمیت، بیخ پیدا می کرد تا بهانه بیاورند که این نه تجاوز روس و امریکایی بوده است که «ما ماران» شدند، بل وجود آن خشت، ثبوت

پشتون ها: نوشته ی مصطفی عمرزی

۱۱۳ /

می کند که در زمانه های قدیم، خشتی در ارگ گذاشته شده بود که می تواند سنگپایه ی مساله ی ائتلاف در گذشته نیز باشد. بنابراین... منتقدان ما، اول طهارت کنند.



حذر از محک عداوت

حتی آثار و تحقیقات پشتون ها زمانی که در انبوه به اصطلاح نقد غیر پشتون ها و آن چه از آدرس بیگانه گان، پیرامون ما نوشته اند، فرو رفته اند، گاه بدون تامل و تدقیق، همان به اصطلاح نقد یا در واقع فحاشی و هتک حرمت هایی را که اکثراً متأثر از عداوت و عقده های حقارت اند، منتقل کرده اند. مکدر و نامودن تاریخ و فرهنگ ما با حجمی که به نام نقد یافته اند، در مواردی باعث سوء برداشت همباران می شود. تحت اثر تبلیغات و نیت شوم دیگران، انتقاد به حد توهین، هنوز ن مونه ی ملای جاهل (صبور) را به یاد می اندازد که با توجیه ارتجاع اول سقوی، اول تر از همه به ریش خودش خندید. تصور کنید بسط چنین پشتون ستیزی ها در فضایی که مشروعیت تاریخی، باعث وزنه ی سیاسی می شود، چه زیان هایی را متوجه پشتون ها می کند؟ از یک سو اصرار برای ستایش بدترین قاتلان منسوب به هزاره، تاجک، اوزبیک و غیره به نام های رهبران و قوماندانان تنظیمی، به فرهنگ نحسی مبدل شده است که از لحاظ آن می کوشند دولت افغانستان را در سهمیه بندی قدرت، از داخل تجزیه کنند، اما در جانب دیگر در روزگار شوم مداحی، توهین به شاه امان الله و بزرگان پشتون به نام تنقید تاریخی، بدون نیاز به چنین فرهنگی، صرف با این غایه صورت می گیرد تا مردم ما را چنانی که در زمان جهاد معمول شده بود با حرمان از تاریخ و بزرگان، در گرو اقلیت ها، تضعیف کنند. این خالیگاه، بدون شک به

ارتجاع دوم سقوی نیز منجره شده است؛ زیرا زیر سوال بردن تاریخ و بزرگان پشتون به این بهانه صورت می گرفت که گویا قبل از هفت ثور نیز شوم بود.

روسیاهی های پس از هشت ثور و ضعف های دولتی که بر اساس تقسیمات قومی از ناکاراترین و فاسدترین حکومت های جهان (مقام دوم) شمرده می شود، قدر عافیت (قبل از هفت ثور) را به رُخ ما می کشد.

از عامه ی همبیاران خواهشمندم در تنازع مشروعیت ها، تاریخ و بزرگان خویش را که الحق بالاتر اند، از هیچ سقاوی، تنظیمی، وحدتی، شورای نظاری و غیره، کم شمارند. از خصوصیات نقد هار غیر پشتونی، یکی هم سیاهکاری های همه جانبه در رنگ ها و نقش های شخصیت های پشتون است. آنان همه را در جایی که به گونه ای سدی در برابر اوباشیگری های قومی خویش دانسته اند، سیاه کردار معرفی کرده اند. این رویکرد منفی تا بدترین خطاب ها نیز رفته است؛ اما معیار هایی که آنان غیر از خود را با آن ها محک می زنند، چیستند؟

اندک توجه به قلم فرسایی ها، ستایش ها، مدایح و تعاریف از جریان ها و حاکمیت های غیر پشتونی، به خوبی نشان می دهد که دشمنان خیالباف، زمانی که مساله ی خود شان در میان است، چه منظور دارند؟ در این مقاله به همین بسنده می کنم تا از مجرای این روشنگری معیار ها، اصول و تعاریفی را تشخیص دهیم که بر اساس آن ها، طرفی که ما را انتقاد می کند، چه منطقی دارد؟

رویداد های یک سده ی اخیر افغانستان، در آن جا که پای تجاوز و مداخله ی بیگانه در میان بوده است، نقوش اقلیت های قومی را نیز برجسته کرده اند. در اواخر حاکمیت شاه امان الله، اولین حاکم غیره را تجربه کردیم؛ هرچند به نام تاجک شناخته می شود، اما آن قدر مجهوله دارد که در آمدن و رفت اش وجود داشت. این که آن جریان عقب مانده، ارتجاعی و فاجعه بار، چه گونه و صاعقه آسا بر ما تحمیل شد و توانست پس از پیشروترین حاکمیت افغانستان در امر توسعه، معارف، آزادی و عمران تحمیل شود، شرح این تراژیدی را بسیار خوانده ایم، اما در آن وحشت و دهشت و اعمال مسیبان فاجعه، چه کمالاتی بروز کرده اند که منتقدان ما، یکی از اصول و معیار ها برای تفاخر را در کارنامه ی کسانی بدانند که در یک قرن اخیر، اولین اعلامیه ی جهالت را صادر کرده بودند:

«تحصیل زنان، مساوی به بی ناموسی است. بروید مرغ بازی و کفتر بازی کنید! معاش سربازان را برای ملا ها می دهم تا در وقت مصیبت، دعا کنند. از بیانیه ی حبیب الله کلکانی.»

این کمیدی که نه ماه ادامه یافت، وقتی ما را ناگزیر می کنند در برابر بی انصافی ها و فحاشی های دیگران، اسباب نقد بسازیم، بلافاصله متهم نیز می سازند وحدت ملی را تخریب کرده ایم، اما هرگز نمی توانند ما را غافل کنند که حامیان آن حاکمیت مسخره، از توجیه آن شرم تاریخی، به شان اجتماعی توجه دارند. اگر دزد را دزد بگویند، به چه افتخار کنند تا در سهمیه بندی قدرت، به چیزی برسند؟ هر کسی و هر

پشتون ها: نوشته ی مصطفی عمرزی

۱۱۷ /

خسی را که بی مقدار ترین عضو جامعه ی اقلیت های افغانستان هم باشد قهرمان، نابغه و اندیشمند می سازند!

پس از حاکمیت شهید داکتر نجیب الله که درگیر حضور بی رویه ی جناح های غیر پشتون بود و این حضور از حاکمیت کارمل، تجاوز شوروی و عناصر ستمی و پرچمی به عمد می ماند، تراژیدی افغانستان بار دیگر و با پشتوانه ی ایران و روس در پیمان جبل السراج، نقوش و آن چهره هایی را بر اصولنامه ها و محک نامه های غیر اخلاقی افزود که بر اساس آن ها، بر ما تنقید می کنند.

فاجعه ی یکی از بدترین حاکمیت های تاریخ افغانستان (۱۹۹۱-۱۹۹۵) بر همه گان روشن است. پی آمد های آن که زمینه ی حضور خائن، القاعده و طالبان را تحفه آوردند، در امتداد تسکین عقده ی حقارت غیر پشتون ها، صد ها و ده ها سوژه ی دیگر نیز دارد که اگر نتوانیم دوسیه های خائن، قاتلان، متجاوزان، ناقضان حقوق بشر و هدر دهنده گان دارایی های ملی را باز نگه داریم، بدون شک وارثان فاجعه در چند سده ی بعدی نیز خامه ی کسانی از نسل فردوسی را تحریک خواهند کرد تا همچنان برای استفاده های غیر مشروع، فرهنگ بسازند. نسل ما، نسل قربانی که خود شاهد جفا بر تاجکان، پشتون ها، هزاره گان، ترکان و همه است، برای تشخیص، شناخت خوب و بد، آن قدر آگاهی دارد که تا زنده ایم و وجدان ما نخواهد، به کسی اجازه ندهیم خائن و قاتلان را تابو و توتم بسازند.

پس از سقوط طالبان که شاهد عجیب‌ترین حاکمیت در تقسیم قدرت و معامله بودیم، جریان‌های حزبی و تنظیمی غیر پشتون که این بار از فرصت‌ها با پشتوانه‌ی امریکایی نیز استفاده می‌کنند، برای نهادهای ساختن و تضمین بقای چپاول، ضمن تحریف، دروغ‌های شاخدار، بزرگ‌نمایی و خلاصه تمام تلاش‌های ذهنی و عملی که نقد غیر اخلاقی نیز جزو آن‌ها بود، آن قدر نشرات، کتاب و فلم ساخته‌اند تا هرچه از گند پدیده‌های تنظیمی برجاست، رنگ شوند و در تبارز آن‌ها، مساله‌ی کیش شخصیت را بار دیگر در زمانی مطرح بکنند که خاطرات خوش هموطنان ما، فقط افغانستان قبل از هفت‌ثور را تداعی می‌کنند.

وقتی در برابر چشمان ملت خائنان، قاتلان، قاچاقچیان مواد مخدر، متجاوزان به ناموس مردم، برباد‌دهنده‌گان دارایی‌های افغانستان، وابسته‌گان و مزدوران همسایه، نام‌ها و عناوین بزرگ کسب می‌کنند، برای هر پشتون، برای هر انسان با شرف و با وجدان غیر پشتون واجب است، آن شخصیت‌ها، رهبران و مجریان تاریخ و فرهنگ افغانستان را ستایش کنند که وجاهت تاریخی آنان، مشروعیت سیاسی، اجتماعی و فرهنگی ما را برای اداره‌ی کشور، تضمین می‌کند.

زمانی که منتقدان‌ها را با چشم سپیدی و فرار از شرم، بیمارگونه و عقده‌مندانه، حتی قاتل، خاین، دزد و متجاوز را ستایش می‌کنند و برای توجیه آن، به وجدان، شرف و اخلاق پُشت می‌کنند، آیا ارزش دارد نقد آنان پیرامون شخصیت‌ها، افراد و تاریخ خویش را جدی بگیریم؟

پشتون‌ها: نوشته‌ی مصطفی‌ی عمرزی

۱۱۹ /

به همین دلیل است که می‌گوییم: «بزرگان خویش را با معیارهای
ستمی، محک‌نزنید!»

حق خویش را بخواهید!

در حاکمیت کرسی، زمانی که مساله ی تامین حقوق تبار ما مطرح می شد، ادبیات مورد استفاده ی مغرضان، بهانه ی زعامت و ریاست پشتونی بود. آنان وانمود می کردن چون بالاترین مقام از این قوم است، همین «نقطه ی نیرنگی»، کفایت می کند.

نیاز های جدی و تامین حقوق ما، بخشی از روشنفکران و فعالان پشتون ها را مراقب کرده اند که بر اثر فشار خارجی و وجود سیاست های گوناگون، بخش عمده ی حقوق مردم ما در حالی که با موضع جهادیان ناراض و طالبانی که مخالف حاکمیت استند، ضایع شده است، بهانه ی ریاست جمهوری نیز باعث می شود حقوق ما هدر بروند.

جغرافیای پشتون ها در هر کجای افغانستان که باشد، غم و اندوه را به عنوان سهمی که در عدم تامین حقوق ما، قایل شده اند، حداقل در سالیان دیگر نیز میراث می گذارد. اجحاف در جامعه ی روستایی ما، غم انگیز تر از هر جای دیگر، درک می شود. این آفت اگر از سویی تهدید جدی برای نسل های آینده ی پشتون هاست که از سواد و آگاهی بی بهره خواهند ماند، در سوی دیگر، اکثریت مردم این کشور را در سراشیب سقوط و ناداری، زیر دست کسانی قرار می دهد که با نفوذ و حضور خارجی، کمترین تعهد شان در برابر ملت، ژست مردمانی ست که در کشور ما، از میراث ها و دارایی های خود ما، برای ما خیرات دهند و خواهان شکرگزاری نیز باشند.

پشتون ها: نوشته ی مصطفی عمرزی

۱۲۱ /

به مردم خود پیشنهاد می کنم: در کشوری که چرخه ی هستی اش با توان شما می چرخد، و اراده ی شما، حرف آخر است، فقط به ریاست جمهوری بسنده نکنید! از حق تان نه تنها برای رفاه، بل برای تثبیت و تضمین حضور تاریخی، کنونی و آینده دفاع کنید! کمترین غفلت در حصه ی سهم و حقوق، جایگاه ما را نه فقط به عنوان بزرگ ترین قوم افغانستان، عقب می زند، بل هستی و دارایی مردم را بر باد فنا می دهد. تجربه ی ۱۷ سال در پیامد رویداد های خونینی که از ۷ ثور آغاز شدند، هشدار دهنده اند. دیگر رفع نیاز فقط با نمونه ای از جنس تکنوکراتان که فقط در زمان ضرورت به آرا و حمایت، عقب دروازه های ما می ایستند، گذشته است.

تنها یک ریاست جمهوری پوشالی، به درد ما نمی خورد! تامین حقوق، نیاز ها، جلب سرمایه گذاری ها و تداخل قومی به عنوان بزرگ ترین واقعیت این کشور، آرمان های تبار ما استند.

در سالیان اخیر برای اهدای انواع امتیاز به جانیان، جنایتکاران و خاینان، لقب و صفت دادند، اما نمونه ی قبلی به بدترین دشمن موتلفانی مبدل شد که از امضای او به هر کجا رسیدند و در تجربه ی این تداوم شرم آور که اکنون با تمام کیفیت تحصیلی به ما پشت کرده است، ما نیز به درس های رسیده ایم که یک ریاست به نام، دیگر ارزشی ندارد.

در حالی که شکستن تابو های گروهک ها، احزاب و جناح های غیرپشتون دخیل در بحران افغانستان، فرض مبارزه ی اجتماعی و سیاسی ماست، نیاز به نمایشاتی نداریم که کسی یا کسانی به نمایندگی از ما،

بشتون ها: نوشته ی مصطفی عمرزی

۱۲۲ /

از سهم ما بُبرند و پشت کرده به حقوق ما، ژست بگیرند که گویا شخصیت ملی اند و ایجاب می کند حقوق ما سال های دیگر عقب بیافتند تا در ضیاع آن ها، کسانی شریک جرم این حاکمیت باشند که کاری جز طرد، انحصار، تاراج و اعتراض ندارند.

ما به شکرانه ی اجحاف به قوم، قربانی می دهیم که در این نظام معلق و ناکارا، دیموکراسی داریم و با هتاکی فرهنگ رسانه یی و آزادی فکری آن، باید بپذیریم که خورد و نوش دیگران، گویا موجه اند. با این منش، به سیاهی لشکرهایی مانده شدیم که وظیفه ی شان رسانیدن یک «نمونه» به ارگ است.

تا پایان هر قشون کشی انتخاباتی و حمایتی، توهین می شویم، حقوق ما ضایع می شوند و شاهدانی استیم که پیکره ی زنده ای را مانند که سر ندارد، اما می تپد و در ضیاع هستی او، حیات این کشور در ناعادلانه ترین صورت، به خورد و رفاه کسانی می رود که در پایان حضور ناکام، مانند چرکی از لاشه ی حاکمیت ائتلافی می افتند و ناگهان هزار انواع ضد افغانی می شوند.

۱۷ سال پس از حاکمیت های ائتلافی، ضیاع حقوق ما با فرهنگی تعمیم یافته است که فقط با ریاست چند نمونه، بهانه می سازند و تبار ما، در حالی نفی می شود که بخش بزرگ این حاکمیت، از آن جناح های بحران و خیانت تشکیل شده است که اگر بر ریاست کمیسیون حقوق بشر آن خندید که عضوی از بدترین تنظیم «سال های خون و خیانت جهادی»، به دلچک می ماند، مسخره نیست که تمام جوانب خیانت،

پشتون ها: نوشته ی مصطفی عمرزی

۱۲۳ /

تاراج و جنایت، اعضای حاکمیت ننگین تنظیمی با تغییر ظاهر، بانیان دیموکراسی و مدعیان اخلاق و تامین عدالت اجتماعی می شوند! اگر حضور غیر پشتونی در حاکمیت به نسبت انحصار و دریافت زیاده از حق دیگران است، چرا تماشا کنیم و زیان بینیم که فقط یک رییس نمونه داریم و سهم ما برای تامین حقوق، فقط در گرو ریاست اشخاصی باشد که ما را فداییانی می دانند که باید برای رعایت همتباری، از خوان خود بُبریم و در حالی به دهان دیگران بیاندازیم که نیت خیر ندارند.

از همین امروز، مساله ی حقوق خویش را جدی بگیرید! اگر کسی از گروهکی نمایش رسانه یی می دهد که تا ۵ تای آنان در سهمیه ی کابینه، فرهنگ نشود و از تظاهر حضور خیابانی، تشکیلات ن سازند که در تنوع ابتکار مدنی، یک پی هم، زیاده از حد بخورند و گروه دیگر خط و نشان بکشد که نماینده گی آنان از آن «سنگ زار»، برای تمام افغانستان، کفایت می کند، نباید از گریبان هیچ کسی رها کنیم که برای ریاست و حمایت، ما را می خواهند و اما حقوق ما در میزان معامله و ندانم کاری های آنان، قصه ی مفت سیاست های افغانستان می شوند. به ویژه در چهار سال اخیر، آخرین میخ ها را به تابوت آرزو های مردم کوبیدند. هیجان و التهاب شایسته سالاری با پشت کردن به حمایت های مردم که در صف های طویل رای دادند، انگشتان شان بُریده شدند و دغدغه ی خاطر قشر تحصیل کرده و فرهنگی ما، دفاع از حکومت بود، به سرخورده گی، خجالت، خشم و آزرده گی مبدل شده اند.

یک مجموعه ی مافیایی، هارتر از گذشته، به ما، مردم ما، تبار ما و حقوق ما پشت کرده است و با تف انداختن به روی همه، برای ما سریال می سازد. سریال تعینات، هنوز از ماجرا های «سندباد بحری» (کمال سادات)، ناگفته ها دارد که در صدا ها نمونه ی در حال انتظار، کل مردم و حامیان سیاسی، فرهنگی و مدنی را دوره زده اند و از حقوق آنان، کودکستان دولتی ایجاد می کنند.

اکنون که قبول طرف مسلح در گیر، جزو اجندای دوستان بین المللی شده است و بخشی از به اصطلاح دست آورد های مذکر و مونث تعدیل می شود، ظاهر سازی برای مکتب ها و «ایدیالوژی های وارده»، حکومت را که بی شباهت به روز های کارمل می ماند، تبرئه نمی کند. فقط چند ماه بعد، بار دیگر محتاج ما می شوند، اما تا آن زمان، ضمن پوزش از عامه ی مردم که با منطق ما توجیه می شدند «این ها خوب اند»، می خواهیم حساب و کتاب تان واضح باشند! بار دیگر به زور ما به ارگ خواهند رفت، اما تحفه اش حکومت فاسد و پوچی می شود که در فرصت دیگر، با پایان تعینات فمینیسم، «دو جنسه ها» را روی کار خواهند آورد.

بهتر است به حال خویش دل بسوزانیم! اگر در منگنه ی «بد و بدتر» بار دیگر گیر ماندیم، حداقل برای کسب حقوق خویش تعهد بخواهیم. در سال هایی که آینده ندارند، بهتر است از عذاب کودکان، دو جنسه ها و فولش هایی (فولبرایت ها) در امان بمانیم که در برابر انبوه مردمی که از حکومت حمایت کردند، با این همه تحصیل کرده، فرهنگی و اهل این

پشتون ها: نوشته ی مصطفی عمرزی

۱۲۵ /

کشور، سرمایه های دولتی را ضایع می کنند. آنان از مدرک اسناد «فولش» (FOOLISH)، به کشور هایی می روند که آمده بودند. وای به حال ما که در گند آنان دست و پا بزنیم!

چهار سال انتظار برای مشارکت در نظام، به چهار سال اخذ ریا، توهین و فریب می ماند. حکومت ناکارا از تریبون تزویر، به شعور ملت توهین می کند. رفتن به ارگ همان و پشت کردن به ما، همان!

و اما با توانی که به مردم تفهیم کردیم، منطق آوردیم و ذهنیت بخشیدیم، از دولت حمایت کنند، با تمام کیفیت همان توان از حق خویش دفاع می کنیم و نیز مردم را در برابر بی خاصیت هایی بسیج خواهیم کرد که بار دیگر محتاج ما می شوند!



پشتون ها: نوشته ی مصطفی عمرزی

۱۲۶ /

درس هایی از سومین انتخابات ریاست جمهوری (در خلوت های خود، چه می گفتند؟)

نتایج انتخابات طولانی و نفس گیر افغانستان در سال ۱۳۹۳ شمسی، اندوهبار شدند، اما تجربه ای که از آن ها به دست آوردیم، سهم خارجیان را نیز در اداره ی کشور ما تثبیت کرد؛ هرچند با تحمیل اداره ای از نوع ادارات قبلی، اما با حمایتی که مردم ما کرده بودند، امیدواری هایی زاده شدند که دیگر هرگز در انحصار جریانک ها و گروهک هایی که با پیروزی عبدالله عبدالله، خواب بازگشت به حاکمیت چهارساله را می دیدند، قرار نخواهیم گرفت.

این که انتخابات ریاست جمهوری سال ۱۳۹۳، چه محتوا و پی آمدی یافتند، بحث مستقلی را ایجاب می کند. در این جا می خواهم توجه مردم را به این نکته جلب کنم که با شناختی که از اعضای تیم «رقیب تحول و تداوم» داشتیم، بی توجهی ها و ضعف هایی که سر زدند، اگر کاملاً غافل می ماندیم و در خواب رفته گی سیاسی به سر می بردیم، چه سرنوشتی را برای ما رقم می زدند؟

بخشی از اعضای تیم «اصلاحات و همگرایی» با سابقه ی طولانی پشتونی ستیزی، افغان ستیزی و افغانستان ستیزی، در حالی که ایجاب می کند با ثبوت آنان، بررسی شخصیت داکتر عبدالله را جدی بگیریم، در شمار کسانی استند که اگر از جانی موضع شان برای

وانمودن طالبان با عنوان «گروه قومی» جهت تضعیف پشتون ها پنهان نیست، اصرار آنان برای سرشماری نفوس در وضعیتی که شرایط افغانستان، اجازه ی دسترسی همه گانی را نمی دهد و احتراز از برپایی امکان رای دهی در مناطق پشتون نشین به بهانه ی نا امنی و امثالهم، چه چیز هایی جز استفاده از فرصت هایی را ثابت می کنند که می خواهند مذبوحانه در حق دیگران جفا و خیانت کنند.

نخستین تمایلات رسمی جهت نهادهای ساختن افغانستان بی هویت، با رفت و آمد های دانا روراباکر به میان آمدند که در یک اعلامیه های او، پشتون ها را هم جزو اقلیت ها شمرده بودند.

پس از رفع غایله ی روراباکر، فرصت انتخابات ریاست جمهوری ۱۳۹۳ و کشاندن آن فقط به وسیله ی چند کلب صوتی مبهم به سوی بحران، آن خواسته های مخالفان را ظاهر کرد که بر اثر غفلت ها و متاسفانه بی تفاوتی جریان هایی چون حکمتیار و طالبان نیز نزدیک بود در پرتگاه نابودی در کشور خود ما، سقوط کنیم.

در جریان بررسی گفت و گو ها، کار رسانه یی، فرهنگی و بالاخر آگاهی از موارد درز رفته، در حالی که خود را در مواجهه با بدترین دشمنانی یافتیم که اکثر آنان را به درستی می شناسیم، از طرح ها و اجندا هایی نیز باخبر شدیم که آوردن چند نمونه ی آن ها، خالی از مفاد نخواهند بود.

نمی دانم که آیا داکتر عبدالله عبدالله که بخشی از پشتون ها بر اثر احترام و زنده گی مشترکی که با تاجکان افغانستان دارند و همچنان او

پشتون ها: نوشته ی مصطفی عمرزی

۱۲۸ /

را برای پشتون بودنش از مزایای پشتونی (حمایت) بهره مند ساختند، آگاه است که نه فقط کسانی از تیم او همانند یکی از سخنگویانش (مجیب الرحمن رحیمی) که گفته می شود تابعیت ایران را دارد و یکی از افراطی ترین پشتون ستیز هایی ست که از هیچ تبصره ی سخیف و اما تکراری ستمی بر قوم ما، ابا نکرده است، می داند کسانی دیگری همانند رحیمی ها که از بدترین دشمنان افغانستان و افغانیت اند، با چه انگیزه هایی از او حمایت می کنند؟

مردم ما آگاهی دارند که در خلوت های تیم رقیب دکتور احمدزی، چه اجندا هایی تکرار می شدند که هزاران فرسخ دورتر از مشکلات واقعی بودند تا با پیروزی شوم مخالفان، بستر کشاکش هایی را فراهم کنند که برای بیرون شدن از آن ها، نیاز به تحریک طالبان خواهد بود. در جریان صحبت ها و در مواجهه با آن دوستانی که خود را در برابر ما قرار می دادند، گاه حتی در حد شوخی، جملاتی افشا می شدند که گویا «سه صد سال حاکمیت کرده ایم!» بنابراین، در خلوت های خود، چه می گفتند؟

در حالی که با آگاهی از پس منظر مآوقع سیاسی، بار دیگر با التهابات و اضطرابات انتخابات مواجه می شویم، هدفم از بازخوانی تاریخ ماضی، این است که محور های افغانانی که می توانند توجه عامه ی مردم را جلب کنند، نباید حول افراد و اشخاصی بچرخند که بدون کمترین تضمین آراء، در واقع بانک های خالی اند.

محور های مهم باتوجه به آگاهی های عامه، از فرصت هایی سود ببرند که با افراد جدید، اما مستعد و کارگشته که در ذهنیت دهی عامه، موثرتر از بانک های خالی تنظیمی عمل می کنند، از چشم نیافتند. قرائن، ثبوت این حقیقت می شوند که در هرج و مرج بعدی (به اصطلاح انتخابات)، بازی با کارت های ستیز هویت ملی یا ترفند حکومت موازی، دست آویز گروهک هایی می شوند که نمی خواهند و اجازه نمی دهند سیستم اداری افغانستان، سالم به بار آید. بنابراین، مراقبت از ساختار های طبیعی قدرت و سیاست که همواره روی اصل اکثریت، منطبق داشته است، به گونه ای لحاظ شود که نباید با اهدا و امتیاز، بار دیگر از سهم تبار ما ببرند، اما در نتیجه روند پشتون ستیزی با تداخل افراد ناباب که بر اثر اشتباهات و عدم سنجش وزن اجتماعی و سیاسی، سوء استفاده کرده اند، دولت را با معضلاتی مواجه کند که در ۱۷ سال اخیر، فشار های ضد ملی داخل دولت که تا حد بروز کلب صوتی محمد قسیم فهمیم، تبانی برای خیانت های ملی را آشکار کردند، دولت را شبیه کشتی ای بسازند که با مجموعه ی مریض، دیوانه، مجرم و جانی، به همه جا می رود، الا ساحل مقصود. سیاستگران ما ناگزیر از ائتلاف و معامه اند؛ زیرا سیستم اداری ناسالم که حتی از سوی حامیان دیموکراسی نیز تداخل مجرم و جانی را نادیده گرفت، به این شومیت گرفتار است؛ اما با رونمایی هویت های کاذب افراد، اشخاص و جناح هایی که از وزن اجتماعی نیز افتیده اند، منطق

پشتون ها: نوشته ی مصطفی عمرزی

۱۳۰ /

تنظیمسالاری به گونه ای که بار دیگر از طریق تقسیم قدرت با آن ها، به امید حکومت خوب دل بست، بسیار غلط است.
انحصار و انحصارات فزون که به ویژه رهبران تنظیم ها را به مافیای سیاسی- اقتصادی تبدیل کرده اند، در واقع با این نگرش افغانان توام می شوند که روی «بانک های خالی» آنان حساب باز نکنید!



درک حساسیت های ملی

شنیده و دیده اید که چه گونه بعضی همبیاران بی فکر نیز کاسه ی داغتر از ستمیان می شوند. آنان چنان تر و خشک را می سوزانند که می پندارم در مواردی، ستمیان حق دارند.

«افغان، پشتون است و پشتون، افغان است»، یکی از بدترین شعارها و جمله هایی بود که از بعضی همبیاران خویش شنیده ام. هیچ کسی نیست تا به این متفکران قرون وسطی، تفهیم کند ما در قرن بیست و یک و در روزگاری زنده گی می کنیم که توان انسان به عنوان موجودی که بیش از پیش بر فکر و اندیشه تکیه می کند، مبارز می شود. این موجود با چنین حالی، حساسیت هایی دارد که رفع آن ها تا زمانی میسر نمی شود که دلیل عقلی و منطقی آن ها را نداند.

افغانستان ما در عصر استبداد ارتجاعی قرار ندارد. ما شاهد استیم که حتی حمایت های گسترده ی خارجی نیز نتوانسته اند در جایی که قناعت انسان مفکر، حاصل نمی شود، توانسته باشند به اهداف برسند که در آن ها، تشمت را دنبال می کردند.

هویت ملی ما در مسیر زمانه از چنان غنای معنایی پُر است که اگر اعضا و اجزای آن با نام های تاجک، اوزبیک، هزاره و دیگران را بیرون کنیم، در حد یک نام و اسمی که بخشی از خانواده های تاریخی، حماسی و فرهنگی خود را از دست می دهد، سقوط می کند و بدتر از

همه، شان ما را به ضد منافع ملی، تضعیف حاکمیت دولتی و بی عدالتی اجتماعی، پایین می آورد.

من یقین دارم در جوی که حتی با نام دیموکراسی و آزادی بیان، میلیون ها دالر هزینه می شود تا هویت ملی ما را تحریف و به حاشیه بکشانند، وقتی یک تاجک آگاه، یک هزاره ی فهیم و یک اوزبیک با درک و همانند آنان، پرچمدار افغانیت اند و از هویت ملی خویش با نام افغان دفاع می کنند و بر افغانیت و افغانستان افتخار می کنند، در حالی که این ارزش ها را در مسیر تاریخ نیز پاسدار بوده اند، امروزه بیشتر بُعد سیاسی آن را در نظر دارند. آنان از حساسیت های آن در جهت حفظ منافع قومی و کشور، آگاه می باشند. تاجک، هزاره یا سایر غیر پشتون های امروزی افغانستان، از مقوله ی افغان و افغانیت با باور های گذشته، دفاع نمی کنند که مردم ما را فقط در حدود خصوصیات و ارزش های اجتماعی، دفاع مشترک، باور های دینی و خویشاوندی قرار داده بود و دیرینه گی ملت افغان را محرز می کنند.

در روزگار ما که دیموکراسی توجیه کننده ی غیر اخلاقیات نیز است، مساله ی افغان و افغانستان جغرافیای ما، همیشه از افراط و تفریط، زیان می بیند. به خصوص در سال هایی اخیری که حاکمیت با کمترین آگاهی از آسیب ها و اغراض، مهارگیسخته گی رسانه یی را دیموکراتیک و افتخار دانسته است. متأسفانه در این مسیر، بخشی از ملت را به سوی گرایش های قوم محور که توأم با خواسته های مذموم می باشند، کشانده اند.

پشتون ها: نوشته ی مصطفی عمرزی

۱۳۳ /

وقتی همتباری با کمال بدفکری و بی احتیاطی، هویت ملی را که سده هاست فراقومی شده و گذشته اش نیز حکایت انحصاری ندارد، منحصر می کند و از طریق وسایل ارتباط جمعی که با صورت های صوتی و تصویری بی نهایت متاثر کننده اند، بر خلاف سلامت اجتماعی، تعمیم می دهد، این عمل او چه تفاوتی با جناح هایی دارد که خواهان طرد هویت ملی و نام افغانستان استند؛ زیرا آنان نیز با تعاریفی که دارند، انحصار را وسیله ی جدایی دانسته و با ایجاد تکیه گاهی هایی که فقط منحصر به قوم خود شان باشند، ذهنیت ها را برای گسست، تقویت می کنند. چنین امیالی، آرزو ها برای تجزیه اند. بنابراین، از تمام کسانی که در خواب های قرون وسطی سیر می کنند و زمان حال را فراموش کرده اند، می خواهیم با روح و روان اقوام افغانستان، بازی نکنند. در نوبتی که هویت ملی را با بدفکری منحصر می کنند، ما را در برابر شکاکیت مردم، درمانده نسازند.

موضع اکثر مردم ما در دفاع از هویت ملی، از عناصر و آگاهی هایی تشکیل یافته است که منحصر به عصر ما می باشند. این، تفاوت عظیم میان آن برداشت ها و باور هایی ست که در گذشته، مردمان این سرزمین و از تمام اقوام، از هویت افغانی، دفاع کرده اند. این اقوام سربلند می دانند که جایگاه آنان در این افتخار، به تمام ثبت و تضمین شده است:

آسیا یک پیکر آب و گل است
ملت افغان در آن پیکر دل است

پشتون ها: نوشته ی مصطفی عمرزی

۱۳۴ /

برای بیماران روانی خود نیز هشدار می دهیم، با روح و روان مردم بازی نکنید! وقتی دیر شود، هیچ توبه ای پذیرفته نمی شود. افغان؛ مساله ی خاص ما نیست. هویت ملی مردم افغانستان است. آنان از آن با آگاهی های قرن بیست و یکم نیز پاسداری می کنند و این در حالی ست که هیچ اجباری برای پذیرفتن باور های گذشته ندارند.

در افغانستان ما، هر حرکتی در هر قالبی که باشد، اگر از آدرس اکثریت (پشتون ها)، منافع ملت، تمامیت ارضی و ارزش های ملی و باور های عامه را زیان بزند، همانند کفری ست که از کعبه برخیزد.



دست آویز های سُخره

چند سال قبل در امتداد نقد غیر اخلاقی، سخنانی که ظاهراً منسوب به محمود کرزی وانمود می شدند، از سوی رسانه یی به نام «خامه پرس» منتشر می شوند. این به ظاهر افشاگری، موج نفرت پشتون ها را برانگیخت، اما دشمنان، استفاده ی اعظمی را از آن می برند. در آن به اصطلاح افشاء گری، برادر رییس جمور کرزی، حاکمیت پشتون ها را فاجعه بار خوانده بود و احمد شاه بابا را شخصی معرفی می کند که گویا با دزدی و چپاول دیگران، قومش را اعاشه و هباته می کند. روایت این فاجعه، حاکی از آن است گویا آقای کرزی در هنگامه های پیش از انتخابات و در جمع استادان پشتون، این غلطی را کرده باشد؛ زیرا چنانی که گمان بُرده می شد، مولفان ستمی، جمعیتی و شورای نظاری آنان را خرسند و به تادیبه ی آراء وامی داشت. ناگفته نماند آقای محمود کرزی، شریک کابلبانک بود. سقوط کابلبانک، نهایت فساد مدنی سقویان نیز دانسته می شود.

بر اساس روایت رسانه ی «خامه پرس»، حضار متأثر شده، گفت و گو را با چشمان اشکبار پایان می دهند، اما آقای محمود کرزی، بلافاصله و بدون کمترین ضیاع وقت، این روایت شرم آور را رد کرده است. با اعلام موضع او، متوجه شدیم که میانه ی منتقدان ما پس از نیم قرن انتقاد، آن قدر خالی شده که ناگزیر به افتراء و دروغ پراگنی متوسل می شوند. این رویکرد، مثل این می ماند که منتقدان، بی اعتنا به کاستن

شان اجتماعی و فرهنگی خویش، فقط سعی می کنند با استفاده از فرصت های دیموکراسی سفارشی، انجویی و آزادی بیان فرامرزی، سوژه بسازند تا عامه ی مردم در تنازع راستی و نارستنی، دامنه ی ستیز غیر منطقی را وسعت ببخشند. چنان چه بار ها خاطرنشان کرده ام، بدین گونه تلاش می کنند برای اوباشی نیز دست آویز بسازند که از طریق جنگ رسانه یی و شبکه های اجتماعی، مردم را در خانه های خودشان دشمن می سازند.

در حالی که بر اثر وفرت نقد هار، پدیده ی ستمی را در کلیت بدنام ترین دشمنان خویش می شناسیم، برای کسانی که با افتراء و بهتان به میدان آمده اند، می گوئیم در مقوله ی تاریخ و ارزش های خویش، تنقید هار را «پارس» (عوعو سگ) تلقی می کنیم. ما در جایی قرار نداریم تا چند مخالف مزدور و بدنام، تاریخ ما را برای خود ما تفسیر و توضیح دهند.

با وجود صد ها مشکل، سیاستگران آگاه و فرهنگیان پشتون، به خصوص کسانی که در این قوم بزرگ، احساس مسوولیت می کنند، طی سالیان اخیر، هرچند با دشواری ها، اما در موضع تعمیم مفاهیم ارزشمند فرهنگی و تاریخی، بسیار کوشیده اند ذهنیت های مثبت و مفید خلق کنند تا نسل های آینده ی ما نیز به اساس آن ها از تامین حقوق خویش، غافل نمانند.

آن چه به مشکلات می افزایند، بیشتر ناشی از شرایط اند. از هفت ثور شوم تا کنون، زمینه ی گسترده ی تنازع که مردم را در جناح های چپی

و راستی دچار تشنگی فکری کرد و در خلای آن، ایدیالوژی‌های وارده کارکر شدند، تاریخ افغانی از ذهنیت اول به آخر کشانده می‌شود. رفقای کمونیست برای بهشت خیالی، مردمانی را نیز کشته‌اند که باورهای اسلامی و افغانی آنان، منافای کمونیسم شناخته می‌شدند. اخوانیسم سیاسی یا تروریسم بین‌المللی، تقدس القاعده را به ارمغان آورد و خودفروشی‌های نوع مزدوران ولایت فقیه، جا باز می‌کنند تا هویت ملی زیر سوال برود. در چنین فضایی که به چهل سال تاریخ رسیده است، اگر اخباری رسانه‌یی می‌شوند که گویا برادر رییس‌جمهور قبلی به ریش خودش خندیده باشد، بیش از کارایی مقطعه‌یی، سود ندارد.

در اوانی که گویا از محمود کرزی نقل‌ها می‌کردند، دست‌آویز سُخره‌ی منسوب به او را که ادبیات پشتو داشت، با چنان سرعتی ترجمه و پخش می‌کنند که همانند اراذل کوچه و بازاری، وقتی حربه بیابند، بدون کمترین اندیشه استفاده می‌کنند. چنین رویکردی، ضیق انتقادی را همیشه به دنبال داشته است. معامله‌ی به مثل، اولین واکنش در برابر آن است.

طی سالیان اخیر، رو آوردن به ستیز غیر اخلاقی، حتی آبروی کسانی را بُرده که فکر می‌کردند با تبحر در موضوعات، شاید هرگز به دام نیافتند. باری کسی از پارس صفت‌هایی که تابعیت تاجکستانی نیز دارد، به کمک چند دنی، کوشیده بود از گند شکم فارسی‌اش به من توهین کند. هنوز چند روز از مسرت دهن‌گنده گئی‌های شان نگذشته

بشتون ها: نوشته ی مصطفی عمرزی

۱۳۸ /

بود که جواب های من با لحن و متن هجومی و بدتر از بد، همه را خشک می کنند. با خموشی سگ هایی که تادیب شده باشند، مرا بلاک کردند، اما در خلوت های خود یک ماه تمام، آن قدر زاری می کنند که پرنت سکرین های ارسالی دوستان، مرا آگاه کردند چه کرده ام! این مثال را به این خاطر آوردم که در زمینه ی تنازع، هر حرکت ناسنجیده که بدون دلیل و منطق باشد، نه فقط بی جواب نمی ماند، بل به فرهنگی مبدل می شود که از جوابیه های آن، دست آویز هایی مستعمل می شوند که خوشبختانه یا بدبختانه از پاسخ من به «خلیفه روغن» نیز به وجود آمده اند.

همچنانی که تامین اولویت های اقتصادی و رفاهی ما مهم است، برآورد نیاز های معنوی مهم می باشد، اما نباید از تابعیت اخلاقی محروم شوند. اکثر طرف های متعصب و خشن که هرگز منعطف نمی شدند، آموخته اند که ستیز مداوم با دست آویز های سُخره، پیش از همه، حفره هایی را بیشتر می کنند که پیش از آن، به اثر سلامت اجتماعی، گاه ایجاب می کردند بدون نقد، پُر شوند.

فکر کنید کسی که به من توهین کرده بود، چه کاره بود؟ وقتی به صفحه ی فیس بوکش مراجعه کردم، از بس پُر از نظم و نشر مستهجن بود که در هر بند و سطرش از مدفوع و سُرین اش استفاده می کرد، اول احساس کردم وارد حیاط یک بیت الخلاء شده ام، اما کمی تدقیق متوجه ام کرد که این، صفحه ای با ادبیات فارسی است.

پشتون ها: نوشته ی مصطفی عمرزی

۱۳۹ /

متأسفانه ضعف های اخلاقی به گونه ای افزایش یافته اند که تبعات آن ها نادیده گرفته می شوند. مردم ما به خصوص در موضع خصومت، دوست دارند حتی از نمونه ی بیت الخلایی هایی استفاده کنند که مثال آوردم.

گاهی انتقاد بر زبان فارسی در افغانستان، شبیه گندی ست که می زنند، اما پس از فراغت، مسوولیت آن چه را رفع حاجت کرده اند، نمی پذیرند. چنان چه مفتری در غم افتراء می ماند، دست آویز های سُخره نیز طی مراحل عدلی، قضایی و جرمی می توانند دمار از روزگار منتقدانی در آورند که با نیات زشت، عمل می کنند. هر عمل، عکس العمل دارد. چه خوب گفته اند:

از مکافات عمل غافل مشو
گندم ز گندم روید، جو ز جو

دگم اندیشی و واقعیت ها

وقتی در جا های «مورد دار» تاریخ خویش گیر می افیم، زمانی که مساله ی تنقیدی هم باشد، هرگز از تاثیرات زهر آگین بغض دیگران، برکنار نمانده ایم. متأسفانه در عکس قضیه، از پردازش هایی نیز متأثر شده ایم که طرف مقابل برای بزرگ نمایی خویش، بیماری خیالبافی را شیوع می دهد.

دگم ناشی از تمام موارد حاکم بر جامعه، بدتر از همه، ما را درگیر گونه ای از غرور و اعتماد به نفس کاذب می سازد تا در شعاع آن فراموش کنیم نیازهای انسانی ما با نوع گرایش هایی که از همه جایش حماسه و پیکار می ریزد و مجریانش مردمانی با دستارهای بلند، حاضر اند برای هر نوع دیگر قوالب حماسی که تجربه نشده باشد، خودشان را فدا کنند، تردید برای گام های بلندتر را بیشتر کرده است.

در واقع در آن جا هایی مُعضل عقب مان، دست به گریبان ما می برد که آن بلندی های خیالی، بر اثر استفاده ساییده شده اند؛ تورید و استفاده ی آن ها، نه محرک جنگ می دهند و نه اراده ی میدان داری.

درمانده در حل مساله، درمی یابیم که پیرامون ما زمانی که فارغ از هیاهوی بگير و ببند، دفاع و مبارزه است، چیزی زیادی حتی برای نیازهای اولیه ندارد. سیطره ی بدون چون و چرای دگم که از تمامی مزایای فرهنگی، دینی، اجتماعی و سنت سالاری ها بهره می برد، ما را هنگام تقابل با واقعیت ها، غافلگیر می سازد. بحث اعتراض ما، همانند

تنقیدی می شود که وقتی از آدرس یک غیر پشتون می شنویم، خیال می کنیم گویا ایده های او، نادرست نبوده اند.

توأم با رنسانس اروپایی، فاشیسم، راسیسم، کمونیسم و صد ها بلای ایسمی دیگر را زاده اند. بنابراین اگر رد یابی مساله را در دگم، پی گیری کنیم، نقش منفی در همه جاست. واقعیت های پیرامونی ما اگر اراده ای برای وضاحت آن ها بشود، روشنگری هایی می شوند که با فهم آن ها، در نخست، از سایه ی انجمادی خواهیم کاست که بخشی از فرهنگ ماست و این باور اجازه نمی دهد با دریافت واقعیت های کنونی، موانع پیشرفت را دور بزنیم.

تحول، تغییر و دگرگون شدن، به تخلیق طبیعت منجر می شوند. فراز و فرود این ماضی، انسان اندیشمند را برای وقایه و رفاه، دایماً مشغول کرده است. سوژه یابی از این حیث در دنیایی که تقابل انسانی نیز به اندازه ی تاریخ زمین، تنوع آفریده است، مردمان و جوامعی را معرفی می کند که دچار «خلط اوهام» نیستند. اگر «اگر های تاریخ» و مگر «مگر های تاریخ» نبودند، سیطره ی مردمان غربی که در تقابل جنگ های وحشیانه از همدیگر قصاص گرفتند، بقیه ی زنده گی مردمانی را که از درك تحول، تغییر و دگرگونی به حد ناهنجار کنار مانده اند، جزو داستان چند صد ساله ی استعمار دیگری می کرد که پیشینه دارد (استعمار مستقیم).

یافت ما از فرهنگ ها که بر اساس قرائت تاریخ در حد هویت های تباری می ماند، در بُعد ارزش های بشری برای تعریف دیرینه ی ما مهم

پشتون ها: نوشته ی مصطفی عمرزی

۱۴۲ /

است، اما این مهم نباید در برابر واقعیت هایی دگم شود که جامعه را به سوی ترقی رهنمون می شوند.

روایت تاریخی خوش، اما غم انگیز سلطنت اعلی حضرت شاه امان الله، هرچند زمان را رعایت نکرد، ولی با درک نیازها، رو به جلو را اصل مهم رفاه مردم شمرده بود. سال ها پس از آن زمان، این اصل (رو به جلو)، آیین ما برای انکشاف و ترقی است.

تحول امانی، نوید رفاه و خوشبختی های مردم بود، اما دگم اندیشی که به سنت اعتقاد به گذشته، مردم را در اوهام و تاریکی در حد رعایت ظواهر زنده گی، پوشاک و محاوره نگه داشته بود، یک قرن پس از منویات نیک امانی، این کشور را تهدید می کند تا مردم ما سر در گریبان ریش، دستار و مائده های فرهنگی گذشته گان، با نسخه هایی به زنده گی کنونی بنگرند که اگر از ماهیت فرهنگی، پدیدار زبانی و شاخص های تاریخی و باستان شناسی بگذریم، نیازهای حال ما را تامین نمی کنند.

دغدغه ی خاطر شاهان گذشته، به ویژه فاتحان و کشورگشایان، بخشی از ادبیات کهن این سرزمین را می سازد. اگر مزیت حماسی آن را برای مرآتی ملی تعریف کنیم، بازهم در منگنه ی محالات می افتد؛ زیرا نمونه های شاهنامه ها، مثلاً تخلیق فردوسی، انباشته از گرایش های مذبوم مجوسی است که امروزه برای هیچ غیر مجوسی، خوش آیند نیستند.

پشتون ها: نوشته ی مصطفی عمرزی

۱۴۳ /

در آینه ی تاریخ و داشته های فرهنگی خویش، گذشته را به حیث
پشتوانه بنگریم، اما خواسته های خویش را سوا از ایده های مردمانی
تحقق ببخشیم که از ما (از رهگذر تاریخ)، فاصله دارند. ما در قرن ۲۱
استیم!



زبان بازی

وقتی اصرار زبان بازان برای اصل شمردن عادت تکلم در هویت تباری را می بینیم و از جانب دیگر، شاهد می شویم که بعضی ما در کنار مخالفان و گروه های انباشته از موتلفان ضد افغان، تا مرز خیانت آشکار به جامعه ی تباری و ایثار مردم برای اشتراک در تحولات انتخابات، با همزبانی، فریاد مخالفت سر می دهند، نمی توانیم از تمسخر برکنار بمانیم. به این دلیل، کسانی که فکر کرده اند، زبان که بخشی از ابزار انسانی برای ارتباط و مفاهمه است، توانایی بخشیدن هویت دارد، باید بگویند چرا زبان، خاصیت نمی سازد تا کسانی که ادعای افزایش و کاهش دارند، وقتی از کورس های زبان های خارجی فارغ می شوند، تغییر هویت نمی دهند؟

زبان بازان، با آن همه ادعای دفاع از هویت، وقتی مساله ی ادبیات مطرح شود، برای به اصطلاح سُجه ماندن زبان، از ترجمه نیز حاشا می کنند. بدین گونه نه فقط ادبیات ما را در گیر دگم و کم مضمونی ساخته اند، بل توان فکری جامعه ی ما را دچار جمود می سازند تا در کسب آگاهی ها از دایره ی رسومی بیرون نروند که در ماهیت خویش به اندازه ای ست که در جمع اقلیت و اکثریت می شناسیم. بنابراین، «میان کسانی که هویت تباری مشخص دارند، اما با زبان دیگر می گویند، تفاوت قایل شویم!» برای آشکارایی بیشتر، موضع تباری خود را مثال می دهیم:

پس از شهادت محمد داوود که به گونه ای پایان مرحله ی عدم تبعیض در سیاست های زبانی نیز بود، آن چه پس از هفت ثور با ماهیت های زبانی واقع می شود، کاملاً خلاف برداشت هایی ست که زبان بازان تعمیم می دهند.

حقوق زبانی ما با پُرگویی، شعار و گفتمان زبان تامین نمی شود! اما وقتی جامه ی عمل خواهد پوشید که محتوای ادبیات ما، جهت تامین حقوق ما باشد؛ فرقی نمی کند که با زبان انگلیسی، فرانسوی، هندی، دری، عربی و یا پشتو، اما خیلی مهم است درونمایه ی آن، مدعای ما را توجیه کند. ظواهر، کارساز نیستند. انگلیس ها چه خوب می گویند: «انسان به لباس شناخته نمی شود!»

ما از زبان به عنوان عنصر شناخت خصوصیات قومی و به عنوان پدیده ی انسانی که مکمل هویت ماست، همیشه دفاع کرده ایم و آن را حق مسلم مردم خویش می دانیم؛ اما در شرایط خاص و افتیده گی تبار ما در جغرافیای منطقه که بیش از ۱۰۰ میلیون پشتون را از هند تا آمو جا داده است و حقایق زیادی با تنوع پشتون های هندی زبان و دری زبان، آمیزش یافته گانی که صورت پشتو در پاکستان را می سازند و زبان پشتو در یک داد و ستد وسیع، گاه طبیعی و گاه اجباری، دچار تنوع و فشار است، هرگز نخواهد توانست در مسیر یک دست سازی هایی که سهم فرهنگی دیگران را تضعیف می کند، به زبانی مبدل شود که در افغانستان به نام زبان ملی شناخته می شود؛ یعنی تمام زبان هایی که گستره ی فرا قومی نیز دارند، به اساس نزاکت های اجتماعی، تابع

صرف و نحوی اند که به اثر خلط اقوام، چنانی که رشته های خویشاوندی ایجاد می کنند، ارمغان لغوی دارند. مثلاً اصرار به استعمال بانو، به جای خانم، که اسم ترکی است، ما را در این منگنه می اندازد که درباره ی این میراث فرهنگی جامعه ی ترکتباران افغان، چه جوابی داریم؟ اگر کلیت متجانس قومی در هیچ کجای دنیا یافت نمی شود، اصرار به اسم جانشین (بانو)، فقط در جغرافیایی جواز دارد که کاملاً تاجک باشد. چنین چیزی در افغانستان، وجود ندارد.

دست اندرکاران فرهنگی پس از هفت ثور که با تعصب وارد عرصه ی زبان شدند، متأسفانه هیچ مشکل مدعای تباری را حل نکرده اند. صرف نظر از این که به مشکلات و دامن زدن به موضوعات قومی افزوده اند، در جانب فراکسیون خلقی که مربوط به اکثریت شمرده می شود، از خیانت هفت ثور تا تنظیم های اخوانی، طالبانی و بازار آزاد، در حالی که پشتوزبان مانده اند، در جریان چهل سال حضور، عادت زبان آن ها، کمترین مشکل تباری ما را حل نکرده است. این حقیقت تلخ در حالی واقع می شود که تمام مفاهیم پشتونی، چون رسمیت زبان پشتو، پشتوتولنه، پشتونستان و ده ها عامل دیگر آن، در زعامت پشتون های دری زبان واقع شده اند. کوشش های تعمیم پشتو از امارت مرحوم امیر شیر علی خان تا سلطنت اعلی حضرت شاه محمد ظاهر (رح) که اوج رشد، ترقی، انکشاف و بالاخره رسمیت زبان پشتو شمرده می شوند، جالب اند. این همه تعهد را بزرگانی ظاهر می سازند که پشتون بودند، اما پشتوزبان نبودند.

پشتون‌ها: نوشته‌ی مصطفی عمرزی

۱۴۷ /

توجه به ظواهر، جزو سنت‌های تبارز منفی شخصیت در جامعه‌ی ما به شمار می‌رود. متأسفانه این برداشت، تناقضاتی را در پی داشته داشت که وقتی ماحصل آن‌ها، برخلاف صورت می‌شود، زبان‌بازان را ناراحت می‌کند. بارها افراد و اشخاصی را دیده‌ایم که در حد متکلم، پشتوزبان یا دری‌زبان بوده‌اند، اما به اساس برداشت‌ها و مقاصدی که سیاسی نیز اند، این ظواهر، باعث تشخیص درست آنان نشده‌اند.

شورای تاجکان پدرام، مثال خوب دنباله‌روی ظواهر زبانی است، با این تفاوت که آنان از تعمیم مفاهیم فارسی زبان، منظور دارند. جافتیده‌گی دری در رسمیات ترکان و پشتون‌ها که در چند سده‌ی پسین به آن به عنوان وسیله‌ی مورد استفاده می‌نگریستند، وقتی در استحاله‌ی قومی، وسیله‌ی قراردادی می‌شود، با صورت مصرف بالا، ظاهراً مردمانی را در جلد دیگران، معرفی کرده‌اند.

شهر تاریخی هرات با اینیه‌ای که میراث ترکی ست و ظرفیت بشری اکثریت پشتون، کاملاً نافی برداشت‌های فارسیستی می‌باشد، اما با رواج زبان دری، شبهه ایجاد می‌کند که اگر متکلمان آن شهر، خود به هویت خویش اذعان نکنند، ظاهراً به نام هویت یک اقلیت قومی (تاجک) مصادره می‌شوند. عین این مثال شامل آن چند هزار نفری می‌شود که در گروه‌های بی‌نهایت خورد در ننگرهار، لغمان یا زرمست پکتیا، هرچند پشتو زبان اند، ولی خود را تاجک یا دهقان می‌گویند.

اثرات بدخیم زبان بازی زمانی بروز می‌کنند که می‌بینیم، تعدادی پشتو یا دری‌زبان، در جهتی موضع می‌گیرند که با هویت تباری ارتباط

ندارد. من همواره از آزرده گی و ناراحتی شماری به خنده می افتم که گمان می کنند، احاطه به زبان یا عادت استفاده از زبان ها، از کنار داعیه ی قومی می گذرد.

در نشست تشکیل «ائتلاف بزرگ افغانستان» که اکنون کاملاً از هم پاشیده است، شخصی با تخلص آخوندزاده که ظاهراً پشتون شناخته می شد و به جز پشتو، بویی از زبان دری نمی برد، از بس از جو ضد پشتونی این ائتلاف به شوق آمده بود، در پایان نشست، می خواست دست محمد محقق را ببوسد. آقای محقق، باوجود این که بر اثر صراحت لهجه با انتقاد و هجو مردم رو به رو شده است، اما با درک نزاکت های عظیم اجتماعی، اجازه نمی دهد کسی، ولو ظاهراً پشتون هم باشد، دست او را ببوسد. درک این نزاکت اجتماعی، با بینش امثال محقق ها به همراه است که می دانند اُبُهت تاریخی پشتون ها و ظرفیت سرنوشت ساز شان در مقدرات افغانستان، آنان را در منظر فرو دست، خشمگین می سازد. تصویر این جریان، تعبیر گوناگون یافت، اما برای من، تایید برداشت هایم بود. اگر عادت تکلم به زبان به آخوندزاده ی چاکر، هویت تباری می داد، هرگز در مقام کهتران کرنش نمی کرد. این جا چنین است. جای و جایگاه، حتی مردمان مستضعف پشتون را عزت نفس می دهند تا در «افغانستان»، خود را کمتر از دیگران نشمارند. این حقیقت، با پشتوانه ی تاریخی، ظرفیت بشری و اثرگذاری آنان در مقدرات کشور ما، نهادینه می باشد.

شرح تصویر:

پشتون ها: نوشته ی مصطفی عمرزی

۱۴۹ /

یک آخوندزاده ی پشتوزبان که می خواست دست محمد محقق را
بیوسد، اما او اجازه نمی دهد.



پشتون ها: نوشته ی مصطفی عمرزی

۱۵۰ /

زیان های تخریب اجتماعی

در این شکی نیست که باور افغانان (عامه ی مردم افغانستان) با ایمان عجین شده در جان شان، کشور تاریخی ما را در هر فرودی استوار نگه داشته است، اما در روزگار ما که تنوع و مقوله ها، افق ها را بی کرانه ساخته اند و پدیده ای به نام دیموکراسی، در جایی که از مزایای واقعی برخوردار نیست، اما تیغ تیز توجیه اغراض قومی می شود، آیا می توان از باور هایی مستفید شد که با وجود حُسن محتوا، تعلق خاطر اکثریت مردم ما، بیشتر قبل از هفت ثور بودند؟

چرایی مقوله ی افغان ستیزی در افغانستان در جایی آشکارایی بیش می یابد که مشاهده می کنیم مردم، بزرگ ترین پشتوانه ی ارزش های افغانی اند و به این مبناست که کشور و ملت ما، شهرت جهانی دارند. در این شکی وجود ندارد که تمام اقوام شریف و سربلند افغانستان که من معتقدم همیشه در ایست های تاریخی که حفظ افغانستان، افغان، اتحاد و اعتقاد ما به دین اسلام نامیده می شوند، ایستاده اند، حذف حقیقت ما را با شهرت های کنونی، محال می کنند، اما این را هم نمی توان انکار کرد که موضع تبار ما برای سرسپردن در راه افغانستان و ملت افغان، هر شیردل بیگانه را در میدان تجاوز به این کشور و ارزش های افغانی، می لرزاند.

در این شکی ندارم که غلظت مقوله‌ی افغان ستیزی یا تضعیف تبار ما به هر نامی که صورت گیرد، اغراضی ست جهت مقاصد شومی که حذف هستی، دارایی‌ها، شان و تاریخ ما را تعمیم می‌دهد.

مردم ما نباید غافل بمانند! وقتی نقد آنان مطرح می‌شود، از اهداف این تقابل، چه سیاسی، چه قومی و چه حزبی، حذف را به هدف سلطه، منظور می‌کنند. با آرزوی افت تبار ما که متن و محتوای مقوله‌ی ستیز قومی در افغانستان است، اگر در فزون‌خواهی افراطی، حذف افغانستان را آرمان می‌کنند، در ناتوانی سعی کرده‌اند با تعمیم مفاهیم توهین، افغان‌ها را به حاشیه بکشانند.

تجربه‌ی تاریخی مستند که خود در متن آن قرار داریم، به وضوح حاکی از اغراضی ست که با استعانت از عوامل مختلف، به خصوص بیگانه‌کوشیده‌اند با طراحی حذف فزیک، جابجایی، اما چون چنین مامولی برآورده نمی‌شود، می‌کوشند با فرهنگ‌سازی‌های توهین، تحریف و تحقیر، مردم ما را در کشوری به حاشیه بکشانند که نام آن را مغرضانه منسوب به یک قوم می‌کنند. اگر این حقیقت تحمیلی را در جلو‌شان قرار دهیم، دشمنی با مردم ما در خانه‌ای صورت می‌گیرد که می‌گویند فقط از ماست.

زیان‌های تخریب اجتماعی در ابعاد مختلف، مردم را تهدید می‌کنند. واژگونی نظام اولین جمهوریت، سرآغاز این بدبختی‌ها بود. بدتر از همه، گرایش‌های افراطی چپی و راستی، عامه‌ی مردم ما را در برابر هم، اما به نام مخالف، در حالی که در سنگرهای دشمنی قرار می‌

دهند، فرصت می‌سازند تا در خلای آن، نه فقط به ساحات لم یزرع افزوده شود، بل مردم ما در بستر مشقات، از مرکزیت‌های سیاسی دور بمانند. این کنار ماندن در چهل سال اخیر با درگیری عظیمی که در بستر اجتماعی یافته‌ایم و بر اثر زیان‌های آن، جمع غفیر مردم ما بر اثر نبود امکانات، از تعلیم و تحصیل دور مانده‌اند، آنان را در زمینه‌ای که آسیب دیده‌اند، از راس قدرت دور می‌کند. در ضمن، واکنش بعضی هم تباران به نام مخالفان مذهبی که همه چیز را با تکفیر دینی دنبال می‌کنند، فضای باز گذاشته تا دیگران با ورود به آن، بیشتر از ما، به ما زیان بزنند.

اصرار مدام گروهک‌های شریپسند که در داخل حکومت‌های حامد کرزی و دکتور غنی موضع گرفته‌اند تا با مدیریت بحران در مناطق پشتون‌نشین، نگذارند اثرات مثبت و عظیم پشتون‌ها در قدرت، کشور را به امنیت و رفاه قبل از هفت ثور برسانند، ثبوت این مدعاست که زیان‌های تخریب اجتماعی که با تمام توان سعی می‌شود همچنان به حیاط زنده‌گی ما، تخریب وارد کنند، بزرگ‌ترین جمعیت قومی این کشور را در تنازع تحمیلی، اجازه نمی‌دهند چنانی که در شان آنان است، به قدرت برسند.

فکر می‌کنم در باید‌های مورد نیاز، نباید این ایده از نظر بیافتد که اگر می‌کوشند با تعمیم تخریب اجتماعی، میلیون مردم ما را از وحدت وجودی محروم کنند، به ناچار باید روی طرح‌هایی نیز اندیشید که با ارائه‌ی نسخه‌ی شبیه، توازن ایجاد می‌کنند؛ چنانی که محمد قسیم

پشتون ها: نوشته ی مصطفی عمرزی

۱۵۳ /

فهمیم با خیانت آشکار در کلب صوتی اش اذعان می کند «درایت ما همین بود که جنگ را به آن جا [مناطق پشتون نشین] بردیم»، سهم تخریب اجتماعی باید به خود آنان نیز برسد؛ هرچند به وضوح دیدیم که تبعات آن، دامن شان را در مثال جنگ کندز گرفت و صدها فامیل ناقل که از مناطق شمال شرقی به حرص توسعه، کوچیده بودند، با هراس کندز را ترک کردند.

به هر صورت، منظور ما از واکنش، اهداف عام نیست؛ زیرا آن را خلاف باور های محترم افغانی می دانیم. سعی شود به مصداق آن چه کشت کرده اند باید درو کنند، عامل خشونت، گریبان کسانی را بگیرد که با تعمیم زیان های تخریب اجتماعی، تلاش کرده اند، طبیعت افغانستان ناگوار شود. بگذاریم عاقبت زشتکاران نیز زشت باشد.



سال های سیاه

در واقع سیاه روزی ها و بدبختی های مردم ما اگر در بیش از سی سال در حد هر دقیقه و لحظه نباشند، زیاده نخواهد بود که بنویسم هر روز و شب، بیشتر شده اند.

با وجود تحمل فجایع و جنایت ها، درست تا زمان حاکمیت دکتور غنی، گرچه بیشترین فشار ها بر پشتون های افغانستان رفته اند، اما فراگیر بودن و عمومیت موضوع، اکثراً باعث می شدند تا تبار ما خود شان را در میان سایر افغانان، قناعت دهند که در درگیری، فقط و تنها نیستند. فهم این حقیقت، مردم ما را به صبوری و تحمل بیشتر می کشاند. بنابراین اعتراضی نکرده اند که بیشترین درد ها و مصایب را تحمل می کنند.

پس از سقوط حاکمیت طالبان با پدیده ی دیموکراسی انجویی و خارجی، بدون هیچ منطقی که چنین نوع را در جامعه ی افغانی، تجربه داده باشد، در بگیر و ببندی گیر ماندیم که اگر کسانی دلخوش اند و روسای افغانستان به آن ها افتخار کرده اند، بدترین آسیب های روانی و فکری را نیز بر مردم ما وارد ساخته اند که به عبارتی تشنگی فکری و از هم پاشیده گی وحدتی بود که افغانان در سخت ترین سالیان زنده گی، با حذر از آن ها، دشواری ها را پشت سر گذاشته بودند.

در این که جامعه ی ما از رهگذر باورمندی، دچار اشکالات حاد شده است، باوجود پابندی اکثریت روستایی بر ارزش های دینی و زیست

باهمی، رهبری جامعه که به گونه ای زیر سایه ی قشر آگاه و یا به اصطلاح روشنفکر، زیست می کند، تبار ما را دچار تقابلی نیز کرده اند که هرچند مستقیم و غیر مستقیم است، اما در تداوم به اصطلاح دیموکراسی، فرهنگی را به وجود آورد که در موارد گوناگون آن در توضیح تشدید اختلافات و دشمنی ها، مثال های زیادی وجود دارند.

پی آمد دیموکراسی انجویی، استفاده ی گسترده ی کشور های ایران، پاکستان و جناح های تندرو نیز بود. حاکمیت با تیمی از مدیران بی کفایت زاده ی ائتلاف و معامله، خود هم جهت ایجاد مشکلات روانی و مادی اجندا می سازد و به خورد مردم می دهد تا در کنار دستگاه عظیم، ولی بی کفایت دولت که با سخافت فعالیت ادارات فرهنگی، افغانستان را به موجود بی زبانی مبدل کنند که باوجود برآورد وجوه مالی بسیار و بودجه های انکشافی و زمینه های دیگر، از رهگذر آن داشته های فرهنگی که قابل وصف باشد، در قطار نادارترین حاکمیت های افغانستان بماند.

در حالی که برای قانون مندی رسانه ها، کار های موثری نشده اند، با هیاهوی فرصت طالبان، بهانه هایی خلق شدند تا جلو اجحاف، اما به نام محدودیت، گرفته نشود. صرف نظر از این که به چه اندیشه های اجازه داده شود، مردم ما این بار نیز در ضایعه ی جان و هستی، اگر از یک سو گوشت دهنه ی توپ مخالفان مسلح شدند، در سوی دیگر، شاهد بربادی معنوی و فرهنگی نیز شده اند.

بخشی از جامعه ی افغانان را به منظور تفرقه، زیر فشار سیاست ها و خواسته های بیگانه، در میان شهر ها، خانه ها، در میان کوچه ها و جاده هایی که در کنار هم زیسته بودند، به تجرید کشانده اند.

در زمینه ی تنازع کنونی که هر لحظه ای زمان را هدر می دهند و نوسان پستی و فرود اند، باید تفهیم کرد که نیاز های مهمتر دیگر در کنار اقتصاد، امنیت و دیموکراسی نیز وجود دارند.

مردمی که در یک جغرافیا زنده گی می کنند و این جغرافیا، کشور و مرز های آنان برای حفظ شان و حقوق آنان است، نیازمند باور هایی اند که مقال کشور و ملت را می سازند. در دنیای ما، هیچ کشور و ملتی بقا نخواهند یافت، مگر این که مردمان آن ها جهت حفظ کشور و ملت، تعهد نداشته باشند.

پشتون های افغانستان که از زمان ظهور سیاسی تاکنون، باورمندی برای بقا و حفظ سرزمین را تلقین می کردند و میراث این تامل، تضمین یک پارچه گی افغانستان در سالیان تجاوز شوروی و حتی حاکمیت تنظیمی شد، با ایجاد شرایط نو که دشمنان به بهانه ی دیموکراسی تا ناممکن ترین برنامه های بیگانه را عملی ساخته اند، در حالی سوژه شدند، توهین می شوند و حقوق شان ضایع شده است که در هر تجاوز و تحمیل خواسته های بیگانه، بخشی از توان خود را در هیاهوی به اصطلاح دیموکراسی، در خصومت هایی نیز از دست می دهند که ناشی از اغماض افراد و گروهک های منفور جامعه اند.

سال های سیاه که از رهگذر به اصطلاح دیموکراسی و آزادی بیان، نصیب افغانان شدند و بخش حجیم آن ها را برای بی حرمتی در برابر بزرگ ترین مدافع افغانستان (پشتون ها)، هزینه کرده اند، در حالی که پی آمدی جز تشّت ندارند، خشم را بر تعهد کورکورانه و میان تهی نیز بر می انگیزند که مدیران بی خبر از تاریخ و فرهنگ، ایجابات و نیاز های افغانستان پس از جنگ و قربانی جنگ را در بازار زده گی شرایط کنونی همانند محتویات فلم های مبتذل، در خط تصویربرداری و هدایت کارگردان های بی سواد، گرو گذاشته اند.

لجام گسیخته گی به اصطلاح آزادی ها، تضمین سال های سیاه شد که به ویژه بالای بخش از جامعه ی تباری ما تحمیل و در حالی که فرهنگ شده است، تعهد زعامت برای قبول این ذلت، در نفهمی و بی سوادى از تاریخ و ارزش ها، گاه موضع دفاع ما را نیز نکوهش می کند. در کجا معمول بوده است که توهین، تحریف و گزافه را ارزش بگویند؟ باور های انسانی، هیچ گاه عاری از ارزش های اخلاقی نیستند. به دور و نزدیک میراثی که در سال های سیاه برجا گذاشته اند، نگاه کنید!

بررسی فقط جغرافیای مجازی، آن قدر فاجعه بار و شوم است که اگر بار دیگر به سدی برخوردیم که فرود تاریخ باشد، آخرین ایستگاهی خواهد بود که پایان تاریخ می نویسند.

تاسف زمانی بیشتر می شود که در سال های سیاه که عمده ی هتاکى های آن ها ویژه ی تبار ما بود، در کاسه ی صبر مردم می خورند و اما

پشتون ها: نوشته ی مصطفی عمرزی

۱۵۸ /

خمارآلود می گویند: به آن افتخار می کنیم. ما که به یاد نداریم اجداد
و نیاکان ما به دشنام و توهین، افتخار کرده باشند.



ستیز و سلب استقلال فکری

روزی هنگام صحبت هایی که زمینه ی اتفاقی داشتند، به یکی از رهبران جناح به اصلاح ستمی که در پشتون ستیزی معروف اند و بخش عمده ی نقد هار غیر پشتونی، محصول تفکر آنان است، با رعایت احترام هر دو جانب، یادآوری کردم که موضع نقد شما در کنار میلان در سایر موارد، با ماهیت عدم رعایت اخلاق و حقایق، باعث شده اکثر مردم ما که از گرایش های قوم محور نفرت دارند و به این دلیل احزاب قومگرا پس از سال ها فعالیت، تعمیم نمی یابند، در تله ی جناح های متعصب بیافتند و بدون هیچ رضایت و دلخواه، در احاطه ی نقد هار، برای هر کسی که از آنان بگویند، صرف نظر از این که چه می گویند، الله و اکبر بگویند. ستمی مخالف که از فرهنگیان زبان دری نیز است، با عزت نفس و حاکمیتی که بر خودش دارد، از تذکر این مورد مهم جا نخورد، اما خوب فهمید که چه می گویم.

توده های عوام که سوای نخبه گان و اقشار مسوول، تابع شرایط عام زنده گی استند و پیشینه ندارد همه از فهم کل مسایل سر درآورند، با وجاهت تحصیلی و سوادى که از نخبه گان و افراد متشخص جامعه می شناسند، از آنان حمایت می کنند و آنان را می ستایند.

در تجربه ی سالیان حاکمیت رییس جمهور کرزی، شناخت گرایش ها و ملاحظات قومی ما انواعی نیز دارد که بر اثر ستیز، باعث سلب استقلال فکری شده اند. این مُعضل زمانی حاد می شود که به اثر هجوم

طرف مقابل، تفکیک صورت نمی گیرد و مردم ما در جمع کسانی که تر و خشک شان سوختانده شده است، قرار می گیرند. در چنین اوضاعی می باشد که دچار مصیبت خلاء فکری می شوند.

مثال های زیادی وجود دارند که بعضی، با هیچ پس منظر و پیشینه ی تاریخی، دنبال افراد و کسانی می افتند که حتی تا نیمه ی نهادینه شدن نقد و فرهنگ ابتدال، جرات نداشتند مردم ما را که در جریان تبارز تاریخی خویش، زیر چتر ارزش های دینی و اسلامی با دیگران برادرانه و مبنی به احترام زنده گی کرده بودند، منحرف کرده تا کورکورانه، از آنان پیروی کنند.

شدت و حجم پشتون ستیزی های هار، غیر اخلاقی و دور از شان انسانی که پیش از هدف، با منشای آن ها، از حیثیت می افتند در زمینه های گسترده ای که برای کار های فکری و فرهنگی مهار گسیخته میسر شده اند، مردم را در موضع دفاعی در کلیت و حدودی منسجم می کنند که نه فقط خواست آنان در دایره ی حقوق و داعیه ی قومی بر حق نیست، بل موضع یا مواضع آن جریانک ها و گروهک های غیر مردمی را تقویت می کنند که یا چپی اند و یا راستی و یا هم تازه فاشیستان و راسیستانی می شوند که کاویدن ماهیت اندیشه های شان، طنز های استقراضی از مکتب های شوونیسم و فارسیسم جهان سوم است. آنان با گونه ای از تنقید که به اصطلاح تر و خشک را می سوزاند، مردم ما را و در گُل، ملت را به نفع جریان ها و گروهک های مطرود و منفور، ناچار از تمایل می کنند.

پیام ما برای کسانی که تبار ما را محور معضلات قرار می دهند، این است که تا زمان تفکیک و تشخیص درست که نیاز نقد را توجیه می کند و تا وقتی که بدون تعصب و تبعیض های ناشی از تحاریف، موضع خویش را انسانی و غیر میلانی نساخته اند، مسوولیت آنان در به بی راهه کشاندن توده ها، کمتر از کسانی نیست که از آدرس ما، مرغ مقلد شما در توهین به دیگران می شوند.

بهرتر است به جای رویکرد غیر اخلاقی و زشت که اسمش را مبارزه و نقد گذاشته اند، در امر روشنگری هایی که توام با مردم، دیگران را نیز از خیر بهره مند می سازند، برای ملت خود با قرار دادن آنان در برابر حقایق و واقعیت ها و با پرهیز از داوری های خصمانه کمک کنیم که در شرایط و روزگار ما، بیشتر به اعضای خانواده های خود شان که در خانه ای به نام افغانستان و به نام افغان و از تمام اقوام جمع آمده اند، فکر کنند.

در واقع، به اثر ستیز خصمانه ی سیاسی که ابعاد اجتماعی، فرهنگی و رسانه یی یافته است، مردم را تشویق می کنند بر اثر نفی آدرس های قومی که نام چندین واحد خورد و بزرگ می باشد، بدون توجه به نزاکت های اجتماعی، در حدود افراد و اشخاصی قرار بگیرند که از مشروعیت لازم اجتماعی بی بهره اند.

متأسفانه تأثیرات ناگوار کار رسانه یی بی بند و بار که باعث می شوند افراد و گروه هایی با دامن زدن به مسایل قومی، مردم را در برابر هم قرار دهند، عامه را که در سطوح مختلف، مسوولیت های اجتماعی

مختلف دارند و از رهگذر تبیین، تجزیه و تحلیل تاریخی، علمی و روش شناسی آگاهی کافی ندارند، دنبال افراد و اشخاصی بکشاند که با سطح ابتدایی سواد تاریخی سعی می کنند فاصله ها بیشتر شود. به این دلیل است که به اثر موج سواری ستیز، بارها باعث شده اند ناآگاهی روش شناسی مردم، آنان را در منگنه ی سلب استقلال فکری بیاندازد.

دنباله روی بعضی افراد و اشخاص از جریان مذموم ستمی در افغانستان، مبین این ادعاست که به اثر ستیز خصمانه، استقلالیت فکری آنان سلب می شود. بنابراین، جناح ها و افرادی را حمایت کرده اند که سعی می کنند با برهم زدن نظم اجتماعی، از آب گل آلود، ماهی بگیرند.

مثال های زیادی وجود دارند که هرچند بخش کوچک مردم را در بر می گیرند، اما محرز می کنند زیاده رویی های چند تن و چند آدرس، توان فکری آنان را سلب کرده است تا بدون ملاحظه ی نزاکت های اجتماعی و این حقیقت که اگر نفی قومی و اجتماعی، عملاً صورت نمی گیرد، داوری از حیث برداشت افراد متهم به سوء استفاده، به معنی بستن درب استقلال فکری است؛ هرچند عوامل مختلف از جمله سواد و تحصیلات عالی، استقلال فکری را توجیه می کنند، اما تنوع سوژه و چند بُعدی بودن مسایل، حتی کسانی را به دام می اندازند که باوجود سواد و تحصیل، مثلاً اگر در حوزه های غیر فرهنگی کار می کنند، بر اثر نبود آگاهی های جامع، در تله ی افرادی گیر می مانند که همانند ستمیان افغانستان، با تزویز، شر و منافقت، حقایق تاریخی دیگران را تحریف می کنند تا مقاصد شان برآورده شود. عدم درک این واقعیت

پشتون ها: نوشته ی مصطفی عمرزی

۱۶۳ /

که از کنار نزاکت های اجتماعی می گذرند و به افراد و اشخاص سوء توجه می کنند، افکار بسیاری را در گرو دیگران، مصادره کرده است.

پشتون ها: نوشته ی مصطفی عمرزی

۱۶۴ /

شور و غوغا در میان موانع سمتی

هجوم امریکاییان و سقوط امارت اسلامی، عدم توازن را به نفع مخالفان طالبان تا عمق لایه های اجتماع کشاند. در آن جا هایی که مخالفان دولت با تکیه بر نیرو های امریکایی، فرصت یافته بودند، حال و هوا، سوای آن چه نبود که در گذشته ی افغانستان با وجود عبور از تمام بحران ها، طبیعی می نمود.

مخالفان طالبان در این شانس عظیم (هجوم امریکاییان)، تمام خواسته ها و آرزو های خود را تجربه کردند؛ اما سهم آنان برای غضب، تاراج و سوء استفاده های عظیم مالی، حاکمیت کرزی را با سیستم ائتلافی آن تا آخرین روز آسیب زد. بدتر از همه، چنان میراثی بر جا گذاشته اند که نظام اداری افغانستان را تا سالیان زیادی در گرو بقایای تنظیم ها، تضمین می کند. این تراژیدی که به گونه ی غیر متوازن و یک جانبه، حقوق بعضی اقوام را نقض کرد، در حاکمیت قبلی نیز اسناد زیاد دارد و هرگز پوشیده نخواهد ماند؛ اما آن چه در این نگارش می آید، اشاره بر بُعدی ست که چه گونه مخالفان طالبان با گونه ای از ذهنیت های قومی با تحریف تاریخ، تلاش های عظیم کردند تا انحصار قومی به نفع گروهک ها و مناطق را توجیه کنند. این توجیه با پشتوانه ی براهین و آن چه آن را مبارزه برای عدالت اجتماعی نام نهاده بودند، بیشتر از همه، دنبال پشتون های افغانستان می افتد تا ضمن سمت و سو بخشیدن

پشتون ها: نوشته ی مصطفی عمرزی

۱۶۵ /

به اتحاد جهانی علیه طالبان، از این رویکرد برای سرکوبی و ستم بر ما، استفاده ها کنند.

گزیده هایی از ترجمه ی کتاب خانم کتی گنن (ژورنالیست و افغانستان شناس دنمارکی) را در کتاب «اسنادی از سال های خون و خیانت جهادی» خوانده ام و بر خود پیچیده ام که بر اثر تجربه ی دیگر مواجهه با جامعه ی جهانی، چه گونه میراث شوم ستمیان و پرچمیانی که با سربازان شوروی به مناطق پشتون نشین می رفتند و به بهانه ی مجاهدین، روسان را فریب می دادند تا با حملات و وحشیگری ها، زیان های مالی و جانی عظیم را بر مردم بی گناه ما وارد کنند، به هزاران دوسیه ی خیانت ملی و نقض حقوق بشری افزوده اند که باید بررسی شوند.

چنانی که سیستم اداری افغانستان زیر فشار معامله و تحمیل، ستم عظیم را بر مردم افغانستان وارد کرد، پشتون ها را تا زمانی که کسانی از خبره گان و بزرگان آنان مجال یافتند مقداری روابط گسسته با تبار ما را ترمیم کنند، درست همانند تجاوز روسان، آسیب رسانده است.

ادارات قبلی و کنونی با این همه فرو رفت در لجن حاکمیت های معامله یی، هرگز نتوانسته اند به جفا هایی که بر قوم ما رفته اند، پاسخ بگویند.

کتاب خانم گنن که باید به زودی ترجمه شود (I is for infidel)، پرده از جنایاتی برداشته است که چشم پوشی بر آن ها، هرگز موجه نیست.

پشتون ها: نوشته ی مصطفی عمرزی

۱۶۶ /

مقامات ناتو و دوستان خارجی تایید کرده اند ده ها حمله و هجوم بر مناطق پشتون نشین را که بعداً ثابت می شدند همه نادرست و اشتباه بودند، به اثر سفارش شماری از مخالفان طالبان که اینک متحد نیرو های بین المللی شمرده می شوند، انجام داده اند. این و نمونه های دیگر، مارا ملزم می سازند در کنار امیدواری به آوردن نظام جدید، اصلاحات را با تمام آگاهی بر مسایل، پی گیری کنیم.

حاکمیت رییس جمهور کرزی با وجود تلاش های نیک او برای احتراز از درگیری جناح ها و تضعیف حلقه هایی که به نام اپوزیسیون می ساختند و بالاخره گرایش ملی برای توجه به مردم عادی که زمینه های کوچکی برای غیر وابسته گان را نیز فراهم ساخت و هم حفظ توازن در میان جریان های با پیشینه که هر آن برای به بحران کشاندن افغانستان، تلاش می کردند، او را در راس اهرام انتقاد قرار نخواستند داد، اما آن چه در بررسی حاکمیت وی خیلی مهم است تهدیدات، ستم ها، توهین ها و چشم پوشی ها بر منافع افغانستان، ارزش ها و تاریخ کشور اند که در تمام آن ها، پشتون ستیزی و حق تلفی بر آنان، اهم شمرده می شود. جالب تر از همه، نوعی از تهدید و هیاهویی ست که باز هم از آدرس مخالفان طالبان در چنان محدوده هایی بلند می شوند که دیگر نمی شود بحث سُخره و تهدید را با آن ها طنز ساخت.

تمام موضع گیری هایی که به نام حقوق قومی از چپاول دارایی ها تا کرسی های کابینه و دولت، تذکره ی الکترونیک و نفی طالبان و

پشتون ها: نوشته ی مصطفی عمرزی

۱۶۷ /

مخالفان مسلح حکومت اتخاذ کرده اند، در حال و هوایی بیان شده اند که گویی محبوسین مرفع، مبارزه می کنند.

هرگز نفهمیدیم و ندانستیم که در حاکمیت کرسی، صرف نظر از معاملات و موارد سری، کسی ندانسته است یلانی از قماش والی بلخ که همیشه با استفاده از ضعف ها و فرصت ها، اشکال مصنوعی دیگری برای بحران می سازند، هرگز جرات داشته اند حتی در جغرافیای ولایات خویش، بیرون از احاطه های تحفظ شده ی نیرو های خارجی و طرفداران شان، کاری انجام دهند؟

تشویق بی کاران و جوانان بی سواد و آواره برای خط و نشان کشیدن در برابر منافع ملی افغانستان، هرگز برای کسانی که گذشته ی حاکمیت های تنظیمی را به یاد دارند، هراس آور نیست.

یاد ما نرفته است که مخالفان طالبان، هر یک با انبوه تسلیحات در حد قدرت های منطقه یی، در برابر طالبان فقط مجهز با کلاشنیکوف و موتر های دادسن، نود درصد افغانستان را واگذار کردند. آنان نومیدی را تا روسان و ایرانیان، فرامرزی کرده بودند.

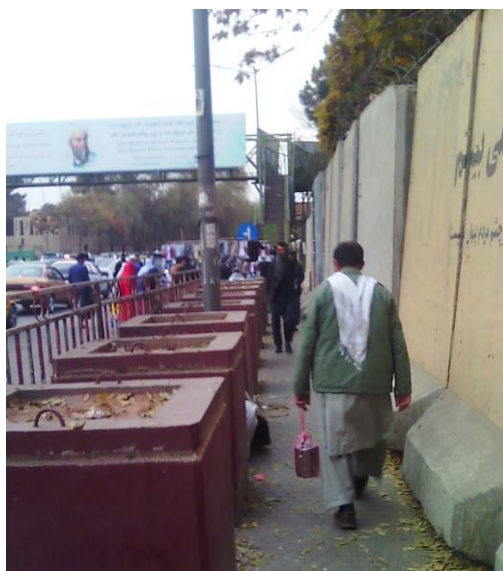
بقایای تنظیم هایی که در سیستم اداری افغانستان جا گرفته اند در آن جا هایی که عصبيت قومی آنان دخیل است، فرصت طلبانی بیش نیستند که مانند پرچمیان و ستمیان دیروزی از سربازان امریکایی، رنگ می گیرند. بسیار جای افسوس است که تهدیدات مخالفان را با بخشش از حقوق تمام اقوام افغانستان، جدی گرفتیم. اگر مدیریت کنونی می توانست موضع ضعیف آنان را با فهم از وزن آنان در برابر شان قرار دهد و آنان

را در مواجهه با مخالفان کنونی، هشدار دهد که تهدید نظام و ترویج فرهنگ ابتدال که به بهانه ی دیموکراسی و شعار های میان تهی عدالت اجتماعی، انجام می دهند، بیشتر از همه، خود آنان و آینده ی بقایای شان را صدمه می زند، هرگز از رهگذر روانی در عذاب نمی ماندیم که شماری مجرم با استفاده از فرصت، بخشی از نشرات میان تهی رسانه های صوتی و تصویری و چاپی را برای نمایشات مضحکی احتوا کنند که از توجیه جنایات خویش تا توهین، تحقیر و دامن زدن به موضوعات قومی و تحریف ارزش های افغانی و تاریخ افغانستان، در بدترین صورت، در میان انبوه موانع سمتی در حالی که دست به دعایند تا دیر زمان زیر چتر امریکایی، سوزش گرما و سرمای گذشته های خویش را فراموش کنند، در برابر بزرگ ترین قوم افغانستان (پشتون ها)، موضع نگیرند؛ زیرا با آن همه موانع هفت خوان رستم، لمس آنان ناممکن شده است. آنان مانند بخش هایی از سریال هایی اند که متأسفانه ادامه می یابند و وقت ما را برای شنیدن و دیدن گزافه، هدر می دهند.

شور و غوغا در میان موانع سمتی، از نوع همان تهدیدات خیالی اند که بار ها ما را در توهم آن ها، تار و مار کرده اند، اما وقتی خمار و خلسه ی سستی و خواب زده گی شان شکستند، ناگزیری پذیرفتن حقایقی که دلخواه شان نیستند بروز می کند.

پشتون ها: نوشته ی مصطفی عمرزی

۱۶۹ /



عدم توازن در باور های ملی

در امتداد نقدی که بر ما وارد می کنند، در مواردی که کم نیستند، متوجه شده ام که مقوله ی منافع ملی را که در واقع متضمن حفظ جغرافیای افغانستان و ظرفیت های بشری موجود آن است، با گونه ای از تحمیق و با وارد کردن ده ها ایسم (ISM) که هر کدام صورت های متناقض نمای اندیشه های انسانی اند و سلايق و تفاسیر خویش را از مجرای سفسطفه نیز دنبال می کنند، وارد بحث و گفت و گو می شوند. در فضایی که نگرش و ملموسیت، حذر از سوء تعبیر را بیشتر کرده اند، هر چند پدیده های سیاسی، زمانی که مستعمل می شوند، به تامین منافع منجر شده اند، اما در جامعه شناسی، وقتی از اخلاقیات عاری باشند، توازن باور های ملی را برهم می زنند.

سال ها قبل از امروز، کتاب جالبی به نام «پندار گسترش پذیری بی پایان حقیقت» (اثر امیر مهدی بدیع) را خوانده بودم. این کتاب، تفسیر جامع اندیشه های فیلسوف فرانسوی، رنه دکارت، بود. آن چه به جاذبه ی این اثر می افزود، شکست آن مرز های فکری بود که دکارت به نام «من می اندیشم»، دچار جزمیت می شود. اعترافات اواخر عمر او که هر چه در باره ی خدا نوشته است «مشکل دارند»، در مثال این دگم باور، توازنی را برهم می زدند که در زمینه ی اجتماعی باید با مجموعه ای از عناصر وابسته ی فکری، از سیاست تا فرهنگ، همسو می بودند.

تتقید موضوعاتی که سعی می شود با شاخصه ی تاریخ معاصر، ایده ی ستیز بسازد، پس از در مانده گی، در حالی که گونه ای از پیچیده گی معنایی می یابد، با وفور «ایسم ها» که هر کدام با گستره ی اجتماعی محدودیت دارند، همیشه از پذیرش بی طرفی، کنار می رود.

مقوله ی ملی گرایی در افغانستان، هر چند در سایه ی قدرت پشتون ها، تعریف شده است، اما محتوای آن با برداشت واقعیت های اجتماعی، هرگز به معنی انحصار تک قومی نیست.

ملی گرایی افغانی، بی نیاز از تعاریف امروزی مدنی، واقعیتی ست که تمام اقوام افغانستان را در بر می گیرد. بنابراین، در حیاط همه گیر آن، باید مساویانه زنده گی کنیم.

در واقع بازخوانی عقده مندانه ی تاریخ معاصر، نمی تواند مفاد ملی گرایی افغانی، به خصوص برای اقلیت های کشور را تضمین کند. مفاهیمی چون میهن دوستی و ملت پروری، زمانی که در سایر کشور ها با احترام قومی، ایجاد می شوند، در این جا نیز باید با چنین منطقی پذیرفته شوند.

اگر توازن باور ها در ساختار ملی گرایی کنونی نفی شود، قایل شدن یک طرفه ی آن، به صورت حالی منجر می شود که گاه ما را در تنگنا قرار می دهد؛ زیرا مفاهیم مطرح کنونی، با ادبیات و اسناد برجا مانده، صور خاص قومی یافته اند. به این اساس، فهم موضوع، چنانی که تعلق به آن، توازن باور ها را به وجود می آورد، ضایع می شود.

پشتون ها: نوشته ی مصطفی عمرزی

۱۷۲ /

برخلاف آن چه در مساله ی ملی گرایی در افغانستان، تعدادی را وامی دارد حتی آن را بهانه ی چشم پوشی وانمود کنند، ملی گرایی ما که همواره در جهت قوم حاکم تحریف می شود، اما با تنقید طرف، از نمود واقعیت هایی برکنار می ماند که قایل شدن به آن ها، افزون بر تعیین حدشناسی ظرفیت ها و کمیت ها، مردم را به احترام وامی دارند. جامعه ی پشتون ها به عنوان بزرگترین قوم افغانستان- کسی بخواهد یا نخواهد- با موقعیت قومی در ۳۴ ولایت افغانستان، اما در عدم توازن ها باور های ملی، از سهمی مستفید نمی شود که در عدالت اجتماعی به میان می آید.

حاکمیت رییس جمهور کرسی با تحمیلات و زیاده ی طلبی اقلیت ها، مثال بارز عدم توازن باور های ملی نیز شمرده می شود؛ زیرا تقسیمات قدرت به نام سهمیه ی قومی و شانه خالی کردن از پذیرش همه گانی «درد مشترک»، به خصوص تبار ما را زیان زده اند. در این بازی، در هر معادله ی سیاسی، حقوق قومی ما را می بُرنند و این در حالی ست که مجریان پشتون نیز برای کسب آرای سیاه و ناچیز اقلیت ها، حاتم بخشی کرده اند.

ملی گرایی نوع غیر متوازن، بیش از همه چالشی در برابر خود ما به شمار می رود. جامعه ی جنگ زده ی ما متأثر از ایدیالوژی ها و هرج و مرج کنونی، قربانی آن به اصطلاح باور های ملی نیز می شود که توازن ندارند.

پشتون ها: نوشته ی مصطفی عمرزی

۱۷۳ /

ما نمی توانیم به میزانی رای دهیم که از ظرفیت بشری ما، اما برای دیگران سنگین تر می کنند. در شرایط کنونی، پابندی یک جانبه به ارزش های ملی، فقط از حقوق ما کاسته است.

پنهان نیست که عدم وضاحت حدشناسی، شماری را به اصرار وامی دارد بدون درک واقعیت هایی که بی نیاز از سنجش و احصائیه، اثرگذاری های شگرف و دربرگیرنده ی تبار ما را تضمین می کنند، با صورت حال استقراضی، وارد خوانی شوند که برای میل در آن، همواره نیازمند اتحاد های نامقدس اقلیتی شده اند. چرا؟ زیرا کمیت بشری، مساله ی اقلیت ها را مطرح می کند.

در حالی که از اصرار ملی گرایی عدم توازن آگاهی می یابیم، برای حفظ قدرت سیاسی، حاتم بخشی برای کهتران که تا مرز حق تلفی بر تبار ما فرهنگ شده، بستر اجتماعی مردم ما را خشن تر کرده اند.

این که طالبان یا گروه های مسلح مخالف در مناطق پشتون نشین به راحتی سربازگیری و موضع سازی می کنند، مردم را در گرو باور هایی نیز خدشه زده است که در عدم توازن باور های ملی، سهم شان را برای دیگران، حاتم بخشی می کنند. در واقع ملی گرایی یک طرفه، مضرتی از عدم اعتقاد به آن است.

پشتون ها: نوشته ی مصطفی عمرزی

۱۷۴ /



عقب شعار ها

یکی از وسایلی که جهت ستیز قومی و خواسته های فزون، رواج کامل یافته، شعار است. در معنی اکثر حرکات، تحریکات و خواسته هایی که پشت شعار ها قرار می دهند، اغراض را بارکشی می کنند. فکر می کنید چرا مساله ای به کوچکی ترویج کلمه ی دانشگاه، آن قدر بزرگ می شود که شماری با هیاهو در جاده ها راه می افتند و بعضی با گرافه و دیده درایی، چهره های خویش را با انقباض عضلانی، ماسک می زنند. آنان بر اثر وجودی که کمتر خیری بروز داده است، همیشه در نمایشات رسانه یی یل می شوند و به همه هشدار می دهند که از پارلمان تا رییس جمهور، به کسی اجازه نمی دهند به آنان بگویند «پوهنتون بگو و دانشگاه نگو!»

بی عدالی اجتماعی در افغانستان، هیچ گاه و هیچ زمانی صبغه ای نداشته است که در نقد آن، وانمود شود با انحصار طلبی قوم پشتون، توام بوده است. رهبران پشتون پس از دو سده مبارزات حماسی و قهرمانانه ی روشانیان، ختک ها و هوتکیان، زمانی که سلطنت اعلی حضرت احمد شاه بابا (رح) را همانند اوج افتخار ملت برای ما به ارمغان دادند، در گسترده ی آن، در دربرگیری اقوامی که زیر لوای پشتون ها، دوباره صاحب کشور و هستی شدند، همه پذیر و همه شمول بوده اند. این خصوصیات در تاریخ معاصر افغانستان و در حاکمیت پشتون ها، پس از تغییر پایتخت از کندهار به کابل، با گونه ای از خلط بیشتر، مدیریت

پشتون ها را در زمینه ی همپذیری اقوام، وسعت می دهند. تا پایان ریاست جمهوری شهید محمد داوود، حتی ادبیات گفتاری و رهبری پشتون ها، اکثراً پشتو نبود.

جالب این جاست که تمام شخصیت های سیاسی پشتون ها، از پیر روشن ضمیر تا سده های بعد، در حالی که اکثراً شاعر، نویسنده، ادیب و فرهنگی بودند، با عصبیت قومی بیگانه مانده اند.

تا صدارت مرحوم محمد هاشم خان در سلطنت اعلی شاه محمد ظاهر (رح) که برای نخستین بار زبان پشتو نیز فرصت یافت رسمیت یابد و حمایت شود، کمتر نشانه ای بروز شده است که حکام پشتون افغانستان، دچار عصبیت قومی شده باشند.

با نقد هار، برای آن که شراکت ضد پشتونی اقلیت ها را بیشتر کرده باشند، مثلاً درگیری امیر عبدالرحمن خان با هزاره ها را «هزاره ستیزی» وانمود می کنند. مخالفان می کوشند علت اصلی درگیری های امیر با مردم را که کمترین محرک ضد قومی نداشتند، جزو اساسات ستمی گری بسازند.

مراجعه به تاریخ، واضح می سازد که حتی تا اوایل سده ی بیستم میلادی، نمونه های کله مناره هایی وجود داشتند که در شینوار ننگرهار، امیر عبدالرحمن خان از مخالفان خود که اکثراً پشتون بودند، به یادگار گذاشته بود؛ موردی که در هیچ جای ستیز با هزاره ها، مستند نمی شود.

پشتون ها: نوشته ی مصطفی عمرزی

۱۷۷ /

شعار ها و به تبع آن خواسته های مخالفان که منطق سخیف خویش را با موضوعات کوچکی چون دانشگاه، ثابت ساخته اند، با استفاده از مسایل سوزنی، مصروف جوال دوزی تاریخ اند. آنان با بیان چند مقال و چند نشخوار ادبی، هیچ فرصتی را برای زیاده خواهی، از دست نمی دهند.

در حالی که حیران مانده ایم، مجموعه ی واژه گان پشتو در دری افغانستان، با آن صورت رایج که شامل رتب نظامی، درجات علمی و چند نام دیگر است و هنگام استعمال، ۵۰ کلمه هم نمی شوند، گویا حساسیت برانگیخته باشند! برعکس، مخالفان ما با زبانی که اگر سهم اعراب، ترکان و ده ها قوم دیگر را نام ببریم و از آن حذف کنیم، حتی توان نگاشتن سطری را نیز در زبان به اصطلاح فارسی نخواهند یافت، چه رسد به این که مدعی پارسی سره شوند، با این فقر فرهنگی با لسانی که ادعای هر جلوه ای آن، نمایانگر ده ها فرهنگ دیگر است و بدون ۶۰ تا ۷۰ درصد خیرات عرب، از کار می افتد، جلو ما می ایستند و دعوا دارند که یک کلمه ی دانشگاه را هم نپذیرفته ایم. اگر واقعاً این بحث را دنبال کنیم، با اقوام، کشور ها و حوزه هایی نیز طرف خواهیم شد که بر اثر مشارکت تاریخی آنان در زبان به اصطلاح فارسی، شوونیسم عقب مانده ی ستمی در افغانستان، پیش از آن که مدعی باشد، مقروض می شود.

در واقع تامل در بهانه ی بیان یک کلمه، نباید از یاد ما برد که اگر سهم ما در باور های آنان، دشنام و فحاشی است و بخش بزرگ این فرهنگ

عداوت غیر منطقی، بی انصافی محض، دروغ، تحریف و یاوه است، باز هم یاد ما نرود که اگر روی رسمیت کلمه‌ی دانشگاه بی ملاحظه ماندیم، یاد تان باشد که نه تنها آن را جشن می گیرند، بل این الفبا را تا یایی که حذف ما و تاریخ ما باشد، با تمام توان دنبال می کنند.

بیماری روانی خودساخته‌ی مخالفان که آنان را با همه مواجه ساخته است و باعث افزایش عقده‌های شان می شود، آنان را در ردیفی قرار می دهد که به ناچار بایست در موضع انعطاف نماییم.

نیازها برای پاسخگویی‌های به موقع، زمانی بیشتر می شوند که مخالفان از مزایای حضور بیگانه استفاده می کنند و تا مرز حق تلفی دیگران، جلو می روند. اگر چنین نیست، چرا وقتی سفارش می کنیم در این شرایط دشوار که دامن زدن به مسایل قومی، معضلات ما را بیشتر می کنند و مسایل کوچک و ناچیز امثال دانشگاه نباید سیاسی شوند، با سوء استفاده از آزادی بیان و دیموکراسی توریدی نیروهای نظامی خارجی و حمایت مالی انجوها و موسساتی که در واقع همه چیز را بدون منطق پذیرش اجتماعی ما طرح می کنند و بیشتر انعکاس دهنده‌ی خواسته‌های دیگران می شوند تا صدای ملت افغان، در برابر ما، خم به ابرو می زنند و گویا حق به جانب، سفسطه می بافند! ما می دانیم عقب شعارها و به تبع آن خواسته‌ها، چه نهفته است.

بارها ضمن تحلیل اجتماعی فرهنگ، هشدار داده ایم که با طرح‌های مغرضانه و غیر منطقی ادبی یا مفرداتی که منطق زبان شناسی ندارند، در پی حذف هویت‌ها برآمده اند. با اصطلاح «فارسی زبان»، هویت‌های

پشتون ها: نوشته ی مصطفی عمرزی

۱۷۹ /

اقوام را حذف می کنند و با طرح های زبانی، حصارکشی کرده اند. به این صورت، با بزرگ نمایی اقلیتی، اما حقوق و هویت های همه را مصادره می کنند.



قهرمانان گمنام (از مجاهدین پشتون، یاد کنیم!)

کتاب داکتر شیرشاه یوسفزی (تاریخ مسخ نمی شود) در نقد «اردو و سیاست» نبی عظیمی را خوانده ام. در لابلای صفحات آن، ده ها تصویر زیبا، هرچند از اندوه و ایثار، اما یادگارانی از هزاران مستندی اند که چند تای آن ها در گونه ی تصویری، آن کتاب را آراسته بودند. سوگمندانه بقیه ی آن تقدس، در فراموشخانه ی اذهان و احزاب پنهان مانده است تا در تحریف تاریخ، حق، ضایع شود.

در تمام حاکمیت کرزی، در مناسبت هایی که تجلیل از جهاد و مجاهدین افغان را می طلبند، مثل این که عادت باشد، تصویر جهاد عبارت از بلبل سرایی تنی چند در ته و بر رودخانه ی پنجشیر می شود که مصروف کمین اند. این سیمای مکرر، برای هزارمین بار، دلخواسته های جناح های مخالف پشتون را تا سرحد شاخ و برگ، دیوانه وار بر تمام جغرافیای جهادی می کوبد؛ گویی جهاد، آیه ای بوده است که در پنجشیر نازل می شود و سایه ی جمعیت و شورای نظار، ستر دفاعی تمام افغانان بود. در این بین، فوران ادبیات آخوند های شیعه ی احزاب به اصطلاح جهادی نیز جالب است که بر محوریت ولایت فقیه ادعا می کنند و جالب تر از همه، کمتر نشانی مستند دارند؛ کسانی که بعدتر اسناد زیادی از آنان برای جهاد با حکومت ملا ربانی، کتابی و فلمی شده اند.

ما، نمک شناس تر از مُرده پرستانی که پس از مرگ یک عزیز شیون می کنند، حتی یادی نمی کنیم! سرگذشت بازمانده گان دلیرانی از این سرزمین که بزرگ ترین یادگاران آنان، گورستان هایی در کوه ها، دشت ها و در دیار هجرت است، تاریخ تلخ بیوه گان و یتیمانی است که اگر کاشانه های ویران، تاریخ اندوه یک قوم شوند، خیمه ها و تصویر ماجرای هجرت، امتداد همان حماسه ای می شوند که پیرامون اش، تلاش توده ها برای تنازع بقا بود.

از این که در این سطور ناچیز، قلمی برای مجاهدین تبارم رفت و از روی عجز و شرمساری بیشتر نمی شود، از بارگاه خداوند طلب مغفرت می کنم، اما هیچ گاه فراموش نخواهم کرد اگر تداعی حماسه ها، پیکار و ایثار مردان و زنان مجاهد ما، ما را شان می بخشد و وقار می دهد، جاودانه گی آن حماسه، نسل هایی را که مسوولیت داریم با تاریخ آنان تنویر کنیم، در آینده ها نیز سربلند می کند.

تلخی کاشت تحمیل در اداره ای که از ۱۷ سال، اکنون به ۱۸ ساله گی می رسد، توجه ملت برای عبور از تنگنای آن را زمانی به یاس می کشاند که در بقای این نظام، این بار کج، نوید سقوط دیگر است. ارکان برپایی این نظام، روی پایه هایی سُستی در سطح لرزان سیاست ارتعاش می کنند تا آینده ی سیاسی جغرافیای ما در تکدوری به تضمین بقا نرسد که محتوای این ساخت و ساز، سخیف اند.

عجز از عدم کفایه، دردسر ما برای علاج جامعه ای است که هرچند چرخه ی آن از باد میلیارد ها دالر خارجی به دوران می افتد، اما بذر آن

کاشت شوم (ائتلاف و معامله)، نه ریشه می دهد و نه حاصل آن سنگین است.

در پیوند به تداعی خاطره در این مضمون، اهمیت تجلیل از میراث حماسه‌ی جهاد ما، در جایی به نقطه‌ی عطف می رسد که توجیه سهامداران حاکمیت ۱۷ سال گذشته، تفسیر آنان از تحریف آن رویداد های تاریخ معاصر افغانستان است که «جهاد افغانان و امتیاز جهادی» را به نفع دیگران نوشته اند.

ابراز آزرده گی از صورت حال تاراج کننده گان، مانند قضایای دیگر، هرگز به حلی نرسید که بایسته بود «چرایی» را تفسیر می کردیم. مگر نه این که انحصار می کنند، اضافه می خواهند و درگیر اند، در نوشت همان صورت، تحریف تاریخی شده است که در فراموشخانه‌ی ذهن ما کتمان می شود، اما توجه نکردیم اوباش دخیل در حاکمیت، با تحریف جهاد ملت افغان و تعمیم فرهنگ جعل، گویا فرشته گانی بودند که اگر حاکمیت چهار ساله‌ی ملا ربانی را تحلیل کنیم، روسیاهی محض است و منظر جهاد، ثبوت می کند کسانی که از رسته های غیر پشتون در حاکمیت، به توجیه قدسیت رسیده اند، همان هایی اند که جیره‌ی آی.اس.آی داشتند و در سوی دیگر، از فرصت حضور روسان در وصل و بخیه‌ی خیانت، عذاب بدترین حاکمیت افغانستان (ریاست ملا ربانی) شدند.

سوگمندانه قربانی و جهاد کسانی به فراموشی رفته اند که اگر سهم آنان در تشکیل حاکمیت های پس از طالبان را بخواهیم، میزان زیان به نفع کسانی مبدل می شود که حق دیگران را می خورند.

از مجاهدین پشتون، یاد کنیم! زیرا سهم آنان در توجیه حضور کسانی که مستحق اند، اگر از سویی ادای دین شود، در سوی دیگر، باعث می شود کلکتیف خیانت، همان قدر بخورد که اگر از سر ترحم باشد، هیچ وقت حق کسانی نیست که در بدبختی های مردم، مسوولیت های کلان دارند.

تاریخ واقعی جهاد را در حالی مقدس بدانیم که قرائت فی نفسه ی آن، ضرورت تامین حقوق تبار ما را برای قربانی ها و ایثاری محفوظ می کند تا در نفرین کارنامه ی تنظیمی، آن مردان و زنان این سرزمین فراموش نشوند که در میدانی به بزرگی و قداست جبهات ملی - اسلامی پشتون ها، هزاران قهرمان گمنام اند، اما یاد آنان در ضیاع این سهم بزرگ، به نفع کسانی هدر می رود که با تمام ثقلت خیانت به مردم و مملکت، در عجز عدم درک مدعا (جهاد بر ضد بیگانه)، فرهنگ می سازند تا برای انواع خیانت، ادله بیاورند که اگر ظاهر حضور آنان، خصم طرف روسی بود، منافع امروز شان در بی عدالتی محض، سفارش می کند «گذشته را صلوات، آینده را خیر مقدم» بگویند.

از جهاد، مجاهدین، کارنامه، ایثار و قربانی هم تباران خود در حالی یاد کنیم که بخشی از ارکان ذلت و حقارت در حاکمیت ۱۷ سال اخیر، با توجیه خیانت ها، ویرانگری، سازش و سفارش انحصار می کنند و می

بشتون ها: نوشته ی مصطفی عمرزی

۱۸۴ /

خوردند و این در دایره ی داعیه ی جهادی- مقاومتی آنان، نه فقط در بقای سلسله ی گُره های آنان می ماند، بل از تحریف، حق کسانی را خورده اند که تا اخیر جهاد مُردند، اما در میز عقد شوروی وصلت نکردند تا بازمانده گان آنان سرخورده باشند که آن قربانی عظیم، برای چور و چپاول بود.

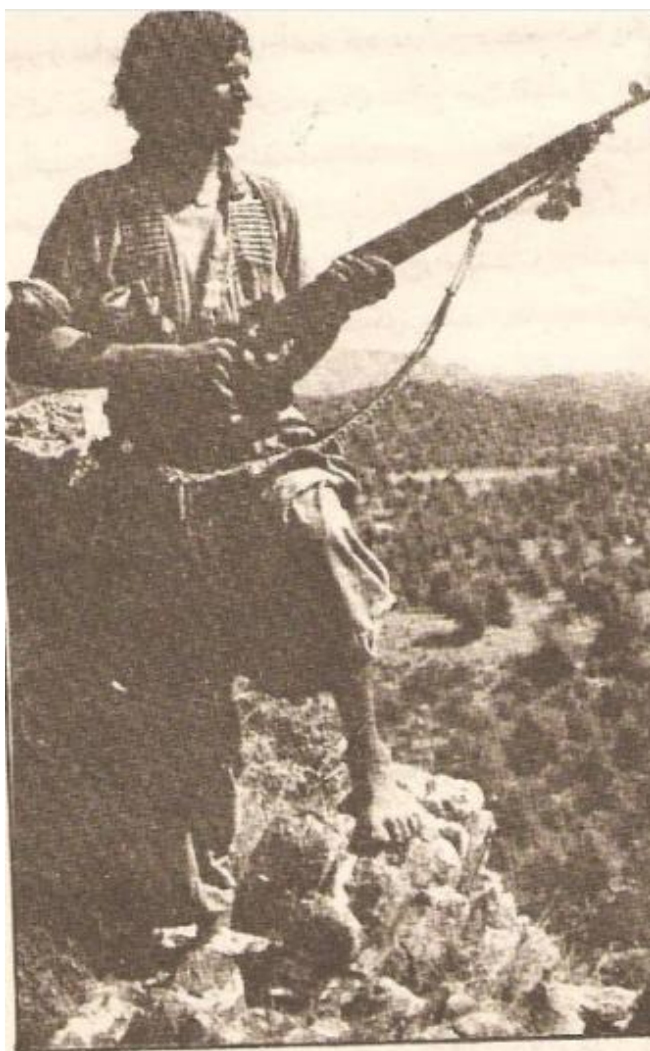
امراض حاکمیت افغانستان، افراد و کسانی اند که در دسته های تنظیمی، فقط با یک مدعا (تحریف جهاد در جهت چند گروهک) شهره اند. اگر نقد تاریخ آنان تعمیم یابد، ارزش حضور شان، کمتر از بهایی ست که دیدیم دسته های تنظیمی در ۱۷ سال اخیر، اگر به نام جهاد، مقاومت و دروغ هایی از این دست نخورند و نباشند، کیفیت آنان برای نظم و پیشرفت، کمتر از نت و بولتی ست که برای وصل میز و چوکی، سفارش می کنند.

از قهرمانان گمنام افغانستان، یاد کنیم! زیرا صلاح این تداعی، ضمن اهدای حق به حقدار، زدایش آلوده گی حاکمیت از کسانی ست که به نام جهاد، آینده ی افغانستان را در تکدر ناکامی تضمین می کنند.

تاریخ جهاد را به درستی بخوانیم و از مجاهدین خویش، یاد کنیم! در این میزان، سهم ما برای بقای افغانستان، در حالی تضمین می شود که پاداش قربانی، حق ما در ساخت نظام، همان تجربیاتی ست که دار و ندار این مملکت را تا ۷۰ ثور، بیشتر به خوبی و نکویی رقم زده بودند.

پشتون‌ها: نوشته‌ی مصطفی عمرزی

۱۸۵ /



مجاهد برهنه پا از سنگرهای ژوره حراست می‌کند.

کسی از ما دفاع نکرده است!

پس از مرگ هر جمعیتی و شورای نظاری، ولو کمترین ها و ناچیز ها، چون بیماری روانی تعلق قومی - بزرگ نمایی، نیازمند پشتوانه است، القاب رهبر جهاد و مقاومت، در حالی که پرسش برانگیز اند، نثار یک گروهک می شوند. انحصار لقب رهبر جهاد، جفای بزرگی ست که در حق مردم افغانستان، به ویژه پشتون ها می کنند.

جهاد افغانان، تنها در جهت اهل سنت، سر به هفت تنظیم می رساند. در جهت اهل تشیع که سهمی بیش از تاسیس گروهک ها و احزاب ندارند، تا عدد یازده می رسد.

میدان های گرم جهاد با بزرگ ترین سهم جهادی پشتون ها که خونین ترین جبهات را در کنر، ننگرهار، پکتیا و خوست درست کردند، با رهبری کسانی چون مولانا جلال الدین حقانی (رح) ، هرگز از اهمیت مبارزه با روسان در هیچ انعطافی نکاسته اند.

جبهات تنظیم های هفت گانه که شامل بخش هایی از افغانستان می شدند، هر کدام با رهبری و قوماندانان معروف، نماینده گان غیر مستقیم اقوام افغانستان نیز بودند. بنابراین به هیچ کسی اجازه نیست ارزش جهاد را به ریش تنی چند از یک گروهک قومی بچسباند.

به انحصار کشاندن القاب در محدوده ی جمعیت و شورای نظار که فقط تا سالیان پیش از پیمان با روسان، قابل ملاحظه بودند و بعداً به سازمان

های شدیداً حزبی با گرایش های قومی مبدل شدند، کاری خیلی ناصواب است.

من پشتونی از پشتون های افغانستان استم. به همان گونه که تاجکی از تاجکان، سنگ مجاهدین شورای نظاری و جمعیتی را به سینه می زند، با مجاهدین قوم خود تعلق خاطر دارم. من می دانم که ادعای طرف های مقابل ما برای انحصار افتخارات جهادی، زمانی بی ارزش می شود که نمی توانند در جغرافیای پشتونی، ادعای دفاع از ما را کنند.

هرگز از یاد نخواهیم برد که مجاهدین ما، جهنم کثر را برای روسان و موتلفان داخلی آنان به ارمغان دادند؛ جبهاتی که پس از خروج روسان، حاکمیت کمونیستی را برای دشواری کار، حتی روزی تشویق نکردند آن ها را حفظ کنند؛ چون می دانستند در آن جا ها روزنه ای برای معامله وجود ندارد. آنان با اسلحه، حرف می زدند.

ما می دانیم که سنگر ژوره در پکتیا، افتخار مجاهدین سراسر افغانستان بود. مجاهد پابرهنه ی پشتون، یادگار های زیاد حماسی را در آن جا باقی گذاشته است.

ما آگاهی داریم که شهر خوست با یازده سال محاصره در جلو سربازان ابر قدرت شوروی و کمونیستان داخلی، مکانی شد که به حق فتح الفتوح جهاد افغانان نام نهادند.

ما می دانیم که حاکمیت مزدور با دوستان شوروی اش، در حالی که طرح اجندای حاکمیت تنظیمی می ریختند، جرات نداشتند در

جغرافیای دولتی در مناطق پشتون نشین، حتی اخبار و نشرات خود را منتشر کنند.

و بالاخره ما می دانیم مردم افغانستان، خواسته و ناخواسته از هر قوم یا جریانی که بوده اند، با سهمی که در جهاد یافته اند، هرگز اجازه نخواهند داد افتخارات جهادی آنان لقب شوند و انحصاری باشند که از شانس سیاه ملت، تبار ما سوختند، اما از جهاد و افتخارات جهاد، گاه گروه حقانی می شوند، گاهی طالبان.

ادعای رهبری جهاد، در حالی که به اصطلاح مقاومت، مساله‌ی منطقه‌ی جنگ‌های داخلی است، در کارنامه‌ی به بزرگی چندین حزب که هرچند نقش محوری کفرستیزی را فرماندهان و مجاهدان معمولی افغان حماسه کرده اند، با ردیفی از کسانی که همه صفت به اصطلاح «رهبر» را می کشند، فقط برای ربانی و یا هم قماشان او که کسی همانند مسعود، حتی از ۳۴ ولایت افغانستان، در حدود ۳۰ تای آن را مطلقاً ندیده بود، اگر همان مثل معروف است که «به کوچه‌ی علی چپ زده اند»، نه همان می شود که دیر بماند و از این مزیت، اداره‌ی کشاله دار کنونی، در مابقی این آویخته، حاکمیت را منحصر به گروهک‌هایی کند که اگر از ستر ادبیات مقاومتی، جهادی و مدعای جهالت سقاوی - ستمی بیرون شوند، درمانده‌گی آنان برای ارایه‌ی «چیز» در رفاه و آبادانی مملکت، به «چیزی» مبدل می شود که در ۱۷ سال اخیر، بر هرچه معنا و مفهوم خیر و صلاح ما بود، «چیز» کردند تا در

تعفن آن، توان ما برای زدودن این آلوده گی، سطور پاراگراف هایی شوند که در حاشیه ی کار روتین شاروالی ها می نویسند.

تعقیب موضوع ملی در زعامت افغانستان، تا زمانی که اعضای «چیزکننده ی» بحران، همه چیز را ناچیز می کنند، چیزی بر ثواب کردار مردم محور نمی افزاید. انحصار القابی که انحصاری نیستند، یعنی گذشته و حال ما وضاحت می دهد شرایط فراگیر ندارند، اگر از یک سو ترند معروفی باشد که از ساخت این فرهنگ، ذهن مردم به قبولی جهالتی برسد که در تبارز عملی آن، گروهک های چند درصدی در چند درصد خاک افغانستان، تمام دار و ندار مملکت و مردم را «چیز» کردند و از این چیز، پلشتی زایی آنان به میزانی بلند شده است که وقتی تمام افغانستان را «بو» گرفت، شاید ادعای رهبری از حاشیه به کل، نه جزء، بل اجزای همان واقعیتی شود که عدالت اجتماعی از کار شاروالی در پاک کاری آن می خواهد. بنابراین برای رفع این مشکل، زودتر به این حقیقت می رسیم که با انحصار نام ها و کارنامه ها، چنبره زده اند تا همانند خاصیت مار، دور آن تاب و پیچ بخورند که این «مال» من است.

در حالی که رویداد به اصطلاح مقاومت، کاملاً منطقه یی است و تعبیر ملی ندارد، رهبر جهاد، برای هیچ تنظیمی در افغانستان، به همان معنایی نمی رسد که خواسته اند برای ملا چترالی (لقب ملا برهان الدین ربانی در پاکستان)، آن برادران جهادی او را به خشم آورند که اگر حکمتیار

پشتون ها: نوشته ی مصطفی عمرزی

۱۹۰ /

است یا هر کس دیگر، در جغرافیای جهادی خویش، همان قدر بودند که تلخیص واقعی آن بیشتر از «رهبر تنظیمی»، هیچ واقعیت دیگر ندارد. رهبر جهاد، به صیغه ی ملی و همه گانی، همانند سایر اقشار، در ۴۰ سال اخیر افغانستان، ظهور نکرده است.



نه به نقد هار!

گاهی از این که مشاهده می کنم پشتونی جهت نقد تاریخ و حضورش، تفسیر ستمی می خواند و با آهنگ احزاب بحران می رود، فکر می کنم جامعه ی ما با سرعتی که ناشی از فشار بیرونی نیز است، در سراشیب زوال، حتی توان ندارد با چنگ زدن بر موانع شیب، مقداری از سرعت سقوط بکاهد یا حداقل اجازه ندهد آسیب های جسمانی، بخشی از اجتماع انسانی این کشور را کمتر عذاب دهند.

فوران نقد و دست گذاشتن بر روشنایی های تاریخ پشتون ها، به گونه ای ست که وقتی همتباری بخواهد بر خود بیاندیشد، ناخودآگاه مفاهیم و نتایجی را نیز منتقل می کند که از بدترین آدرس های کار تاریخی بیرون شده اند؛ آدرس هایی که حتی خوب ترین های آن ها (مانند تواریخ مرحوم غبار) نیز نتوانسته اند خود را از مسائل معاضدت و عداوتی که بر اثر رفتار خصوصی و شخصی اند، در مقال تعریف تاریخ که مستلزم بیرون شدن از کالبد قومی و سلیقه یی است، موفق بیابند.

اکثر آن چه در بحث تاریخ پشتون ها در افغانستان معاصر نوشته و پرداخته می شوند، هرگز بر کنار از ستیزه ها نمانده اند. بیشتر آن ها را در نوع نقد هار، حربه ای برای ضربه می دانم. بر این گونه و از رهگذر روانی، اجتماع پشتونی را با هاله ی بهتان ها و بازخوانی های غلط، دچار نوعی ستیز با گذشته ی خود می کنند تا زیر انبوه انتقاد، چنانی که واقعیت های خودشان را فراموش کرده اند، در سردرگمی ناشی از

حجم بزرگ تبلیغات، خودباخته و در وضع روانی منفی، جا خالی کنند تا کسانی که در مقال هویت خویش نیز بی چاره اند، در برابر آنان، ادعای «بومی» در آورند.

در حاکمیت رییس جمهور کرزی که گاه در بی خیالی ها، متوجه نشدند بزرگ ترین دست آورد آنان (آزادی بیان)، حجیم ترین باور های ضد منافع ملی، افغانستان و قوم پشتون را زاده است، باید سفارش نیز می دادند که تبار ما در مواجهه با انواع افتراء که از گونه های رسانه یی تا نشر در حوزه ی فرهنگ و گردهم آیی ها انبوه شدند، متوجه باشند نیاز برای اولولیت فهم اصالت های شان از آدرس پشتون های آگاه، غیر وابسته و منصف که خود درنگ بر مساله ی دقت است تا با کنار کشیدن از زیر باران نقد غیره، زیر ناودان آن دشمنانی قرار نگیرند که با شعار های راسیستی (نژاد پرستانه)، شرم آور و یا هم با قرائت های دگم دین و مذهب و یا هم با دانش کتابخانه یی و گیر مانده در ایدیالوژی های توریدی که کمونیستان افغانستان از همه نوع، چپ پشتونی تا نوع رفقای هم پیمان با پرچمیان و ستمیان را جزو بدبختی های ما کرد، در دام دیگر نیافتند.

سفارش می کنم پس از دسترسی به منابع آگاهی و فهم مساله ی تاریخ، سیاست و پژوهش، باید گذشته های روشن خویش را همانند پشتوانه ی رو به جلو، قدرتی بدانیم که پس از فهم واقعیت های آن، ما را جهت حقوق و منافع انسانی و قومی ما انگیزه می دهد در کشوری که خود ساخته ایم و دار و ندار قابل تعریف اش نیز در کلیت و میراث زحمات

پشتون ها: نوشته ی مصطفی عمرزی

۱۹۳ /

ماست، زمانی که دچار آفت تجاوز بیگانه می شویم، با فهم ناشی از تاریخ واقعی، مساله ی حاشیه یی نشویم.

مهمترین فاکت در نقد هار غیرپشتونی، ساخت فرهنگ برای کاستن از توان روانی ماست تا با تعمیم آن، باور هایی جا بیافتند که دیدیم و می بینیم تبلیغات عدو، در حدی اند که اگر دزدان، رهنانان، خاینان و امثال آنان قدیس می شوند، باید مبارک شان باشد که نوع کار آنان برای وارونه نمایی، خیلی بهتر از موضع ما در دفاع از ارزش های افغانستان و افغانان است.

اگر می پندارید راست نیستیم، به اطراف خویش، به شهر ها، خانه ها، اندیشه ها، فرهنگ ها و رسانه های ما بنگرید! در این شهر اشباح، سایه هایی تاریکی انداخته اند که در قالب ریفورم تاریخ از منظر سقاوی- ستمی، باید هم عناصر ۴۰ سال خیانت، ویرانگری و تجاوز، خوب باشند؛ زیرا به اصطلاح جهاد، مقاومت، حضور مدنی و فرهنگی از خود کش بیگانه پرستان سقاوی و ستمی را در دو کارنامه ی تمدنی «سرچپه»، قافله سالارانی معرفی می کنند که در تحریف نو دشمنان، عمران و آبادی افغانستان، گویا کار اعضای سقاوی، تنظیمی و ستمی بوده است. «توکل هر دو (دزد و کاروان) به خداست!»

پشتون‌ها: نوشته‌ی مصطفی عمرزی

۱۹۴ /



همپذیری به معنی معامله و سازش!

در سلسله ی این مقالات، روشنگری بر شعارها و مدعای طرف مقابل، زمانی که معنی می یابند، خالی از مفاد نخواهد بود. اکنون به خوبی آگاهیم که در چه زمانی ملیگرا می شوند و در چه زمانی از ارزش های اسلامی و فرهنگی، سوء استفاده می کند. بخش دیگر دست آویز عدو به گونه ای شعاری، انسانی و اخلاقی می شود که گویی قاتلی را در منبر تذکار پرهیز از قتل، مشاهده کنید.

خوشبختانه باور هایی که باعث بسط قومگرایی شوند، هنوز افغانستان ما را در سطح توده ها آلوده نکرده اند. هرازگاهی که مردم افغانستان فرصت یافته اند، به نفع وحدت و همگرایی، رای داده اند.

انتخابات ۱۳۹۳ افغانستان، حتی در حد جریان های ستیزه جوی قومی، با وجود محسوس بودن حفظ منافع بعضی، تیم های دو رقیب عمده (اشرف غنی و عبدالله) را انباشته از طرف هایی نیز کردند که واقعیت سخنان ما را ثابت می کنند. بخشی از پشتون ستیز ها با دکتور احمدزی و بخشی از اقلیت ستیز ها با داکتر عبدالله همراه شدند؛ اما دقت در مواردی، محتوای بحث ما را به بی راهه نخواهد کشاند که تبیین بررسی ادعای مخالفان پشتون هاست.

توجه داشته باشید که در جریان بیش از سی سال، هرازگاهی که ناگزیر از اتحاد، نشست و یا تفاهم با جریان های غیر پشتون بوده ایم، ظاهر مساله، سیمایی از منافع ملی، رعایت ارزش های اسلامی و فرهنگی بوده

پشتون ها: نوشته ی مصطفی عمرزی

۱۹۶ /

است، اما واقعیت قضیه، زمانی آشکار می شود که حضور بی قاعده، بی رویه، زیاده و توام با ناهنجاری ها، معضلات ما را بیشتر کرده اند. ما زمانی به مرحله ی حاد می رسیم که مشاهده می کنیم، طرف در جو پُر تشنج، حقوق قومی خود ما را نیز تلف کرده است. آنان اصرار می روزند این ضایعات را به نام دیموکراسی، برادری و «باید ها»، توجیه کنیم.

اصلاحات و همگرایی، همپذیری و ملیگرایی هایی از نوع غیر پشتونی که همواره از آدرس جریان های سیاسی، تنظیمی و حزبی اقلیت ها مطرح می شوند، از قوم ما، از بزرگان ما و تمام پشتون ها با اغماض و زیر سایه ی خارجی - چون بدون خارجی ناممکن است - می خواهند به زیان خود (پشتون ها) و بدون برآوردن خواسته ها و حقوق بر حق مردم ما که بزرگ ترین قربانیان تجاوز شوروی، جنگ های تنظیمی و حضور نظامی خارجی - برای جنگ در مناطق پشتون نشین اند - در انواع حکومت های معامله یی و ائتلافی چشم پوشی کنیم و بدتر از همه، باید به این همه بی انصافی، حق تلفی و زیاده خواهی های بی جا، مُهر تایید دایمی بزنیم.

محتوای ادبیاتی که جناح های غیر پشتون به ویژه در هنگام تجاوز شوروی از آدرس پرچمی و ستمی و در حاکمیت تنظیمی از آدرس تنظیم های حاکم و بالاخره در حاکمیت رییس جمهور کرزی با دست آویز دیموکراسی، تکیه بر بیگانه و استفاده از ضعف های همباران ما تحویل می دهند، چیزی جز تحمیل خواسته های بی جا و غیر عادلانه

نیستند. این اغراض در موقفی گفته می شوند که تضاد آشکار در برابر عدالت اجتماعی اند.

مخالفان با چشم پوشی بر واقعیت های افغانستان و حضور تعیین کننده ی پشتون ها در تمام عرصه های سیاسی، اجتماعی و فرهنگی از ما می خواهند بر اجحافی چشم پوشی کنیم که بی شباهت به دستانی نیست که برای خوردن لقمه های بالاتر از ظرفیت نگه داشته اند و توقع دارند به حد آلوده گی نادیده بگیریم.

همپذیری، همگرایی، ملیگرایی و رعایت ارزش های بزرگ اسلامی، جزو فرهنگ ماست. کسی بخواهد یا نخواهد، به آن ها باور داریم، اما اگر قرار باشد روند تفاهم، بر اساس اغراض، یعنی همپذیری و همگرایی، معنی معامله و سازش شود، مردم ما دچار زیان هایی شده اند که دیگر خیلی نادرست است از بابت قلم رایگان، تفاهم کنند.

جامعه ی پشتون ها با آسیب هایی که دیده است و این آسیب ها در صورت حاد شدن، می توانند به معضلات منطقه یی و فرا منطقه یی مبدل شوند، نیاز دارد مردم ما برای تامین ضروریات و حقوق بر حق خویش، بیش از هر چیزی از معامله بالای سرنوشت و حقوق خود، پرهیز کنند.

دیگر نباید هیچ پذیرش و گرایشی را که به نام همپذیرش و همگرایی، زمینه ی قمار بر هستی و حقوق مردم ما می شود، اجازه دهیم در تجربه ی ائتلاف ها و اتحاد ها، به معنی معامله و سازش شوند.

پښتون ها: نوشته ی مصطفی عمرزی

۱۹۸ /



همه را به یک معنی می گیرند!

کافی ست رویداد ناخوش آیندی از یک آدرس مشخص و منفرد پشتونی رونما شود، آن گاه خواهید دید تراوشات مغز های میراث مداحان درباری که کارنامه ی فرهنگی آنان اجازه نداده است این سلسله، سری در امور خیر نیز داشته باشند، برای چند سال آینده، حتی استراتیژی خواهند ساخت ضمن ترویج فرهنگ ابتذال، مقال پشتون ستیزی را گرم نگه دارند. بنابراین از این طریق، فشار برای کسب امتیازات نامشروع و سر سیری لقمه ی پنج سیری را با جرثقیل خارج، در جلو دهان شان نگه می دارند که اگر هم خورده نتوانستند، تا زمان تعفن و گنده گی، دستان شان برای چپاول بیشتر، در گیر دهان شان نباشند.

در این کوتاه سخن، هدفم از جلب توجه وطنداران، این است که دقت کنید دشمنان نادان و بیمار از هیچ فرصتی برای تاختن و کاستن از شان ما که در نهایت، کاستن از سهم ما خواهد بود، تغافل نمی کنند.

اگر حضور اجتماعی، سیاسی و فرهنگی خویش را بر محور جریان هایی که از داعیه ی قومی ما دفاع می کنند و در تحرک دیموکراتیک، مدنی، رسانه یی و فرهنگی در موضع اعاده ی حقوق قوم ما ایستاده اند، متمرکز کنیم، از فواید آن، همین خواهد بود که با تبارز جریان های مدنی، فرهنگی و خلاصه انسانی، جلو نابکاری ها و زشتکاری هایی را خواهیم گرفت که دشمنان با کار گروهی، ایجاد وحدت فرهنگی -

بشتون ها: نوشته ی مصطفی عمرزی

۲۰۰ /

رسانه یی و با استفاده از حمایت های بیگانه گان، مترصد فرصت اند به اندازه ی نقطه نیز بستر بسازند و بخش دیگر آنان ضمن تاراج، همچنان بهانه داشته باشند تا دست ما برای رو نمودن خیانت های آنان، کوتاه بماند.

سوء فرصت های ایجاد شده و ناشی از مشکلات، هرازگاهی زمینه می سازند تا دشمنان تبار ما بی مضمون نمانند. یک رویداد ناخوش نیز می تواند بهانه شود برای پیوند دادن گذشته گان ما با طالبان یا مخالفان مسلح؛ اما اگر اکثر زشتی ها را ریشه یابی کنیم، دورتر از حاکمیت تنظیمی نمی روند.

خوانش یک جانبه، منتقدان ما را به هیجان می آورد با فراموش کردن تمام شاخص ها و ویژه گی های زمانی و مکانی که هیچ قرن و اعصاری را همانندی نمی دهند، برای کوییدن و در حقیقت توهین ما، گذشته را با حال وصله بزنند و به این صورت، از ستر تاریخ و حضور شوم سیاسی خویش، استفاده کنند.

تبیین زشتی هایی که به نام تنقید روا داشته اند، از کنار تمام مزایای تاریخی ما می گذارد. ردیف کردن و فهرست تاریخ سازی تباری ما در این سلسله مقالات که با جنبه ی اختصار هرازگاهی سعی می کنند در مقاطع تبلیغات، برداشت های سوء به زیان ما تمام نشوند یا بر اثر فرهنگ سازی های منفی، تلاش هایی تعمیم نیابند که در جنگ «مشروعیت ها»، زیر سوال بردن همدیگر، به ویژه از رهگذر تاریخ و

پشتون ها: نوشته ی مصطفی عمرزی

۲۰۱ /

حضور اجتماعی گسترده، یک اصل، هرچند بسیار موجه نیست، اما شمرده می شود، گنجایش ندارد.

ثبوت ادعای ما در آشکارایی مقال «همه را به یک معنی می گیرند»، چشم پوشی، حتی به حد اجحاف است. آن چه بایسته است در این مقال برجسته تر شود، معنی انسانی ارزش های هویت تباری ماست.

غیر پشتون ها نیز در هرج و مرج سیاسی و اجتماعی حاکمیت های شوم ارتجاعی (دو سقوی) و مشارکت به اصطلاح قومی چهل سال اخیر، زیان مند شده اند. دو ارتجاع، برای هر غیر پشتون منصف و باوجدان، شرم آور و باعث سرافکنده گی می شود؛ زیرا در آن ماضی مکدر، هیچ دست آوردی نداریم که به بهانه ی آن ها، به تبار ما هتاکی می کنند. چهل سال مشارکت اقلیت ها در نظام که بیشتر بر اثر فشار خارجی صورت گرفته است، فهرست وطن فروشانی را معرفی می کند که بقایای چپی شان هنوز برای لنین مرثیه می سرایند و وابسته گان پاکستانی و ایرانی برای جلب سرمایه گذاری های جدید، هویت ملی و مساله ی حساس دیورند را دو دسته تقدیم می کنند. افزون بر این، به گند کشاندن سیستم دولتی با اصل تقسیم قومی، شایسته سالاری را زباله دانی حواله کرده است. باوجود سخافت این وضاحت، اجتناب ما از «همه سوزی»، به این منطق راجع می شود که «همه را به یک معنی نگیریم»، اما دناات منتقد ما او را هار می کند برای استفاده هایی که اگر در احاطه ی خارجی نباشند، محال است، تمام ارزش های اخلاقی، انسانی و میهنی را کنار بگذارد. چنین رویکردی که همیشه با منطق

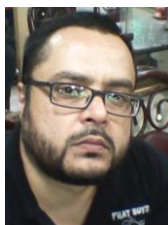
پشتون ها: نوشته ی مصطفی عمرزی

۲۰۲ /

ضعیف توام بوده است، اگر فاقد تضمین سوء استفاد های دوامدار نیز باشد، ولی در کوتاه مدت، حداقل اجتماع به اصطلاح باسواد را از همسویی در موضوعاتی منحرف می کند که در برابر صد ها مشکل تحمیل شده از سوی خارجی، ایجاب می کند در امور آن (ملی)، متحد باشیم.

پشتون ها: نوشته ی مصطفی عمرزی

۲۰۳ /



معرفی مصطفی «عمرزی» (نویسنده، پژوهشگر و روزنامه نگار)

- متولد ۲ عقرب سال ۱۳۶۲ش در کابل.
- فارغ از «لیسه ی عالی استقلال» در سال ۱۳۷۸ش.
- فارغ به سویه ی دیپلوم از بخش «رادیو و تلویزیون» پوهنځی ژورنالیزم پوهنتون کابل در سال ۱۳۸۲ش.
- دارنده ی گواهینامه ی «گزارشگر انتخابات» از پروژه های آموزشی شبکه ی جهانی BBC.

تجربیات کاری:

عضو شورای مرکزی، گزارشگر، خبرنگار، روزنامه نگار، مدیر مسوول نشریه، همکار قلمی، مصحح، نویسنده، تهیه کننده، کارگردان، مسوول ارزیابی نشرات، مسوول طرح و ارزیابی، مسوول واحد فرهنگی و همکار رسانه یی در نهاد ها و رسانه هایی چون «اتحادیه ی ملی ژورنالیستان افغانستان»، «اتحادیه ی ملی ژورنالیستان و خبرنگاران افغانستان»، «انجمن شاعران و نویسندگان افغانستان»، هفته نامه ی «قلم»، تلویزیون «۱»، رادیو و تلویزیون «باختر»، فصلنامه ی «بنیان اندیشی» (منتشره در جمهوری اسلامی ایران)، روزنامه ی «سرخط»، مجله ی «اوربند»، گاهنامه ی «تحریک»،

پشتون ها: نوشته ی مصطفی عمرزی

۲۰۴ /

گاهنامه ی «باختر» (منتشره در آسترالیا)، روزنامه ی «هیواد»، وب سایت «تول افغان»، وب سایت «تول افغانستان»، وب سایت «دعوت میدیا ۲۴»، وب سایت «تاند»، وب سایت «روهی»، وب سایت «حقیقت»، وب سایت «دانشنامه ی افغان»، وب سایت «سمسور»، وب سایت «لر او بر»، وب سایت «نن»، وب سایت «خبرپانه»، وب سایت «کتابتون»، واحد تولید «آمو فلم» و تیم انتخاباتی «صلح و اعتدال» به رهبری محمد حنیف اتمر.

آفرینش های کاری- فرهنگی

برنامه ها و فلم های مستند تلویزیونی:

۱- برنامه ی مستند تاریخی «یک سده فراز و نشیب» در تلویزیون

«باختر»: ۱۴ قسمت ۲۴ دقیقه یی.

۲- برنامه ی مستند تاریخی «آینه ی تاریخ» در تلویزیون «باختر»: ۱۸

قسمت ۲۴ دقیقه یی.

۳- برنامه ی مستند ادبی «نای» در تلویزیون «باختر»: ۲۰ قسمت ۲۴

دقیقه یی.

۴- فلم مستند «۲۶ سرطان» در تلویزیون «باختر»: ۲۴ دقیقه.

۵- فلم مستند «پژواک کوهسار» (پیرامون زنده گی مرحوم فقیر فروزی)

در تلویزیون «باختر»: ۴۰ دقیقه.

تخلیقات:

۱- صحبت های مغاره نشینان (طنزی)- منتشر شده است.

۲- افغانستان و بازار آزاد (سیاسی- اجتماعی)- منتشر شده است.

۳- مرز و بوم (تاریخی).

۴- چهار یادواره (معرفی چهار فرهنگی افغان)- منتشر شده است.

۵- سخن در سخن (معرفی کتاب ها).

۶- یک قرن در تاریخ و افسانه (تاریخ تحلیلی و شفاهی افغانستان

از ۱۹۰۰م تا ۲۰۰۰م)- منتشر شده است.

پشتون ها: نوشته ی مصطفی عمرزی

۲۰۵ /

- ۷- افغاننامه (مشاهیر افغان) - منتشر شده است.
- ۸- پشتون ها (تحلیلی) - منتشر شده است.
- ۹- رسانه ها، مدیریت و نوسان ها (رسانه یی).
- ۱۰- در هرج و مرج زیستن (سیاسی - اجتماعی).
- ۱۱- تاریخ عمیق (طنزی).
- ۱۲- اندیشه در بستر سیاست و اجتماع (مقالات منتشره در روزنامه ی سرخط) - منتشر شده است.
- ۱۳- با زبان دری (تحقیقی - تحلیلی) - منتشر شده است.
- ۱۴- روزگار (نوستالژی).
- ۱۵- پاسخ (واکنش ها).
- ۱۶- تامل و تعامل فرهنگی (فرهنگی).
- ۱۷- ارتجاع و مرتجع (انتقادی).
- ۱۸- سیر فرهنگی (فرهنگی).
- ۱۹- پی آمد تصویر (فلم و سینما).
- ۲۰- در منظر بیگانه (تحلیلی).
- ۲۱- ذهنیت متنازع (ابراز نظر).
- ۲۲- افغان زمین (مجموعه نوشته های منتشره در مجله ی اوربند).
- ۲۳- در محور بنیان اندیشی (بازنگری و تدقیق تاریخ).
- ۲۴- سمتی و ستمی (تبیین گرایش های منحرف قومی و روحانیت مزدور و عقب گرا).
- ۲۵- افغان ها (در زمینه ی تاریخی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی).
- ۲۶- فساد نزدیک (تبیین زمینه ی ایرانی).
- ۲۷- ما همه «افغان» استیم! (ضد افغان ستیزان).
- ۲۸- کتاب های من (معرفی کتاب های مصطفی عمرزی).

جزوه ها:

پشتون ها: نوشته ی مصطفی عمرزی

۲۰۶ /

- ۱- به رنگ آبی (زنده گی شهید مینا).
- ۲- مردی از سرزمین آزاده گان (زنده گی و برنامه ی انتخاباتی محمد شفیق گل آقا شیرزی).
- ۳- محمد نادر «نعیم» (زنده گی و برنامه ی انتخاباتی محمد نادر نعیم).

تالیفات:

- ۱- هنر در سینمای افغانان (فلم هنری سینمایی افغانستان از ۱۳۲۷ش تا امروز)- منتشر شده است.
- ۲- دُر دری (پیشینه و مقال زبان دری).

گردآوری ها:

- ۱- زمانی که مفاخر ناچیز می شوند (تنقید تاریخی)- منتشر شده است.
- ۲- حقیقت خورشید (پیرامون کلمات افغان و افغانستان)- منتشر شده است.
- ۳- در جغرافیای جهان سوم (بررسی ستم ملی و ستیز قومی در ایران).
- ۴- در متن مدعا (اهل سنت در جمهوری اسلامی ایران).
- ۵- نگرش نو بر شاهنامه و فردوسی (تنقید فردوسی و شاهنامه)- منتشر شده است.
- ۶- مُنحنی تاریخ (تنقید کوروش و سلسله ی هخامنشی)- منتشر شده است.
- ۷- آریاییسم (تنقید پدیده ی آریایی)- منتشر شده است.
- ۸- پور خرد (معرفی زنده یاد استاد ناصر پورپیرار)- منتشر شده است.
- ۹- درِی افغانی (پیرامون زبان دری و ویژه گی های آن)- منتشر شده است.
- ۱۰- آیین های سخیف (تنقید ادیان زردشتی، مزدکی و مانوی)- منتشر شده است.

پشتون ها: نوشته ی مصطفی عمرزی

۲۰۷ /

- ۱۱- کتاب من (پیرامون زنده گی و کارنامه ی مصطفی عمرزی).
- ۱۲- پندار ستمی (تنقید و بررسی پدیده ی معروف به ستمی).
- ۱۳- آرکایسم (تنقید باستانگرایی) - منتشر شده است.
- ۱۴- معنی (گزیده هایی از سخنان اندیشمندان).
- ۱۵- محوطه ی سیاه (تبیین و بررسی فارسیسم).
- ۱۶- رسالت ملی (کارنامه ی محمد طارق بزگر).
- ۱۷- افغان ها و انگلیس ها (مجموعه ی تصاویر افغانستان، افغان ها و انگلیس ها در قرن ۱۹).
- ۱۸- رنسانس افغانستان (عمران افغانستان در سه سده ی پسین).
- ۱۹- افغان ها قبل از جنگ (سیمای زنده گی مدنی ملت افغان).
- ۲۰- صلح و اعتدال (مجموعه ی نوشته ها و ترجمه های مصطفی عمرزی در تیم انتخاباتی صلح و اعتدال به رهبری محمد حنیف اتمر).
- ۲۱- فاجعه ی سقوی دوم (سیمای بدترین تاریخ افغانستان).
- ۲۲- اتحاد شوروی در افغانستان (تجاوز، جنگ، جنایت و فرار).
- ۲۳- قبرستان امپراتوری ها (تاریخ افغانستان در کارتون ها).
- ۲۴- چهره های سیاسی افغان (از میرویس هوتکی تا محمد اشرف غنی).
- ۲۵- نوشتالژی خارجی (خارجیان در افغانستان).
- ۲۶- تنقید روحانیت مرتجع (بخشی از آراء و افکار علی محقق نسب).
- ۲۷- روشنگری و روشنفکری (بخشی از آراء و افکار رفعت حسینی).

ترجمه ها:

- ۱- تا حصار پنتاگون (سفرنامه ی واشنگتن): محمد اسماعیل «یون» - منتشر شده است.
- ۲- رسانه های کنونی افغانی: محمد اسماعیل «یون» - منتشر شده است.
- ۳- ساختار هندسی شعر پشتو: محمد اسماعیل «یون» - منتشر شده است.

پشتون ها: نوشته ی مصطفی عمرزی

۲۰۸ /

۴- انگیزه های فرار نخبه گان حرفه یی از افغانستان: محمد اسماعیل «یون»- منتشر شده است.

۵- تخت دهلی را فراموش می کنم (سفرنامه ی هند): محمد اسماعیل «یون»- منتشر شده است.

۶- افغانستان در پیچ و خم سیاست: محمد اسماعیل «یون»- منتشر شده است.

۷- اگر جهانیان شکست بخورند؟: محمد اسماعیل «یون»- منتشر شده است.

۸- درست نویسی پشتو: محمد اسماعیل «یون»- منتشر شده است.

۹- فقر فرهنگی: محمد اسماعیل «یون»- منتشر شده است.

۱۰- در قلب کرملین (سفرنامه ی مسکو): محمد اسماعیل «یون»- منتشر شده است.

۱۱- مشی «تحریک ملی افغانستان»- در اختیار «د افغانستان ملی تحریک»، قرار داده شده است.

۱۲- اساسنامه ی «روند ملی جوانان افغان»- در «اختیار روند ملی جوانان افغان»، قرار داده شده است.

۱۳- اساسنامه ی «انجمن پیشرفت و رفاه زنان افغان»- در اختیار این نهاد، قرار داده شده است.

۱۴- اساسنامه ی «حزب حرکت مردمی افغانستان»- در اختیار این حزب، قرار داده شده است.

۱۵- مرامنامه ی «حزب حرکت مردمی افغانستان»- در اختیار این حزب، قرار داده شده است.

۱۶- ناگفته های ارگ: محمد اسماعیل «یون».

همکاری های فرهنگی با دیگران در تهیه ی کتاب ها، فلم ها و برنامه ها
کتاب ها و نشریات:

پشتون ها: نوشته ی مصطفی عمرزی

۲۰۹ /

«سایه بان بی سایه» (مجموعه ی داستان های دری)، «تحقیقی پیرامون سوابق تاریخی و موقف حقوقی قرارداد و خط دیورند»، «پشتونستان»، «پژواک؛ زنده ی جاویدان است»، «منار نجات»، «حکمت انگلیس در سیستان»، «زنده گی امیر دوست محمد خان- جلد اول»، «پیروزی» (راجع به احمد یاسین سالک قادری) و «خانقاه عشق» (مجموعه ی شعر دری).

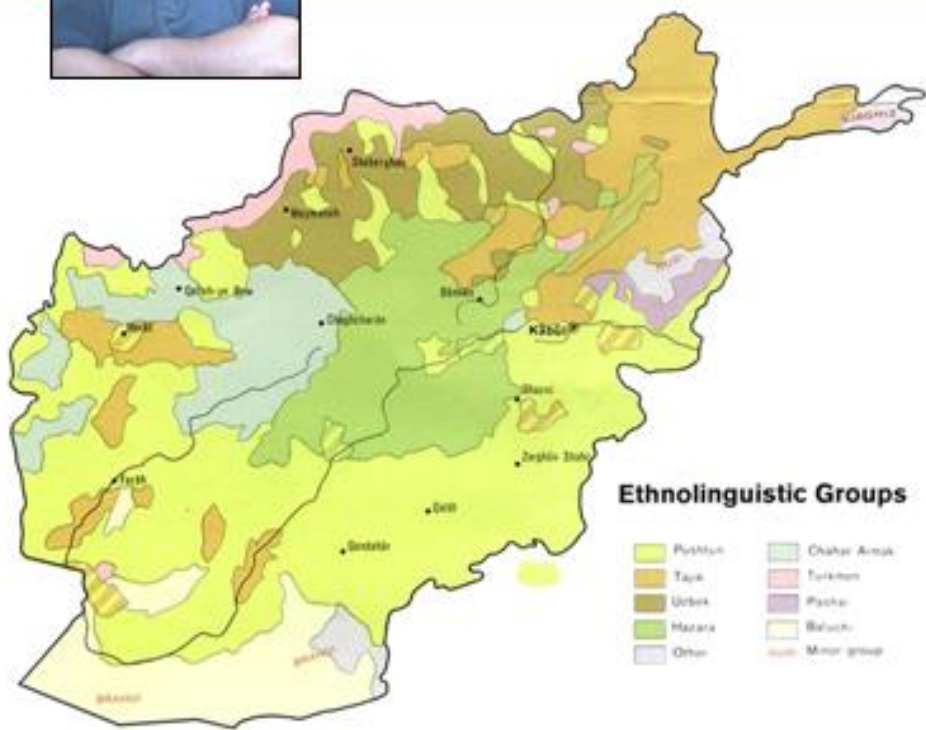
فلم ها و برنامه های تلویزیونی:

«مستند باختر» (برنامه ی تاریخی)، برنامه ی اجتماعی «همتا»، «بازتاب اعتماد مردم» (سلسله ی انتخاباتی) و «شهید ملت» (مستند زنده گی شهید عبدالحق).
تاییدات فرهنگی- مدنی:

- ستایشنامه ی «پوهنځی ژورنالیزم» پوهنتون کابل در سال ۱۳۸۲ش.
- ستایشنامه ی «مجمع صلح افغانستان» در سال ۱۳۸۶ش.
- ستایشنامه ی «شورای ژورنالیستان افغانستان» در سال ۱۳۹۳ش.
- ستایشنامه ی «مشرانو جرگه ی افغانستان» در سال ۱۳۹۶ش.

Pashtuns

(Power, influence and the bottom line)



By: Mustafa Omarzai

Get more e-books from www.ketabton.com
Ketabton.com: The Digital Library